

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ



سیی در معارف اسلام

# اوج ارزش‌های انسانی در کربلا

متن سخنرانی‌های

استاد حسین انصاریان

تهران-آستان مقدس امامزادگان عینعلی و زینعلی- ۵۵هـ اول محرم- ۱۴۰۰



[www.erfan.ir](http://www.erfan.ir)

**اوج ارزش‌های انسانی در کربلا**  
(سیری در معارف اسلامی)

- **مؤلف:** استاد حسین انصاریان.....
  - **پیاده‌سازی سخنرانی‌ها:** مرکز تایپ سبحان
  - **ویرایش:** م. خلعتبری .....
  - **صفحه‌آرا:** م. جانباز و ابوالفضل کریمی.....
  - **ناظر فنی:** سید محمدجواد آصف آگاه.....
  - **لیتوگرافی، چاپ و صحافی:** دارالعرفان.....
- کلیه حقوق محفوظ و در انحصار ناشر است.

مرکز نشر دارالعرفان: قم - خیابان شهید فاطمی (دور شهر) - کوچه ۱۹ - پلاک ۲۷  
تلفن تماس: ۰۳۶۵۲۰۴۰۴۲۷ - ۰۳۷۷۴۰۴۰۵۱ - همواره:

## فهرست مطالب

جلسه اول: نگاهی به اصحاب سیدالشہدا علیهم السلام	۱۳
وفاداری بی نظیر یاران امام حسین علیه السلام	۱۵
گستره علم امام	۱۶
جهل به مقام ائمه علیهم السلام، عامل پوچی و بی ارزشی انسان	۱۶
انسان بی معرفت، هیزم دوزخ!	۱۷
علم امام معصوم نسبت به محبین و دوستداران	۱۷
ویژگی‌های اصحاب سیدالشہدا علیهم السلام	۱۸
کتاب خواندنی «عنصر شجاعت»	۱۸
ایمان بالا، عزم راسخ و شجاعت بی نظیر	۱۹
شیعه واقعی در کلام امام باقر علیه السلام	۱۹
پیام یاران سیدالشہدا علیهم السلام	۲۰
ثابت قدم بودن در مسیر حق	۲۰
ارزش‌های اصحاب سیدالشہدا علیهم السلام از منظر قرآن	۲۱
(الف) درجات بالای ایمانی یاران سیدالشہدا علیهم السلام	۲۱
حکایتی عجیب از پاکی و درستکاری مؤمن	۲۲
اووضع دگرگون حلال و حرام در جامعه فعلی	۲۳
(ب) هجرت و جهاد در راه خدا	۲۳
کلام آخر؛ روضه خیمه‌گاه	۲۴
دعای پایانی	۲۵
جلسه دوم: ارزش انسان از منظر دین	۲۷
حوادث در دنیاک پس از رحلت پیامبر علیه السلام	۲۹
ثبت قدم یاران سیدالشہدا علیهم السلام	۲۹



## اوج ارزش‌های انسانی در کربلا

۳۰	شخصیت ویژه یاران سیدالشہدا <small>علیہما السلام</small>
۳۰	غفلت از سرمایه‌های عظیم انسانی
۳۱	دو عامل جنایت در کشورها
۳۱	(الف) غرور و تکبر
۳۲	(ب) پول
۳۳	ارزش واقعی انسان به عقل و روح
۳۵	سجدۀ فرشتگان به ارزش‌های الهی انسان
۳۶	راحتی مرگ، ویژه مؤمن
۳۷	کلام آخر
۳۸	دعای پایانی
۳۹	<b>جلسه سوم: مسیر بندگی و عبودیت یاران سیدالشہدا <small>علیہما السلام</small></b>
۴۱	شناخت و معرفت الهی اصحاب عاشورا
۴۱	(الف) فهم آیات توحیدی قرآن
۴۱	(ب) اندیشه و تفکر در آفرینش
۴۲	اراده مطلقه خدا
۴۳	آزادی مطلق یا محدود
۴۳	خودشناسی و خداشناسی یاران ابی عبدالله <small>علیہ السلام</small>
۴۴	درک معرفت و شناخت از جهان هستی
۴۴	شناخت جهان هستی از دیدگاه امام علی <small>علیہ السلام</small>
۴۵	اصحاب عاشورا، معدن وفاداری و ارزش‌ها
۴۵	حکایتی شنیدنی از اتصال به پروردگار
۴۶	جایگاه حقوق حیوانات در اسلام
۴۷	معامله با خداوند متعال
۴۷	حریت و آزادگی یاران ابی عبدالله <small>علیہ السلام</small>
۴۸	فقر ذاتی انسان
۴۸	اشارة ابی عبدالله <small>علیہ السلام</small> به فقر ذاتی انسان
۴۹	احوال افراد بی‌دین در دنیا و آخرت
۵۰	توحید و بندگی در اصحاب سیدالشہدا <small>علیہما السلام</small>



## فهرست مطالب

کلام آخر؛ روضه سوزناک خرابه شام	۵۱
جلسه چهارم؛ اصحاب عاشورا، آینه صفات الهی	۵۳
اصحاب سیدالشہدا در کلام معصومین ﷺ	۵۵
تجلى اهداف خلقت در یاران سیدالشہدا علیهم السلام	۵۵
انسان، خلیفة خدا در زمین	۵۶
برابری زن و مرد در هدف خلقت	۵۶
اشاره به مدت بارداری در قرآن	۵۶
تساوی زن و مرد از نگاه قرآن کریم	۵۷
عمل صالح از منظر دین	۵۷
سه عمل مثبت در کلام جبرائیل	۵۷
ارزش آبرسانی به مردم	۵۸
کمک به افراد تھی دست و از کارافتاده	۵۸
حکایتی شنیدنی از خدمت رسانی به مردم	۵۹
تأثیر ایمان بر نورانیت چهره	۵۹
کمک پنهانی، بهترین روش کمکرسانی	۶۰
شرط پذیرش اعمال انسان	۶۲
قرارداد خدا با بندگان در دنیا	۶۲
حیات طیبه، پاداش مؤمنین و صالحین	۶۳
حیات طیبه در کلام امیر المؤمنین علیه السلام	۶۳
کیفیت پاداش مؤمن در قیامت	۶۴
تحقیق اهداف پروردگار، ویژگی مهم اصحاب سیدالشہدا علیهم السلام	۶۴
اهمیت حفظ آبروی افراد	۶۵
امام، آینه تمامنمای صفات حق	۶۵
کلام آخر؛ داستان حر و سیدالشہدا علیهم السلام	۶۶
جلسه پنجم؛ شهدا کربلا، قله های رفیع فضیلت و کمال	۶۹
کرامت و رفت و جودی اصحاب سیدالشہدا علیهم السلام	۷۱
کرم، جامع ارزشها	۷۱
فضل و بخشش گسترده الهی	۷۲



## اوج ارزش‌های انسانی در کربلا

۷۲.....	یکی از فضایل بزرگ امیرالمؤمنین ﷺ در قرآن
۷۳.....	ارزش و ظرفیت وجودی امیرالمؤمنین ﷺ
۷۳.....	کرم بی‌نهایت پروردگار
۷۴.....	وجود انسان، مطلع الفجر ارزش‌ها
۷۴.....	قرآن، روشی بخش وجود انسان
۷۵.....	سعادت انسان در گرو عمل به اسلام و قرآن
۷۵.....	سبب خوف از مرگ
۷۶.....	شیرینی مرگ برای اهل ایمان و عمل
۷۶.....	مرگ در نگاه اهل بیت ﷺ
۷۷.....	ترس از مرگ به سبب گناهان
۷۸.....	تعییر جالب سیدالشهدا ﷺ از مرگ
۷۸.....	توانایی انسان در رسیدن به کمالات معنوی و الهی
۸۰.....	أسوه‌بودن یاران سیدالشهدا ﷺ
۸۰.....	کلام آخر؛ شهادت مسلم بن عوسمجه
۸۲.....	دعای پایانی
۸۳.....	<b>جلسه ششم: اطاعت در سایه معرفت</b>
۸۵.....	یاران سیدالشهدا ﷺ در اوج قله علم و معرفت
۸۵.....	جهان‌بینی و جهان‌شناسی اصحاب سیدالشهدا ﷺ
۸۶.....	قناعت و مناعت طبع اصحاب
۸۷.....	برتری انسان بر سایر آفریدگان
۸۸.....	ملاک برتری انسان
۸۸.....	رسم بندگی، درس امیرالمؤمنین ﷺ
۸۹.....	انسان، راز و بنیان ویژه خدا
۹۰.....	حریت و آزادمنشی یاران ابی عبدالله ﷺ
۹۰.....	بزرگ‌منشی و عزت اسرای کربلا
۹۱.....	تعالی عشق و عقیده در سیدالشهدا و یارانش
۹۲.....	کربلا، معراج گاه افلاکیان و ملکوتیان
۹۲.....	آزادگی در سایه کسب معرفت
۹۳.....	معنای کلمه «الله»



## فهرست مطالب

۹۳.....	ولایت‌مداری و اطاعت محض در اصحاب عاشورا
۹۴.....	مرگ در نگاه قاسم بن الحسن <small>علیه السلام</small>
۹۴.....	ریشهٔ ولایت‌پذیری اصحاب
۹۵.....	اهمیت معرفت و آگاهی
۹۵.....	کلام آخر، روضهٔ قاسم بن الحسن <small>علیه السلام</small>
۹۷.....	<b>جلسه هفتم: بالارزش‌ترین گوهر دریای آفرینش</b>
۹۹.....	دین از منظر قرآن
۹۹.....	مراتب نور و هستی
۹۹.....	تجلى دین در هستی و مخلوقات
۱۰۰.....	انبیای الهی، مبلغ یک دین واحد
۱۰۰.....	امامت، میوهٔ درخت دین
۱۰۰.....	نصب امام توسط خداوند
۱۰۱.....	عظمت شخصیت پیامبر در گرو اطاعت از پروردگار
۱۰۱.....	سوگندخوردن در احادیث و سیره
۱۰۲.....	تقوا و پارسایی امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small>
۱۰۳.....	پرهیز و بینازی از گناه
۱۰۳.....	شیرینی زندگی در ترک گناهان
۱۰۳.....	آرامش زندگی، در گرو کسب مقام تسليیم و رضا
۱۰۵.....	شأن امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> و امام معصوم
۱۰۶.....	دین <small>الله</small> ، بالاترین ارزش در عالم
۱۰۶.....	اقسام اعمال و عبادات در اسلام
۱۰۶.....	فضیلت و کیفیت نماز شب
۱۰۷.....	عمل صالح، مهم‌ترین سرمایه انسان
۱۰۸.....	ثواب نماز جماعت
۱۰۸.....	جایگاه رفیع نماز در قیام عاشورا
۱۰۹.....	کلام آخر؛ روضهٔ ششم‌ماههٔ کربلا
۱۱۱.....	<b>جلسه هشتم: نقش و کارکرد دین</b>
۱۱۳.....	اهداف و ابعاد دین
۱۱۳.....	اجزای دین



## اوج ارزش‌های انسانی در کربلا

الف) اعتقادات.....	۱۱۳
ب) اخلاق.....	۱۱۳
حسنات اخلاقی .....	۱۱۴
ج) عمل و عبادات.....	۱۱۴
تفکر در آفرینش، به عنوان یک عبادت.....	۱۱۴
خداشناسی از راه تفکر در جلوه‌های آفرینش.....	۱۱۴
فطرت خداجوی انسان.....	۱۱۵
جست‌وجوی خدا، توسط فضانور德 مادی‌گرا .....	۱۱۶
نشانی خداوند در قرآن مجید.....	۱۱۶
آدرس اول .....	۱۱۶
آدرس دوم .....	۱۱۷
عاقبت تیمورتاش، وزیر رضاخان.....	۱۱۷
غرور و تکبر، عامل هلاکت انسان .....	۱۱۸
بازگشت همه‌چیز به سوی خدا.....	۱۱۹
نشانه‌های خداوند در آفاق و هستی.....	۱۲۰
کلام آخر .....	۱۲۳
<b>جلسه نهم: آثار ایمان در زندگی انسان .....</b>	<b>۱۲۵</b>
دین داری، تنها راه سعادت .....	۱۲۷
حالات مؤمن در هنگام مرگ .....	۱۲۷
وضعیت مؤمن در قیامت .....	۱۲۷
ویژگی‌های مؤمن در کلام رسول خدا <sup>صلی الله علیه و آله و سلم</sup> .....	۱۲۸
اعتقادات، اخلاق و عمل مؤمن .....	۱۲۸
امکان لغش مؤمن .....	۱۲۹
سه آیه درباره دین .....	۱۲۹
آیه اول: اسلام، تنها دین برحق .....	۱۲۹
برخورد بزرگان ادیان و مذاهب نسبت به معارف اسلامی .....	۱۳۰
آیه دوم: اسلام، تنها دین مورد پذیرش حق .....	۱۳۱
آیه سوم: دین از آدم <sup>صلی الله علیه و آله و سلم</sup> تا خاتم <sup>صلی الله علیه و آله و سلم</sup> .....	۱۳۱
داستانی عجیب از خواجه نصیرالدین طوسی .....	۱۳۱
ایمان، بازدارنده درونی از شرارت و گناه .....	۱۳۲

## فهرست مطالب

۱۳۳	نکوهش صدمه‌زدن به بدن .....
۱۳۳	محاسبه ذره‌ذرة اعمال انسان.....
۱۳۵	ایمان و خویشتن داری مسلم بن عقیل <small>علیه السلام</small> .....
۱۳۵	راستگویی و امانت داری، معیار ایمان .....
۱۳۶	غیرت و وفای قمر بنی هاشم <small>علیهم السلام</small> .....
۱۳۶	کلام آخر؛ شهادت قمر بنی هاشم <small>علیهم السلام</small> .....
۱۳۹	<b>جلسه دهم: بیماری‌های درونی انسان.....</b>
۱۴۱	گناه، نشانه بیماری باطن.....
۱۴۲	واژه انفاق در قرآن کریم .....
۱۴۲	معنای لغوی واژه انفاق.....
۱۴۳	حق نیازمندان در مال ثروتمندان.....
۱۴۳	سخن قرآن با اهل قدرت و ثروت.....
۱۴۴	غفلت، نتیجه ثروت‌اندوزی .....
۱۴۵	کیفر ثروت‌اندوزان در قرآن .....
۱۴۵	بیماری بخل .....
۱۴۵	اثری از فیض کاشانی در باب امراض باطنی.....
۱۴۶	برداشت غلط مردم از مفهوم دین داری.....
۱۴۷	گسترده‌گی معارف دینی.....
۱۴۷	راه درمان بیماری‌های باطنی در کلام ابی عبدالله <small>علیه السلام</small> .....
۱۴۸	(الف) نکته اول.....
۱۴۸	(ب) نکته دوم .....
۱۴۸	(ج) نکته سوم .....
۱۴۹	(د) نکته چهارم .....
۱۴۹	(ه) نکته پنجم .....
۱۵۰	توبه، راه درمان بیماری‌های باطنی.....
۱۵۰	کلام آخر؛ حمله سپاه دشمن به خیمه‌ها.....
۱۵۱	دعای پایانی.....





جلسه اول

نگاهی به اصحاب سید الشهداء علیهم السلام



## وفاداری بی نظریه‌یاران امام حسین علی‌الله‌یه

شب عاشورا، وجود مبارک حضرت سیدالشہداء علی‌الله‌یه درباره یارانشان که حدود پنجاه نفر بودند، این‌گونه فرمودند: «فَإِنَّمَا لَا أَعْلَمُ أَصْحَابًا أُوْفَىٰ وَ لَا خَيْرًا مِنْ أَصْحَابِيٍّ».<sup>۱</sup> علاوه بر یارانشان، هفده‌هodge نفر هم از اهل‌بیتشان بودند. بخشی از این پنجاه نفر، از مکه با ابی عبدالله علی‌الله‌یه به کربلا آمدند. با اینکه جاده‌ها را بسته بودند، بخشی از بصره و بخش قابل توجهی هم از کوفه آمدند که تقریباً چهره‌های برجسته اصحاب، همین کوفی‌ها هستند. اشخاصی مثل حبیب‌بن‌مظاہر، مسلم‌بن‌عوسجہ، حبیب‌بن‌عبدالله حنفی و مانند این بزرگواران که از نظر ایمانی، عقلی، فکری و دینی، مردم بسیار برجسته و کم نمونه‌ای بودند.

وقتی امام علی‌الله‌یه بالای سر حبیب‌بن‌مظاہر آمدند، خطاب به لشکر یزید فرمودند: شما کسی را کشتنید که شب‌انه‌روز و بدون تعطیل، یک ختم قرآن می‌کرد. این نشان‌دهنده عشق و حوصله دینی و ایمانی حبیب نسبت به قرآن و عبادات دیگرش است؛ با اینکه کاسب و معازه‌دار بود. ابی عبدالله علی‌الله‌یه درباره این پنجاه نفر یک نظر دارند و برای اهل‌بیتشان، یعنی برادرها و فرزندانشان و دو فرزند مسلم‌بن‌عقیل و فرزند زینب کبری علی‌الله‌یه و آنها بی‌یی که از اهل‌بیت بودند، نظر دیگری دارند. حضرت درباره اصحاب فرمودند: «فَإِنَّمَا لَا أَعْلَمُ أَصْحَابًا

۱. بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۳۹۲.

## اوج ارزش‌های انسانی در کربلا

أَوْفَىٰ وَ لَا خَيْرًا مِنْ أَصْحَابِيٍّ» من در تمام گذشته و آینده عالم، وفادارتر و بهتر از اصحابیم خبر ندارم و نمی‌شناسم.

### گستره علم امام

طبق روایات ما و اعتقادات شیعه، امام علی عالیم به «ما کان و ما هُوَ کائِن»<sup>۱</sup> است؛ یعنی دفتری (نه به معنای این دفترهای اصطلاحی) در قلب امام است که این دفتر معنوی است و امام علی، علوم گذشته و حوادث زمان خودش و همه اتفاقات آینده را در این دفتر می‌بیند. حضرت رضاعلی از این دفتر به یک رشته نور تعبیر می‌کند و می‌فرمایند که این رشته نور بین ما و پروردگار است که ما بخواهیم از هرچه آگاه شویم، چه نسبت به گذشته عالم، چه الان که در دنیا هستیم و چه آینده عالم، همه را در این نور می‌بینیم. روایات عجیبی در «اصول کافی» راجع به این علم و نور وجود دارد که با آن روایات، انسان عظمت ائمه طاهرينعلی را درک می‌کند و با درک عظمت آنها، دیگر سراغ این و آن و افراد پوک، پوج، پست و مدعیان دروغین نمی‌رود.

### جهل به مقام ائمه علی، عامل پوچی و بی‌ارزشی انسان

اگر بخشی از نسل جوانان ما، چه دختر و چه پسر، به عظمت ائمه علی، آگاهی داشتند، غرب‌زده یا شرق‌زده نمی‌شدند و غیر از اینها را برای خودشان، سرمشق و الگو انتخاب نمی‌کردند. جهل بسیار خطروناک است. این که در این عالم حقایقی باشد و انسان نداند، خطروناک است و این ندانستن پوچی می‌آورد؛ یعنی از وجود انسان، هیچ‌چیزی غیر از وزن استخوان، پوست و گوشت، شکم و شهوت باقی نمی‌گذارد. وقتی انسان ظرف معرفت، آگاهی، علم و خبر نباشد، پوج و پوک می‌شود. انسان در این عالم یک ظرف است که خدا این ظرف را، برای پرکردن معرفت، اخلاص، اخلاق حسن و خوبی‌ها به انسان داده است.

۱. بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد، ج ۱، ص ۱۲۷.

اگر آدم این طرف را پر نکند و خالی وارد عالم آخرت بشود، دستش از همه چیز کوتاه خواهد بود.

### انسان بی معرفت، هیزم دوزخ!

من آیه‌ای برایتان بخوانم که به نظر من، از آیات وحشتناک قرآن است! هر وقت ائمهٔ ما به این آیه می‌رسیدند، صدای گریه‌شان از داخل کوچه شنیده می‌شد. پروردگار درباره عده‌ای در قیامت می‌فرماید: ﴿فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا﴾<sup>۱</sup> اینها در قیامت، هیزم دوزخ هستند. اینها هیچ زمینه‌ای ندارند که خدا آنها را به بهشت ببرد؛ نه چشم تماشای مناظر، نه شکم خوردن نعمت‌های بهشتی و نه توان احساس لذت معنوی را دارند. هیزم برای بهشت به چه درد می‌خورد؟ اصلاً بهشت به چه درد هیزم می‌خورد؟ آدم باید اینجا معرفت پیدا کند که در بهشت هم بامعرفت زندگی کند؛ یعنی معرفت را برای شناخت حقایق عالم آخرت به کار بگیرد.

### علم امام معصوم نسبت به محبین و دوستداران

مرحوم کلینی در کتاب باعظمت «کافی» نقل می‌کند که وجود مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام یک جا نشسته بودند. مردی خدمت حضرت آمد و به حضرت گفت: «أَنَا وَ اللَّهُ أَحْبُّكَ»<sup>۲</sup> یا علی! من شما را دوست دارم. می‌دانید که دوستی یک امر باطنی و قلبی است. من اگر کسی را دوست داشته باشم و این را نگویم، کسی دوستی مرا نمی‌فهمد. من باید دوستی را اظهار کنم، چون یک امر غیبی است.

وقتی به امیرالمؤمنین علیه السلام گفت «أَنَا وَ اللَّهُ أَحْبُّكَ» من شما را دوست دارم، امام علیه السلام چند لحظه ساکت ماندند و سر مبارکشان را مقداری پایین آوردند. بعد از مثلاً چهل پنجاه ثانیه،

۱. جن: ۱۵.

۲. اصول کافی، ج ۱، ص ۴۳۸.

## اوج ارزش‌های انسانی در کربلا

سر مبارکشان را بلند کردند و به این شخص فرمودند: «گذشت» دروغ گفتی. آن مرد گفت: محبت یک امر باطنی و غیبی است و دیدنی نیست؛ شما از کجا فهمیدی که من دروغ گفتم و دوستت ندارم؟! حضرت فرمودند: وقتی به من گفتی «دوستت دارم»، من تمام ارواح دوستانم را از زمان آدم علیه السلام تا قیامت نگاه کردم، تو در میان آنها نبودی. این دانش و علم امام است.

## ویژگی‌های اصحاب سیدالشهدا علیهم السلام

حضرت سیدالشهدا علیهم السلام می‌فرمایند: «فَإِنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَابًا أَوْفَىٰ وَ لَا خَيْرًا مِنْ أَصْحَابِي» من وفادارتر و بهتر و نیکوکارتر از یارانم در این عالم خبر ندارم. مگر اینها که بودند؟ یعنی چه خصوصیت و ویژگی و خصلت‌هایی داشتند که ابی عبدالله علیه السلام می‌فرمایند من وفادارتر و بهتر از اینها را در عالم سراغ ندارم.

## کتاب خواندنی «عنصر شجاعت»

من اگر بخواهم همه خصوصیت‌های این پنجاه نفر را بگویم، چند سال طول می‌کشد! در همین زمینه، من خودم سه بار و هر بار، هزار دوره هشت جلدی کتاب چاپ کرده‌ام که نامش «عنصر شجاعت» است. این هشت جلد، نوشته یک فقیه، عارف، فیلسوف و دانشمند کمنظیر است که کتاب را هشتاد سال پیش نوشته و یک بار هم چاپ شده است. من از ترس اینکه این کتاب فراموش نشود، کارهای علمی‌ای روی آن کردم و در هشت جلد به چاپ رساندم که به نظرم از زمان کربلای اول ابی عبدالله علیه السلام تا الان، کتابی به این خوبی نوشته نشده است. بخش عمده‌ای از خصوصیات این پنجاه نفر در این هشت جلد آمده که خیلی خواندنی است! آدم حوصله عقلی می‌خواهد که بشنیند و این هشت جلد را بخواند و به دست بیاورد که اصحاب ابی عبدالله علیه السلام در چه مقامی از ایمان، انسانیت، کرامت و ارزش‌ها بودند. واقعاً باید از عقل و قلب مایه گذاشت.



## ایمان بالا، عزم راسخ و شجاعت بی‌نظیر

یک خصوصیتی شان این است که البته به نظر من در کنار این مسئله، میلیون‌ها رستم از پا درآمده، زمین‌گیر و خاکنشین و خودباخته شده‌اند و سرمايه‌های انسانی شان به باد رفت. اما این پنجاه نفر در برابر انواع خطرات زمان، خطرات بنی‌امیه، خطرات مال و شهوت و مقامات مادی قرار گرفتند. نه تشویق‌ها و نه وحشت تهدیدها، نه جاذبه‌های مال و نه جاذبه‌های شهوت، امیال و مقامات، کمترین اثری در آنها نکرد و در دین و ایمانشان و پایبندی‌شان به توحید، نبوت، امامت و تمام ارزش‌های انسانی، ماندگار شدند.

## شیعه واقعی در کلام امام باقر علیه السلام

شما باید تاریخ بنی‌امیه را بخوانید که چه هزینه‌های سنگینی برای دزدیدن مردم کردند تا مردم را از خدا بذند و موفق هم شدند. با پول، شهوت، تشویق‌ها و تهدیدها، شیرین کردن کامها و بساط لذت، میلیون‌میلیون انسان را طی صد سال دزدیدند. بنی عباس هم طی ششصد سال مردم را دزدیدند. شما الان دومیلیارد مسلمان در دنیا می‌بینید، اما مسلمان اموی و عباسی، نه مسلمان پیغمبر ﷺ، نه مسلمان قرآن و نه مسلمان امیرالمؤمنین علیه السلام، امام صادق علیه السلام و امام باقر علیه السلام؛ یعنی اینها دزدیده شده‌اند. بنی‌امیه و قبل از آنها دینی ساختند و به مردم تحمیل کردند، مردم هم با تهدید، تطمیع و لذت‌گرایی قبول کردند. این دومیلیارد نفر را نمی‌توان گفت که مسلمان اسلام خدا هستند.

امام باقر علیه السلام می‌فرمایند: مسلمان اسلام خدا، شیعیان واقعی ما هستند که به برنامه‌های قرآن و ما عمل می‌کنند. «إِنَّمَا شِيعَةُ جَعْفَرٍ مَنْ عَفَّ بَطْنَهُ»<sup>۱</sup> شیعه اهل‌بیت علیهم السلام کسی است که شکمش را از حرام حفظ می‌کند. شیعه واقعی، با هیچ حرامی آشتبانی نیست؛ نه با ربا، نه با غصب، نه با مال دزدی و تجاوز و نه با خوردن ارث خواهر و برادر که قرآن می‌گوید: «وَتَأْكُلُونَ التُّراثَ أَكْلَالَمَا».<sup>۲</sup> شیعه واقعی شکمش پاک است.

۱. خصال، ج ۱، ص ۲۹۶.

۲. فجر: ۱۹.

## اوج ارزش‌های انسانی در کربلا

«وَ فَرْجُهُ» شیعه واقعی شهوتش پاک است، با زنا سروکار ندارد و با گناهان دیگر غریزه جنسی هم کاری ندارد. قرآن می‌گوید: «إِلَّا عَلَى أَزْوَاجِهِمْ أَقْمَامَكُثْ أَيْمَانُهُمْ»<sup>۱</sup> زن و شوهر، غریزه جنسی‌شان را به حلال هزینه می‌کنند، اما با حرام نه؛ شیعه ما با حرام سروکار ندارد. حضرت در ادامه می‌فرمایند: «وَ عَمَلٌ لِخَالِقِهِ» شیعه ما عمله خداست. کارفرمای شیعه ما، پروردگار است. اوست که به شیعه کار می‌گوید؛ نماز، روزه، حج، امریبه معروف، نهی از منکر، درست رفتار کردن و کسب حلال.

«وَ خَافَ عِقَابَهُ» شیعه ما واقعاً از جهنم می‌ترسد. «وَ رَحْمَةُ تَوَابَهُ» شیعه ما به پاداش خدا امید واقعی دارد.

این شیعه ائمه طاهرين علیهم السلام است؛ یعنی یک انسان پاک و درستکار که مانند اصحاب ابی عبدالله علیه السلام، هیچ خطری را قبول نمی‌کند؛ گرچه خطر از عسل شیرین‌تر باشد و از تلخی فرار نمی‌کند، حتی اگر مقابل دشمن قطعه قطعه شود.

## پیام یاران سید الشهداء علیهم السلام

پیام اصحاب ابی عبدالله علیهم السلام این است: ای هم‌کیشان ما که در زمان‌های دیگر آمده‌اید و الان در این زمان هستید، برنامه ما این بود: «قَدْ غَيَرَ الطَّفْعُ مِنْهُمْ كُلَّ جَارِخَةٍ» چقدر عجیب است! انواع اسلحه‌ها بدن ما را قطعه قطعه کرد، «إِلَّا الْمَكَارِمُ فِي أَمْنِ الْغَيْرِ» اما این همه اسلحه، ارزش‌های ما را تغییر نداد. ما در دین، ایمان، عبادت و خدمت به خلق ثابت ماندیم. ارزش‌های ما در دژ امنیت بودیم و هیچ دشمنی توانست هیچ تغییری در ارزش‌های ما ایجاد کند.

## ثبت قدم بودن در مسیر حق

به خاطر اینکه همه ارزش‌ها را داشتند، این ارزش‌ها را ثابت نگه داشتند، در مقابل همه خطرات ایستادند و خطر را رد کردند، ابی عبدالله علیه السلام می‌فرمایند که من وفادارتر و بهتر از



اینها را در عالم خبر و سراغ ندارم. اینها چقدر عجیب بودند! اینها یک بار به دنیا آمدند. مرگ برای من است که بباید و مرا ببرد، بعد از چهلم و سال هم فراموش بشوم و چهار سال دیگر هم احتمالی در عالم نداند قبر من کجاست و من چه کسی بودم. این مرگ است؛ ولی اینها که هیچ جای سالمی برای بدن Shan باقی نگذاشتند، نمرده‌اند.

هرگز نمیرد آن که دلش زنده شد به عشق      ثبت است بر جریدة عالم دوام ما  
اینها اصحاب وجود مبارک ابی عبدالله الحسین علیه السلام هستند که در لحظه لحظه، ساعت به ساعت، روز و شب، هفته و ماه و سال و عمرشان، عالی‌ترین درس‌ها را برای آیندگان گذاشتند. کربلا یک کلاس بی‌نظیر است که عالم، فیلسوف، حکیم، عارف، شاعر، عابد، زاهد، نظامی، انتظامی، مُحَصّل، جوان، پیر، مرد و زن، می‌توانند هر نوع درسی را که متناسب با وجودش است، از اصحاب ابی عبدالله علیه السلام و از اهل‌بیت ایشان بگیرند.

## ارزش‌های اصحاب سیدالشہدا علیهم السلام از منظر قرآن

من سعی می‌کنم اگر خدا لطف کند و توفیق بدهد که توفیق هم می‌دهد، ارزش‌های اصحاب را از متن قرآن یا روایات برایتان بیان کنم. امروز یک آیه قرآن برایتان می‌خوانم و چه آیه عجیبی است!

### الف) درجات بالای ایمانی یاران سیدالشہدا علیهم السلام

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾.<sup>۱</sup> جمله «آمنوا» فعل ماضی است؛ یعنی کسانی که کلاس ایمان را گذرانند، به نهایت ایمان و درجات بالای آن رسیدند و وجودشان مشرق طلوع توحید شد. کسی به پیغمبر اکرم ﷺ گفت: «مَنْ نُجَالِسْ» ما در دوره عمرمان با چه کسی معاشرت کنیم؟ به قول امروزی‌ها، حضرت سه کد دادند یا سه نشانه و علامت



## اوج ارزش‌های انسانی در کربلا

بیان کردند. پیغمبر ﷺ فرمودند: «قَالَتِ الْخَوَارِيُونَ لِعِيسَىٰ يَا رُوحَ اللَّهِ مَنْ نُجَالِسُ قَالَ مَنْ يُذَكَّرُ مِنْ اللَّهِ رَوِيَّتُهُ»<sup>۱</sup> با کسی که وقتی او را می‌بینید، درجا یاد خدا بیفتید.

### حکایتی عجیب از پاکی و درستکاری مؤمن

من این جور افراد را در طول عمرم دیده‌ام. محبت خاصی که خدا به من کرد، این بود که از هجده‌نوزده‌سالگی، یک جمعیت رفیق و دوست برای من قرار داد. وقتی من هجده‌نوزده سالم بود، آنها پنجاه سال به بالا بودند؛ ولی نمی‌دانم چرا به من توجه و محبت داشتند. چهره ظاهر اینها واقعاً آدم را یاد خدا می‌انداخت. چه انسان‌های پاک، درستکار و بزرگواری که حالا از دنیا رفته‌اند.

یکی از آنها در بازار تهران مغازه داشت که حدود سی‌چهل سال پیش، این مغازه اجاره‌ای بود؛ یعنی خودش این مغازه را پنجاه سال پیش از مالک آن اجاره کرده بود. آن زمان هنوز سرقفلی رسم نبود. جای مغازه‌اش چشم و چراغ بازار تهران بود. الان اگر آن مغازه بود، ۲۰-۲۵ میلیارد قیمت‌ش بود. زمانی که مغازه‌ها در حال گران‌شدن بود، مغازه او شش میلیون تومان شده بود. حالا شش میلیون تومان را با پول امروز تناسب بگیرید و ببینید چقدر می‌شود.

یک روز ورثه صاحب مغازه پیش او آمدند و گفتند که ما مغازه پدرمان را می‌خواهیم. شما آماده باشید که مغازه را تخلیه کنید و دو یا سه ماه دیگر به ما تحويل بدھید. می‌توانست بگوید من از این مغازه بیرون نمی‌روم و ده میلیون می‌گیرم. می‌توانست به دادگستری برود و بگوید من پنجاه سال است اینجا هستم و حق دارم. دادگستری هم ورثه را ملزم کند که ایشان در مغازه بماند. ورثه گفتند ما مغازه را می‌خواهیم، حالا هر وقت تخلیه کردید. ایشان هم گفت مانع ندارد.

این ورثه دو یا سه برادر بودند. بعد از اینکه رفتند، اولین مشتری که آمد، ایشان گفت جنس نمی‌فروشم؛ چون الان در مغازه‌ای هستم که صاحبانش این مغازه را می‌خواهند.

شاید در قلبشان راضی نباشند که من در این مغازه کاسبی کنم. تمام جنس‌ها را کارتون کرد. من خیلی به او ارادت داشتم. دوستان ما پشتسرش نماز می‌خوانند؛ به سلامت نماز یقین داشتند و به او اقتدا می‌کردند. تمام جنس‌ها را کارتون کرد و به خانه‌شان برد. صبح که آمدند و گفتند مغازه را می‌خواهیم، ساعت دوشه بعدازظهر، کلید مغازه را در خانهٔ مالکان مغازه برد و گفت این کلیدتان؛ مغازه را هم جارو و تمیز کردم. مغازه‌تان را تحویل بگیرید.

آنها واقعاً بهت‌زده شدند! این کارها در زمان ما، یک‌خرده رنگ افسانه دارد. من هم اگر ندیده بودم و یکی برایم تعریف می‌کرد، باورم نمی‌شد. گفتند: ما مغازه را برای امروز نخواستیم. گفت: نه، دیگر ته دل شما نبود که مغازه دست من باشد. گفتند: الان که سرقفلی رسم است، ما دوشه میلیون به شما بدھیم. گفت: نه، من برای این مغازه سرقفلی نداده‌ام و اجاره بوده است.

## اوپساع دگرگون حلال و حرام در جامعه فعلی

این ارزش است! این جزء مکرّمات‌های اخلاقی و شعاع ایمان است. خدا به بندۀ مؤمنش می‌گوید که سعی کن کسی بهناحق از تو ناراضی نشود. پروردگار هم گفته کسی ناراضی نباشد، چشم! این هم کلید مغازه و تمام.

الآن که اوپساع خیلی دگرگون است و فاتحهٔ حلال و حرام خدا بین بیشتر مردم خوانده شده و اصلاً برای حلال و حرام ختم گرفته‌اند و تمام شده است. اگر آدم پولی را قبول نکند، تعجب می‌کنند و می‌گویند مثل اینکه برای دویست سال پیش هستی! پول را بردار و برو؛ همه می‌برند، تو هم ببر. نه، من که عبدالله هستم، مثل همه نیستم که بردارم و ببرم. من اگر بردارم و ببرم، دوزخ را برای خودم برداشته‌ام. چه چیز را بردارم و ببرم!

## ب) هجرت و جهاد در راه خدا

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا» آنهایی که ایمان را در قلب دارند و این ایمان ثابت است و عظمت هم دارد و نورش را هم حس می‌کنند؛ «وَالَّذِينَ هَاجَرُوا» و آنهایی که از مکه و مدینه و بصره



## اوج ارزش‌های انسانی در کربلا

و کوفه به کربلا هجرت کردند که یک مصدق آیه، همین ۷۲ نفر هستند؛ «وَجَاهُهُوا فِي سَيِّلِ اللَّهِ» و در راه خدا و برای خدا بسیار کوشش کردند؛ «أُولَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَةَ اللَّهِ» اینها باید امید به خدا و امید به رحمت، لطف، عنایت و محبت پروردگار داشته باشند. این یاران در اوج ایمان و هجرت بودند؛ یک هجرت سنگین. به خدا قسم! آسان نیست که آدم در کوفه تاجر باشد و دارای بهترین مغازه، همچنین زن و بچه و داماد و عروس و نوه داشته باشد و بعد بگوید ابی عبدالله علیه السلام به کربلا آمده و دیگر وظیفه من نیست در کوفه بمانم. این چقدر ارزش است! مگر دستبرداشتن از ثروت، تجارت خانه، زن و بچه، داماد و منزل بزرگ به این راحتی است که در بیابان پر خاک و غبار بیاید، سه شبانه روز هم تشننه بماند و بعد هم قطعه قطعه بشود. شب عاشورا هم حضرت به او بگویند حبیب، راه باز است، برو؛ ایشان بگوید که قیامت نمی‌توانم جواب یک پلک به هم زدن بی تو را به پیغمبر ﷺ بدهم. اینها بودند که حضرت فرمودند ابدًا باوفات و بهتر از اینها را سراغ ندارند.

## کلام آخر؛ روضه خیمه‌گاه

خانم جوانی از خیمه‌ها بیرون آمد. ستون خیمه را که قابل حمل و نقل بود، برداشت و به طرف دشمن دوید. ابی عبدالله علیه السلام فرمودند: جهاد بر زن واجب نیست. گفت: حسین جان! من طاقت شنیدن صدای غربت تو را ندارم. سمت دشمن دوید و او تنها زنی بود که در کربلا شهید شد. گفت من نمی‌توانم تحمل کنم و تو را غریب ببینم. «فَإِنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَابًا أَوْفَى وَ لَا خَيْرًا مِنْ أَصْحَابِي»<sup>۱</sup> ما در کربلا ۷۳ شهید داریم. دو سه نفر هم قبل از وقوع کربلا شهید شدند که جزء اصحاب هستند. این هشت جلد کتاب، یک جلدش به «مسلم بن عقیل» اختصاص دارد که هفتصد صفحه است. مسئولین مسجد کوفه وقتی فهمیدند من این کتاب را چاپ کردند، آن بخش مسلم را از من خواستند. دو سه روز پیش که کربلا و نجف بودم، دو بار به حرم مسلم بن عقیل رفتم و کتاب را دادم. گفتند می‌خواهیم کتاب را به عربی ترجمه و چاپ کنیم تا در کتابخانه‌مان باشد.



علاوه بر ایشان، قیس بن مسهر صیداوی هم به دست ابن زیاد شهید شد و خبر شهادت هر دوی آنها را که در بیابان به ابی عبدالله علیهم السلام دادند، امام به پنهانی صورتشان اشک ریختند و این آیه را خواندند: **﴿فِيمَمْ مَنْ قَضَى لَحْبَهُ﴾**<sup>۱</sup> عدهای جلوتر از ما شهید شدند؛ «وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ» ما نیز به انتظار شهادت هستیم.

چقدر ابی عبدالله علیهم السلام وفادار بودند که روز عاشورا وقتی شنیدند منادی لشکر گفت به خیمه‌ها حمله کنید، در گودال هر کاری کردند که از جا بلند شوند، دیدند نمی‌توانند سر زانو بلند شدند و اول رو کوفه گفتند: «فَنَادَى: يَا مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ وَيَا هَانِى بْنَ عُرُوهٖ»<sup>۲</sup> جوابی نیامد. به آن بدن‌های قطعه قطعه رو کردند، ولی جوابی ندادند. به نهر علقمه و وسط میدان رو کردند، ولی علی اکبر علیهم السلام و عباس علیهم السلام هم جوابی ندادند.

در خیمه‌ها ۸۴ زن و بچه و دختر و خواهر زندگی می‌کردند. این ۸۴ زن و بچه با شما چه کار داشتند که گفتید حمله کنید! حالا که حمله کردید، اسیر می‌کردید؛ چرا خیمه‌های ایشان را آتش زدید؟!

آتش بر آشیانه مرغی نمی‌زنند      گیرم که خیمه خیمه آل عبا نبود

همین‌طور که روی زانو نشسته بودند، فرمودند: «مَالِي أَنَادِيكُمْ فَلَا تُحِبُّونِي» چرا هرچه صدایتان می‌زنم، دیگر جواب من را نمی‌دهید؟! من شما را برای خودم صدا نمی‌زنم. «فَقُومُوا مِنْ نَوْمَتِكُمْ أَيْمَانَ الْكَرَامِ» بلند شوید «وَ اذْفَعُوا عَنْ حَرَمِ الرَّسُولِ الْطُّفَّالَ اللَّثَامَ» اشرار پست به خیمه‌های من حمله می‌کنند.

## دعای پایانی

«أَللَّهُمَّ أَخِينَا حَيَاتَ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَمْتَنَا مَمَاتَ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَلَا تُتَرَّقْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَارْزُقْنَا فِي الدُّنْيَا زِيَارَتَ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ؛ اللَّهُمَّ بِحَقِّ الْحُسَيْنِ اشْفِ كُلَّ مَرِيضٍ وَ اشْفِ كُلَّ مَرِيضٍ».

۱. احزاب: ۲۳.

۲. معالی السبطین، ج ۲، ص ۱۷



## اوج ارزش‌های انسانی در کربلا

خدایا، این بیماری کرونا را از شیعه و مسلمان‌ها و اهل دنیا ریشه‌گَن کن.  
خدایا! دل مردم را به خوبشدن بیمارهایشان خوش کن.  
خدایا! امام زمان ﷺ را دعاگوی همهٔ ما و زن و بچه‌های ما قرار بده.



جلسه دوم

ارزش انسان از منظر دین



## حوادث در راه پیغمبر ﷺ از رحلت پیامبر ﷺ

بعضی از اصحاب حضرت سیدالشهداء علیه السلام، اوخر عمر پیغمبر اکرم ﷺ را دیده بودند؛ البته تعداد اینها کم است. گروهی از آنها، حدود ۳۶ سال از روزگار امیرالمؤمنین علیه السلام را در ک کرده بودند. گروهی هم جوانانی بودند که ده سال در ایام حضرت مجتبی علیه السلام و ده سال پایان عمر ابی عبدالله علیه السلام را حضور داشتند.

بعد از رحلت پیغمبر ﷺ، حوادث بسیار سنگین خطرزایی برای دین، ایمان، عقاید پاک و اخلاق و عمل پیش آمد که بسیاری از مردم ایمان، اخلاق، عقاید و عمل صالحشان را به خطرات و دشمنان باختند. به عبارت ساده‌تر، این سرمایه‌های عظیم معنوی که آیات قرآن آنها را سبب سعادت دنیا و آخرت مردم می‌داند، به قیمت خیلی کم فروختند. قرآن می‌فرماید: «فَإِذَا حَكَّتِ الْحَرَّةُ لَهُمْ وَمَا كَافُوا مِمَّا هَبَّتِنَّ إِنَّمَا يَعْمَلُونَ»<sup>۱</sup> این معامله و تجارت، نه تنها سودی نکرد، بلکه اینها را به راه درستی هم وارد نکرد. اینها با این معامله خطرناک، همه‌چیز خود را به باد دادند.

### ثبت قدم یاران سیدالشهداء علیه السلام

اما این ۷۲ نفر، بعد از پیغمبر ﷺ تا روز حادثه عاشورا، در برابر خطرات و حوادث بنیان گنن معنویات، پابرجا و ثابت ماندند. به قول امیرالمؤمنین علیه السلام، اینها چون کوه بودند که «لأُثْرَكُهُ العواصِفُ»<sup>۲</sup> طوفان‌ها و بادها به اینها ضربه‌ای نزد و آنها را از جا نکند.

۱. بقره: ۱۶.

۲. شرح اصول کافی، ج ۹، ص ۱۸۱.



## اوج ارزش‌های انسانی در کربلا

هیچ وقت باد و طوفان، کوه دماوند را شکست نمی‌دهد. سلسله جبال هیمالیا، میلیاردها سال است که سرپاس است. میلیاردها سال است که طوفان و باد، زلزله و باران‌های سیل‌آسا آمده، ولی این کوه همچنان ایستاده است.

کلام امیر المؤمنین علیه السلام این است: «المُؤْمِنُ كَالْجَبَلِ الرَّاسِخٍ» مؤمن واقعی مانند کوه سرپاس است که «لَا تَحْرُكُهُ الْعَوَاصِفُ» بادها، طوفان‌ها، باران‌ها، برف‌ها و زلزله‌ها، اثری در ایستادگی کوه ندارد. اینها چیزی نیست که زورش به کوه‌های عالم برسد.

## شخصیت ویژه یاران سید الشهداء علیه السلام

زور حوادث خطرناک دنیایی هم به اصحاب ابی عبدالله علیه السلام نرسید. عظمت اینها برای روز عاشورا نیست. اینها از اولی که وارد جامعه شدند، کسب عظمت، ایمان، عقیده، اخلاق و عمل صالح کرده بودند که با خودشان تا روز عاشورا آوردن و با خودشان هم به دنیا بعد انتقال دادند. امام علیه السلام از این ۷۲ نفر به «کرامۃ النَّاسِ» تعبیر فرموده‌اند؛ یعنی انسان‌هایی که جامع همه ارزش‌ها و فاقد همه عیوبها و نقص‌ها بودند. ما اگر بخواهیم از این ۷۲ نفر بهتر تعریف کنیم، باید بگوییم آنان کسانی هستند که اگر بخواهیم کسی را جایشان قرار بدھیم تا جای خالی آنها را پر کند، چنین کسی در تاریخ عالم وجود ندارد. هر کدام از اینها تک و فرد هستند و جایی را در عالم معاً پر کرده‌اند که اگر آنها را بردارند، از اولین و آخرین، کسی پیدا نمی‌شود که جای آنها را پر کند. این چهره شخصیت باعظمت اصحاب است.

## غفلت از سرمایه‌های عظیم انسانی

درباره آنهای که به ایمان، اعتقاد، عمل، اخلاق و ارزش‌ها پشت‌پا می‌زنند، توضیح مختصری برایتان بدهم. عامل پشت‌پازدن آنها سه چیز است؛ اگر اینها بیدار و بینا زندگی می‌کردند، هرگز این سرمایه‌های عظیم‌الهی را از دست نمی‌دادند. سرمایه‌هایی که ظرفش انسان است، نه درخت، حیوان، پرندگان و ماهیان دریا و نه حتی فرشتگان. فرشتگان هم ظرف این ارزش‌های جامع و کامل نیستند! لذا ملاحظه می‌کنید که پروردگار عالم در قرآن مجید به کل فرشتگان



فرمود: ﴿فَإِذَا سُئِلُواَنَّهُمْ حَتُّ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُواَلَهُسَاجِدِينَ﴾<sup>۱</sup> وقتی این موجود را از نظر هستی وجود، متعادل و متناسب آراستند، بدین کامل، جامع و ویژه‌ای شد که چنین بدنه را دیگر موجودات بدن دار ندارند. با تمامشدن کار بدن، موجود قابل احترامی نیست؛ زیرا بخشی از این بدن را موجودات زنده دیگر هم دارند. این بدن عامل ارزش نیست.

## دو عامل جنایت در کشورها

### الف) غرور و تکبر

در کتاب‌ها نقل می‌کنند که یکی از سران مغول، البته نه خود چنگیز، بلکه یکی از فرماندهانش مأموریت داشت به غرب ایران حمله کند. حملاتشان هم سخت بود. چنگیز فتوای داده بود که به ایران حمله کنید، آبادی‌ها را خراب کنید، اشیای قابل سوزاندن را بسوزانید و جاندارها را هم بکشید. در حمله به نیشابور، یک‌میلیون کتاب خطی علمی به دست مغول در آتش خاکستر شد!

البته عامل حمله چنگیز به ایران، تکبر و بداخلالاقی، پستی و غرور سلطان محمد خوارزمشاه بود. اگر تاریخ را بخوانید، می‌بینید که ما نباید مورد حمله مغول قرار می‌گرفتیم؛ ولی شاه ایران در برابر فرستادگان مغول که سیصد نفر بودند و آمده بودند تا رابطه تجاری برقرار کرده و قراردادهای اقتصادی بینند، رفتار بدی کرد. وقتی سلطان محمد خوارزمشاه قیافه اینها را دید، خوشش نیامد و گفت: آیا قدرت و سلطنت ایران با این چشم‌کوچک‌های زردپوست بیابان گرد وارد قرارداد بشود؟! دستور داد هر سیصد نفر را بکشنند. وقتی خبر به چنگیز رسید، فرمان حمله داد. سال‌ها در این مملکت کشتنند، سوزانند و خراب کرند.

وقتی آن فرمانده مغول به یکی از شهرهای غربی ایران رسید، انگار خیلی دلش نیامد که حمله مغولی بکند. به کسانی که مربوط به آن شهر بودند، گفت: یکی از بزرگانتان را بفرستید که با او صحبت کنم. شاید مرا قانع کند که حمله نکنم. یک جوان سیزده‌چهارده ساله را

۱. ص: ۷۲؛ حجر: ۵۹.

## اوج ارزش‌های انسانی در کربلا

فرستادند. آدم‌های مغور و متکبر از این مسئله خوششان نمی‌آید و می‌گویند که من برای خودم کسی هستم، حداقل شخص مناسبی را بفرستید؛ چرا این بچه را فرستادید؟! این توهین و بی‌احترامی به من است. چه بی‌احترامی و توهینی؟!

شما مغوران جهان، به خاطر غرور و کبرتان، چه جنایاتی کردید! هیتلر می‌گفت ما نژاد برتر هستیم و نژاد مادون ما، باید نایبود بشوند. او یازده سال به کشورهای دیگر حمله کرد و حدود هفده میلیون لیتر خون از بدن مردم روی زمین ریخت و دوازده میلیون انسان بی‌گناه از مرد و زن و بچه را کشت و پنج هزار دانشگاه را بمباران کرد، آتش زد و خاکستر نمود. بعد دولتهای آن زمان (آمریکا، روس و انگلیس) با همدیگر اتحاد کردند و متفقین را تشکیل دادند، به آلمان حمله کرده و آن را با خاک یکسان نمودند. هیتلر هم ناکام شد و با هفت تیری که دستش بود، اول زنش و بعد هم خودش را کشت.

این چه غرور و کبری است! شما اگر جنایات اتفاق افتاده در جهان را بررسی کنید، سبب آن به غرور، تکبر، خودخواهی و به خودگرفتن برمی‌گردد. هیچ علت دیگری نداشته است. علت جنگ اول جهانی که چند میلیون کشته شدند، این بود که یک رئیس جمهور گفت چرا فلان رئیس جمهور در این کنفرانس برای من از روی صندلی بلند نشد! بعد رفت و طرح حمله به آن کشور را ریخت.

### ب) پول

از دیگر عوامل، پول است. پول یک عامل جنایات است. این زیاد به سران لشکر گفت: شما به کربلا بروید، وقتی برگردید، به شما زمین و خانه و حکم فرمانداری بعضی شهرها را می‌دهم. طلا و نقره و پول هم به شما خواهم داد. به افراد ضعیف هم گفتند که ما ده گونی آرد، شش سبد خرما و یک مقدار لباس به شما می‌دهیم. سی هزار نفر به خاطر زمین و ملک، خانه، صندلی، آرد و خرما آمدند، عزیزترین انسان‌های عالم را کشتند و برگشتند. هیچ کدامشان هم چیزی گیرشان نیامد؛ یعنی این زیاد حتی یک وعده‌اش را عمل نکرد. به عنوان مثال، یک نفر به این زیاد گفت: من روی اسیم می‌نشینم، بگو تا زیر رکاب من را طلا بچینند. این زیاد



گفت: چرا زیر رکاب اسبت را طلا بچینیم؟ مثلاً این طرفِ رکاب، سه کیلو طلا و آن طرف هم سه کیلو نقره بچینیم. آن شخص گفت: برای اینکه من در کشتن بهترین انسان و فرزند پیغمبر ﷺ، زهراء ؑ و علی بن ابی طالب ؑ و پاکترین پاکان دخالت داشتم. ابن زیاد گفت: اگر این طور حسین را می‌شناختی، غلط کردی که او را کشتی! این بی‌شعور را بیرون بیندازید. این بخیل متکبر پست، اصلاً به خزانه دست نزد مردم را گول زد تا اینکه رفتند و کشتند و برگشتند، هیچ چیزی هم گیرشان نیامد.

## ارزش واقعی انسان به عقل و روح

فرمانده مغول نیز به این بچه دهدوازده ساله گفت: در این شهر شما، بزرگ‌تر از تو نبود که با من صحبت کند؟ آن بچه جواب داد: قربان، بزرگ‌تر از من شتر است؛ می‌خواهی بروم و او را بیاورم؟! اگر بزرگی و ارزش به بدن است، در شهر ما شتر زیاد است. می‌خواهی یک شتر بیاورم تا با او صحبت کنی که حالا به شهر ما حمله کنی یا نکنی.

آدم هر چقدر هم که پلید، نجس و ناحق باشد، عقل که دارد و سرش می‌شود. اینکه تو بزرگ‌تری را به بدن می‌بینی، شتر هم بدنش از من بزرگ‌تر است. تو محکمی پوست را ملاک ارزش می‌دانی، کرگدن پوستش خیلی سخت است، طوری که از آن برای جنگ‌ها سپر می‌ساختند. تو ارزش را به زیبایی می‌دانی، پر طاووس از همه‌چیز زیباتر و قشنگ‌تر است. تو ارزش را در چه‌چیز می‌دانی؟ «ای برادر تو همان اندیشه‌ای» اصلاً وجود تو، همان عقل و روح است و «مابقی تو استخوان و ریشه‌ای». چند کیلو استخوان و گوشت در جسم و بدنست به کار رفته است؟ چند کیلو روده، معده، کلیه، شُش، نای و مری به کار رفته است؟ اگر در ترازو بگذارند، پولش چقدر می‌شود؟ چند سیر مو در همه بدنست به کار رفته است؟ اگر روی ترازو بگذارند، چقدر می‌شود. اگر همه را جمع کنند، دویست تومان نمی‌شود؛ چون استخوان‌ها، معده و روده ما را نمی‌خرند. گوشتمن هم حرام است و مسلمان‌ها نمی‌خرند. حالا بر فرض که بخواهند در قبالش پول هم بدهنند، چقدر می‌شود؟ ارزش انسان به چیست؟



## اوج ارزش‌های انسانی در کربلا

این فرمانده گفت: ای جوان، واقعاً ریش‌سفیدتر از تو در این شهر نبود؟ گفت: چرا قربان بود، بروم و او را بیاورم؟ گفت: بیاور. حالا کیست؟ جوان گفت: بُز. همه بزها ریش دارند. ما در شهرمان خیلی بز ریش‌سفید داریم؛ اگر می‌خواهی بروم و او را بیاورم! آیا عظمت به ریش‌سفیدی و یک مقدار موست؟ آیا عظمت انسان به موی سرش است که مدام آن را آرایش کند و بسازد، بعد هم در جامعه نمایش بدهد؟ مگر ارزش توی انسان به مو و صورت توست؟ خوشگل‌ترین صورت‌ها، صورت یوسف<sup>علیه السلام</sup> بود که آخر در قبر گذاشتند، روی آن خاک ریختند و برگشتند.

ارزش یوسف<sup>علیه السلام</sup> به این بود که هفت سال در برابر زنِ جوان زیبای عشوه‌گر نخست وزیر مصر که او را در خلوت<sup>۱</sup> کاخ دعوت به همبستری کرده بود، مقاومت کرد. این جوان هفت سال در کاخ بود، یعنی از ۱۴ تا ۲۱ سالگی که کپسول شهوت بود. زیبایی او هم که نمونه نداشت. این هفت سال، هر وقت این زن او را در خلوت دعوت کرد که کنار من بیا تا از تو کام‌جویی کنم، خیلی آرام جواب داد که قرآن می‌گوید: «مَعَاذَ اللَّهِ»<sup>۲</sup> کسی که مرا آفریده، راضی به زنا نیست؛ نمی‌آیم. این ارزش یوسف<sup>علیه السلام</sup> است. به همین خاطر، خدا در قرآن، اسمش را «صدیق» گذاشته است.

من یک وقت سوره یوسف را دقت کردم و دیدم خدا هفده ویژگی برای یوسف بیان کرده است. البته نه برای بدنش، بلکه برای شخصیتش هفده ویژگی بیان کرده است. شخصیت اخلاقی او هم عجیب بود که در کتاب‌هایمان آمده است. این درس برای ما مردها و البته بیشتر برای خانم‌ها در این کتاب‌ها قرار داده شده و چقدر این درس عالی است!

بعد از چهل سال یا کمتر، وقتی یعقوب<sup>علیه السلام</sup> به مصر آمد و یوسف<sup>علیه السلام</sup> را دید، زمانی که دیدوبازدیدها و رفت‌وآمدها تمام شد، روزی به یوسف<sup>علیه السلام</sup> گفت: پسرم، می‌خواهم تو را چند لحظه‌ای در خلوت ببینم. یوسف<sup>علیه السلام</sup> گفت: پدر، مانعی ندارد؛ بیا. داخل یک اتاق در را بست و گفت من در خدمت شما هستم. یعقوب<sup>علیه السلام</sup> به او گفت: پسرم، روزی که برادرانت تو را از دامن و آغوش من جدا کردند و بردنده، خدا به من خبر نداد.



## جلسه دوم / ارزش انسان از منظر دین

اگر یعقوب علیه السلام خبر می‌شد که یوسف علیه السلام بیرون از شهر در چاه افتاده است، پنج شش نفر را با خودش بر می‌داشت و یک طناب، چرخ چاه و مُقتی هم می‌برد، و خدا می‌گفت برو و یوسف را درآور. اما به علی که حالا جای بحث دارد، خدا به او خبر نداد. یعقوب علیه السلام تا زمانی که سفر سوم برادران صورت گرفت و او را شناختند، نمی‌دانست که یوسف علیه السلام کجاست؛ فقط می‌دانست نمرده است. یک بار ملک‌الموت به دیدن یعقوب علیه السلام آمد. ایشان به ملک‌الموت گفت که جان یوسف را گرفته‌ای؟ او گفت نه. یعقوب علیه السلام فقط می‌دانست که یوسف علیه السلام زنده است.

حالا بعد از چهل سال، یعقوب علیه السلام به یوسف علیه السلام گفت: عزیز‌دلم، وقتی برادرها یت تو را از من جدا کردند و بردنده، با تو چه کار کردند؟ داستان این را برای من بگو. اخلاق را ببینید! گفت: پدر، «عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ»<sup>۱</sup> خدا از برادرانم گذشت کرده است. من درباره برادرانم، غیر از این کلمه که خدا از آنها گذشت کرده، چیزی نمی‌دانم. من هم از آنها گذشت کردم و دیگر چیزی نگفت. این اخلاق است.

## سجدۀ فرشتگان به ارزش‌های الهی انسان

آیا انسان به هیکلش می‌ارزد؟ نه، این هیکل که دو روز دیگر روی سنگ مرده‌شورخانه می‌افتد. انسان به چه می‌ارزد؟ آیا به بدنش ارزش دارد؟ این بدن که در قبر متلاشی می‌شود و از بین می‌رود. پس به چه چیزی ارزش دارد؟ خدا به ملائکه فرمود: «فَإِذَا سُوِّيَتْ<sup>۲</sup> وَنَفَّخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي»<sup>۳</sup> یک حیات ویژه خاص خودم را به او دادم. این روحی که می‌گوید، منظورش این نیست که من یک تکه از روح خودم را جدا می‌کنم و در این بدن می‌گذارم؛ بلکه منظور حیاتی ویژه، غیر از حیات حیوانات، پرندگان، چرندگان و حتی حیات ملائکه



## اوج ارزش‌های انسانی در کربلا

است. «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَعَوَا لَهُ سَاجِدِينَ» فرشتگان به ارزش‌های ما سجده کردند نه به بدن ما؛ بدن ما که لیاقت سجده نداشت. ارزش ما به چیست؟ اگر همه سوره‌های قرآن را بخوانید، می‌بینید که ارزش ما به ایمان، اعتقاد صحیح، اخلاق حسن، عمل صالح و خدمت به خلق پروردگار است. ارزش ما اینهاست.

شخصی در مدینه مُرد، خانواده‌اش آمدند و به پیغمبر ﷺ گفتند: شما بباید و نمازش را بخوانید. اگر رحمت‌الله‌ایمین بباید و نماز میت را بخواند، میت به عرش می‌رسد. پیغمبر ﷺ هنوز چیزی نگفته بودند و فقط نیت کرده بودند که نماز این مرد را نخوانند؛ چون پیغمبر ﷺ می‌دانستند این مرد خیلی لیاقت ندارد که ایشان بر او نماز بخوانند. همین که تصمیم گرفتند نه بگویند و بفرمایند به یک نفر دیگر بگویید نماز بخواند، جبرئیل نازل شد و گفت: خدا می‌فرماید که نماز این میت را بخوان؛ من هم او را می‌آمزم. دیشب در مدینه باران شدیدی بود (آن وقت‌ها آسفالت نبود. من کوچه‌های مدینه را چهل سال پیش دیده بودم. زمل و خاک بود. باران که می‌خورد، گل رُس بود و نمی‌شد راه رفت)، کسی در مدینه گرفتار بود. این آدم پایش را در این لجن‌ها و گل‌ولای زد، به در خانه آن گرفتار رفت و گرفتاری‌اش را حل کرد. من او را بخشیدم؛ تو هم نماز او را بخوان.

## راحتی مرگ، ویژه مؤمن

ارزش انسان به اخلاق، ایمان، اعتقاد، درستکاری و خدمت‌کردن به خلق است. این ارزش است. این طور آدم مسجود ملائکه می‌شود و یک زندگی پاک در دنیا پیدا می‌کند. به این شکل، آدم خیلی خوب و با لذت می‌میرد، نه با سختی؛ سخت مردن برای افراد بالارزش نیست. امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: زن و مرد خوب، بایمان، با عمل و بالاخلاق، وقت مرگشان که می‌رسد، فرشته قبض روح دو گل برای آنها می‌آورد که اسم یکی «منسیه» و اسم دیگری هم «مسخیه» است. این در روایات مهم کتاب‌های شیعه وجود دارد. امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: فرشته قبض روح، گل اول (منسیه) را کنار بینی محضر می‌گذارد و وقتی بو

## جلسه دوم / ارزش انسان از منظر دین

می‌کشد، خانه و مغازه، زن، بچه و همه را یادش می‌رود تا با رنج نمیرد. گل دوم (مسخیه) را هم کنار بینی محضر می‌گذارد تا بو بکشد. به دنبال این بوکشیدن، جانش بیرون می‌آید. این مرگ، برباز، قبر و قیامت برای همه سخت نیست. خیلی از مردم که اطلاعات دینی آنها نسبت به مرگ و قیامت کم است، فکر می‌کنند مردن و قبر خیلی سخت است. در روایاتمان داریم: «الْقَبْرُ رَوْضَةٌ مِّنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ»<sup>۱</sup> قبر دری به روی بهشت است. اینکه آدم را به جایی ببرند که بهشت را ببینند و نسیم بهشتی هم به او بخورد، سخت است؟ چه سختی دارد؟

از خدا بخواهیم تا درک کنیم و متوجه شویم که ارزش ما به بدن، مال، خانه و صندلی نیست. اینکه من وکیل هستم، این وکالت برای من پیش خدا ارزش نمی‌آورد. اینکه من وزیر یا رئیس جمهور هستم، اینها همه با اولین آپ روی سنگ مرده‌شورخانه، شسته می‌شود و در چاه بهشت زهرا می‌ریزد. اینها ارزش نیست. «تن آدمی شریف است به جان آدمیت»، به آن روح الهی که فرمود: «نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوْحِي».

اگر آدمی به چشم است و دهان و گوش و بینی

### چه میان نقش دیوار و میان آدمیت

ارزش من به حقایق الهیه است. این ارزش‌ها در طول تاریخ، همواره با سه خطر رو به رو بوده است. فرصت نیست آن سه خطر را توضیح بدهم. خیلی مهم است. ان شاء الله فردا برایتان توضیح می‌دهم. سه خطر که اگر بزند و انسان بیدار و بینا نبوده و رنگ الهی در او نباشد، خودش را مقابله این سه خطر می‌بازد.

### کلام آخر

قاله غافل به گذرگاه عشق  
آمد و پرسید همی شاه عشق  
گفت چه نام است بر این سرزمین  
از چه در اینجاست دل اندوهگین

۱. بحار الانوار (ط - بیروت)، ج ۶، ص ۲۱۴.

## اوج ارزش‌های انسانی در کربلا

طفگه عرش برین از شرف	گفت یکی نام زمین ارض طف
زان دل عشق در آن در نواست	گفت یکی نام زمین نینواست
شاه که قف، قافله عاشقان	گفت یکی کرب و بلا زد فغان
کیشی عشق به ساحل رسید	بار گشایید که منزل رسید
بر شرفش عرش گواهی دهد	کرب و بلا عرش الهی بود
رونق دیر و حرم از کربلاست	جلوء باغ ارام از کربلاست
کرب و بلا درس وفا می‌دهد	تربت عشق است و شفا می‌دهد

در مسیر جنگ صیفین که باید از کربلا رد می‌شدند، وجود مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام روی زین خواشان برد. بعد از چند لحظه، سر از خواب بلند کردند و این آیه را تکرار نمودند: ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَا إِلَيْهِ رَاجُونَ﴾.<sup>۱</sup> ابن عباس کنار ایشان بود. به حضرت گفت: آقا، چرا کلمه استرجاع را می‌گویی؟ این آیه بوی مرگ می‌دهد! چرا این آیه را می‌خوانی؟ حضرت فرمودند: پسر عباس، اینجا که رسیدیم، خوابم برد. خواب دیدم که اینجا یک دریای خون است و از میان آن، این صدا به گوش می‌رسد: «هَلْ مِنْ نَاصِرٍ يَنْصُرُنِي وَ هَلْ مِنْ مُعِينٍ يَعِينُنِي وَ هَلْ مِنْ ذَابٌ يَذْبُّ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ» گفتم بروم و این غریبی که یاری می‌طلبد، یاری اش بدhem. جلو رفتم و دیدم حسین خودم است که میان خون دست و پا می‌زند.

### دعای پایانی

«اللَّهُمَّ اغْفِرْ لَنَا وَ لِوَالِدَيْنَا وَ لِوَالِدَيَنَا؛ اللَّهُمَّ أَهْلِكْ أَعْدَائِنَا؛ اللَّهُمَّ اشْفِ مَرْضَانَا؛  
اللَّهُمَّ لَا تُسْلِطْ عَلَيْنَا مَنْ لَا يَرْحَمُنَا؛ اللَّهُمَّ اجْعَلْ عَوَاقِبَ امْرُورِنَا خَيْرًا؛ اللَّهُمَّ عَجِّلْ لَفَرَاجَ  
مَوْلَانَا صَاحِبِ الزَّمَانِ». 

جلسه سوم

مسیر بندگی و عبودیت یاران

سید الشهداء علیه السلام



## شناخت و معرفت الی اصحاب عاشورا

یک امتیاز فوق العاده اصحاب سیدالشهدا<sup>علیهم السلام</sup> به فرموده حضرت، این بود که اهل معرفت و شناخت بودند و خدا را آن گونه که باید می‌شناختند. آنها از دو راه خدا را شناختند:

### الف) فهم آیات توحیدی قرآن

یک راه، فهم آیات توحیدی قرآن است که در حدود دو هزار آیه است؛ نمونه‌اش آیت‌الکرسی، آیه ۱۶۵ سوره مبارکه بقره یا سوره توحید است. آنان عمق این آیات را درک کرده و یافته بودند.

### ب) اندیشه و تفکر در آفرینش

راه دوم آنها برای شناخت، این بود که عمیقاً در آفرینش تا روز عاشورا در حال اندیشه بودند: «وَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَسَامًا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا»؛<sup>۱</sup> چون «یَتَفَكَّرُونَ» از نظر ادبیات عرب، فعل مضارع است و فعل مضارع هم دلالت بر دوام و تداوم دارد، یعنی یک فکر دائم. جالب است که آیه شریفه می‌فرماید: «يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ» در حال ایستاده، نشسته و خوابیده، قلبًا به پروردگار توجه داشتند و در آفرینش او

۱. آل عمران: ۱۹۱

## اوج ارزش‌های انسانی در کربلا

عميقاً اندیشه می‌کردند. اينها تا روز عاشورا، مسافر راه باعظامت توحید بودند تا به وصال محبوب رسيدند. اينها خدا را كاملاً می‌شناختند و در حوزه معرفت الله و معرفت به هستي، خود را هم كاملاً می‌شناختند و می‌دانستند که عبد و مملوک هستند.

### اراده مطلقه خدا

اینان می‌دیدند و حس می‌کردند که هیچ‌چیزی در این عالم، به فرمان انسان در حرکت نیست؛ نه خورشید، نه ماه، نه ستارگان، نه رشد گیاهان، نه پرنده‌گان، نه موجودات دریا، نه حرکت وضعی و انتقالی زمین و نه جرياناتی که در عالم خلقت وجود دارد. همچنین می‌دیدند که هیچ چرخی به اراده آنها نمی‌چرخد، حتی چرخ عمرشان نیز به اراده آنها نمی‌چرخد. اگر چرخ عمر به اراده انسان می‌چرخید، وقتی انسان به ۲۵ سالگی می‌رسید، چرخ را از حرکت می‌انداخت که ۳۰، ۳۶، ۶۰ یا ۷۰ ساله نشود. اينها می‌دیدند تمام چرخ‌هایی که در عالم می‌گردد، گردنش آنها ذاتی نیست؛ يعني اين خورشيد نیست که خودش را می‌چرخاند؛ اين ستارگان نیستند که خودشان طلوع و غروب می‌کنند؛ اين نباتات نیستند که خودشان در دل خاک، دانه خودشان را می‌شکافند و از يك طرف به عمق زمین ریشه می‌دهند، از يك طرف هم ساقه آنها در فضای عالم بالا می‌آيد. همه اين حرکت‌ها محرك دارد؛ يعني حرکتی نیست که ذاتی موجودات باشد. حرکت عقلاً و طبیعتاً محرك دارد؛ چون اگر محرك نداشته باشد، اصلاً به وجود نمی‌آيد. يك دست باید بچرخاند که حرکت ایجاد بشود. نظامی می‌فرماید:

خبر داری که سیاحان افلاک  
چرا گردند گرد مرکز خاک  
چه می‌خواهند ازین متحمل کشیدن  
چه می‌جویند ازین منزل بریدن  
چرا این ثابت است، آن منقلب نام  
که گفت این را بجنب، آن را بیارام  
همه هستند سرگردان چو پرگار  
پدید آرزو خود را طلبکار  
چه کسی اينها را می‌گرداند؟ اينها که خودشان را نمی‌گردانند، چون حرکت بي محرك،  
اصلاً معنی ندارد. هیچ دانشمندي در عالم، از ايام بسيار قدیم و حدود چندهزار سال قبل از



میلاد مسیح که علم فلسفه بنگذاری شده است، نگفته حرکت بدون محرك است. این عقلی و قابل باور نیست. حرکت و متحرک، محرك دارد و اصحاب امام این حقیقت را در ذات موجودات و حقیقت خودشان درک کرده بودند.

### آزادی مطلق یا محدود

اینان درک کرده بودند که ما هم محرك داریم و به دنیاً مدن و ساخته شدن ما دست خودمان نبوده است. الان هم که به دنیاً آمدہ ایم، گذشت عمر دست خودمان نیست. تحولات جسمی ما که طفل، نوجوان، جوان و پیر می‌شویم، دست خودمان نیست. حیات و مرگ هم دست خودمان نیست. پس ما باید همه وجود خودمان را هزینهٔ محرك خودمان بکنیم. به عبارت فارسی، پروردگار معبد ماست و ما عبد او هستیم. ما باید این عبودیت را ادامه بدھیم و این عبیدومند ما هم به پایان نمی‌رسد؛ یعنی ما هیچ وقت در این عالم، آزادی به معنای واقعی که از همه‌چیز رها باشیم، به دست نمی‌آوریم.

ما نمی‌توانیم یک روز بگوییم که ای خورشید، ما دیگر در قید تو نیستیم؛ آزاد هستیم و به تو نیازی نداریم. ما تا نفس آخر به نور، هوا و غذا نیاز داریم. وجود و ذات ما گدا و نیازمند است. ما استقلال و استغایی نداریم و از امور هستی، مرگ و گذشت عمر هم آزادی نداریم. اگر فکر می‌کنیم آزاد هستیم، این یک خیال شیطانی است و عقلی نیست. ما آزاد نیستیم!

### خودشناسی و خداشناسی یاران ابی عبدالله

حسی که اینها نسبت به خودشان و پروردگار داشتند، آنها را به یک بندۀ واقعی حقیقی تبدیل کرده بود که هیچ حرکتی را در زندگی، جز زیرنظر پروردگار انعام نمی‌دادند. به خاطر این معرفتشان، آلوهه به گناه نمی‌شدند. تشویق‌های بنی‌امیه، آنها را از دین و از ابی‌عبدالله<sup>علیه السلام</sup> جدا نکرد. آنها را خیلی تشویق کردند که نروید و با حسین بن علی<sup>علیه السلام</sup> نباشید. ما به شما پول، زمین و خانه می‌دهیم. تمام این تشویق‌ها برایشان وهم، یک مسئله پوچ و بازی بود که البته اینها مطلقاً گول بازیگران بنی‌امیه را نمی‌خوردند؛ چون خودشناس، خداشناس و جهان‌شناس بودند.



## در کِ معرفت و شناخت از جهان هستی

مسئله جهان‌شناسی آنها هم عجیب بود. اینها کل آفرینش را مهمان خانه خدا می‌دانستند و می‌گفتند ما در این مهمان‌خانه، مدت اندکی مهمان هستیم و مهمان دائمی خانه هستی نیستیم. وجود مقدس او در این مهمان‌خانه با واسطه کار، به ما روزی، لباس، مرکب و منزل می‌دهد؛ ولی لحظه آخر عمر، همه را در یک چشم به هم زدن از ما می‌گیرد. به این خاطر هم به دنیا دلبستگی نداشتند؛ البته نه اینکه دنیا را دوست نداشتند. طبق آیات قرآن، محبت به مال، زن و بچه، خانه، پول و محل کار، برای انسان امری طبیعی است؛ ولی آنها اسیر نبودند و امور دنیابی پاییند آنها نبود. لذا وقتی که مسئله حرکت ابی عبدالله علیه السلام به طرف کربلا پیش آمد، هیچ قیدی نداشتند که آنها را نگه دارد و باعث شود که نرون. آنها زن داشتند و رفتند، بچه داشتند و رفتند، عروس و داماد داشتند و رفتند، کشاورزی و تجارت خانه داشتند و رفتند؛ چون خیلی خوب خدا و عالم و خود را شناخته بودند و زبان حالشان هم این بود:

گر شبی در خانه جانانه مهمانت کنند

گول نعمت را مخور، مشغول صاحب خانه باش

## شناخت جهان هستی از دیدگاه امام علی علیه السلام

اینها می‌گفتند جهان بیت الله است. این مطلب را هم امیر المؤمنین علیه السلام به آنها یاد داده بود که در «نهج البلاغه»، باب حکمت‌هاست: «إِنَّ الدُّنْيَا دَارٌ صِدْقٍ لِمَنْ صَدَقَهَا وَ دَارٌ عَافِةٍ لِمَنْ فَهِمَ عَنْهَا وَ دَارٌ مُؤْعِظَةٌ لِمَنِ اتَّعَظَ بِهَا مَسْجِدٌ أَحِيَاءُ اللَّهِ وَ مَتْجُرٌ أُولَيَاءُ اللَّهِ»<sup>۱</sup> تمام هستی مسجد عاشقان خداست، لذا این مسجد را آلوده نکردند؛ نه به زنا، نه به ربا، نه به غصب، نه به دزدی، نه به رشو، نه به اختلاس، نه به دروغ، نه به تهمت و نه به بی‌حجابی خلاف آیات سوره نور و احزاب. جهان را مسجد خدا می‌دانستند و خودشان را در این مسجد، چند روزی مهمان و روزی خور کسی دیگر می‌دانستند. لذا زبان حالشان این بود: «گر شبی در



خانه جانانه مهمانت کنند» که این یک شب، ممکن است پنجاه، شصت یا هفتاد سال باشد، «گول نعمت را مخور، مشغول صاحب خانه باش.»

## اصحاب عاشورا، معدن وفاداری و ارزش‌ها

این روح، نگاه و حقیقت اصحاب سیدالشہدا است. در جلسه اول عرض کردم، تمام بزرگان دین ما و حتی بزرگان اهل سنت که وارد قضیه کربلا شده‌اند، خطبه شب عاشورای ابی عبدالله<sup>علیه السلام</sup> را نقل کرده‌اند. یک بخش از این خطبه درباره اصحاب است: «فَإِنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَابًا أَوْقَى وَ لَا حَيْرًا مِنْ أَصْحَابِي»<sup>۱</sup> من در تمام گذشته و آینده، یارانی وفادارتر و بهتر از یاران خودم ندیدم. یارانی که معدن ارزش‌ها بودند. یکی از ارزش‌های آنها، همین معرفتشان به خدا، عالمی که در آن زندگی می‌کنند و نیز خودشان بود؛ این که مملوک، عبد و بندۀ هستند و معبد، خالق و رازقشان، «رب» است. اتصال عجیبی در تمام لحظات زندگی به پروردگار داشتن. اینها به فرموده خود ابی عبدالله<sup>علیه السلام</sup>، دانایان بودند و این دانایی هم عجیب به آنها کمک کرد که همه‌چیز را برای خدا هزینه کنند.

## حکایتی شنیدنی از اتصال به پروردگار

من سال‌ها طبله قم بودم. این بزرگواری که می‌خواهم درباره‌اش برایتان بگویم، تابه‌حال ندیده‌ام؛ ولی عالم بزرگی که برای جلسه به منزل ایشان می‌رفت، تعریف کرد و گفت: امکان ازدواج برای این شخص تا حدود ۴۵-۴۶ سالگی فراهم نشد. پول و درآمد کم و زندگی خیلی مشکل بود. بالاخره خانم‌های آشنا، خانمی را برای او پیدا کردند و بنا شد یک جلسه طبق دستور دین، آن خانم را ببیند. امام صادق<sup>علیه السلام</sup> می‌فرمایند: اگر کسی قصد واقعی ازدواج دارد، می‌تواند دختر را ببیند و آن دختر هم می‌تواند پسر را ببیند و محرومیت هم لازم نیست. این آقا هم رفت و آن خانم را دید، اما قبول نکرد. به او گفتند که آیا این خانم عیبی دارد؟

۱. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۹۲.

## اوج ارزش‌های انسانی در کربلا

این آقا گفت: نه، عیبی نداشت. خانمی آراسته بود، ولی به دو علت قبول نمی‌کنم. یکی اینکه من ۴۵ سال دارم، اما خانم بیست‌ساله است. من با این سن، امکان پاسخ‌دادن به غراییز او را ندارم و این ظلم در حق اوست. من نمی‌توانم ظالم باشم. دختر جوان توقعات به جایی دارد، من نمی‌توانم توقعات به جایی جنسی او را پاسخ بدهم و این ظلم است. خدا در قرآن فرموده است: «وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ»<sup>۱</sup> خدا ستمکاران را دوست ندارد. این خانم بیست‌ساله، بنده و مخلوق خداست و من اجازه ظلم‌کردن به مخلوق خدا را ندارم؛ حتی اگر یک حیوان باشد.

## جایگاه حقوق حیوانات در اسلام

ما یک باب در روایاتمان داریم که بخشی از آن در کتاب بیست جلدی «وسائل الشیعه» آمده است. وسائل الشیعه عالی‌ترین کتاب شیعه است که در ارتباط با بحث‌های اجتهادی فقهاء شیعه می‌باشد. یک باب مستقل داریم که فارسی آن، باب رعایت حیوانات است. اگر کسی گاو، گوسفند، سگ گله، سگ پاسبان باغ، مرغ و خروس، غاز، اردک و مركب برای سواری و بارکشی دارد، این حیوانات چه حقوقی بر عهده انسان دارند.

کمال اسلام در این است که هیچ‌چیزی را فروگذار نکرده است. وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام سحر روز نوزدهم می‌خواستند از خانه بیرون بروند، حیواناتی مانند اردک و غاز که در خانه ام‌کلثوم علیه السلام بودند، با دهانشان عبای حضرت را گرفتند و در حقیقت، با زبان خودشان به ام‌کلثوم علیه السلام می‌گفتند که خطر دارد، نرو! اما امام علیه السلام وظیفه داشتند که بروند. ایشان ام‌کلثوم علیه السلام را صدا کردند. ام‌کلثوم علیه السلام به حیاط آمد. حضرت فرمودند: دخترم، این حیوانات حق دارند؛ حق آب، حق دانه، حق اینکه به آنها محبت کنی و رعایت حالشان را بینمایی. اگر می‌توانی حقوق این حیوانات را رعایت کنی، آنها را نگه دار؛ اما اگر نمی‌توانی، آنها را آزاد کن تا بروند که در خانه تو، حتی یک بار تشنه و گرسنه نمانند و گرما و سرما نخورند.



رعایت حقوق، حتی حقوق حیوانات که بسیار دقیق است، صد سال یا کمتر است که در اروپا وجود دارد و اداره رعایت حقوق حیوانات درست کرده‌اند؛ ولی مسئله رعایت حقوق حیوانات در اسلام برای ۱۵۰۰ سال پیش است و اصلاً باب رعایت حقوق حیوانات که در روایات شیعه است، قابل مقایسه با اروپای وحشی نیست.

### معامله با خداوند متعال

آن آقا گفت: علت اول اینکه من ۴۵-۶۴ سالم است و این خانم بیست سالش است. بدن من توان جواب دادن به غرایز و عواطف او را ندارد. با اینکه خودش حاضر است با من ازدواج کند، من حاضر نیستم. علت دوم هم اینکه، من این خانم را یک بار به‌قصد ازدواج دیدم، ولی این چند روز، هرچه به قلبم فشار آوردم که این ازدواج را برای رضای خدا انجام بدهم، دیدم نمی‌توانم و مسئله میلم به این ازدواج، حاکم بر ازدواج برای رضای پروردگار است؛ بنابراین این ازدواج را نمی‌خواهم.

بعد از مدتی، دوستان خبردار شدند که با یک خانم بیوه، آبله‌رو، بی‌ریخت و نازیبا که سه بچه یتیم دارد، ازدواج کرده است. گفتند چرا با ایشان ازدواج کردی؟! گفت: اولاً این شوهرش مُرده و قیافه‌اش طوری است که هیچ‌کس با او ازدواج نمی‌کند. سه بچه یتیم هم دارد. من دیدم اینجا راحت می‌توانم برای خدا ازدواج کنم. من با این زن معامله نکردم، بلکه با خدا معامله کردم. اصحاب ابی عبدالله علیهم السلام در معرفت الله و معرفت به هستی و خود، تمام خون و گوشت و پوستشان لیله (برای خدا) شده بود.

### حریقت و آزادگی یاران ابی عبدالله علیهم السلام

یک رباعی علاءالدوله سمنانی دارد که برایتان بخوانم. خودش هم سمنان دفن است. ایشان می‌گوید:

این ذوق و سمع ما مجازی نبُود  
وین وجد که حال ماست، بازی نبُود  
بیهوده سخن بدین درازی نبُود  
با بی‌خبران بگو که ای بی‌خبران!

## اوج ارزش‌های انسانی در کربلا

اینکه امام علی<sup>ع</sup> می‌فرمایند من در اولین و آخرین، نمونهٔ وفا و خوبی مانند اینها را خبر و سراغ ندارم، «بیهوده سخن بدین درازی نبُود»؛ یعنی باید تک‌تک اینها را شناخت که معرفتشان به خدا، هستی و خودشان، چه معرفت کاملی بوده و چقدر از تعلقات مادی در آزادی کامل به سر می‌بردند. از تعلقات آزاد بودند، نه از عالم.

## فقر ذاتی انسان

ما نمی‌توانیم از این عالم آزاد بشویم و گدای جهان هستیم. خدا در قرآن می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَتَنْهَا الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ﴾<sup>۱</sup> اصلاً خدا ذات ما را گدا خلق کرده و گل ما را به گدایی ریخته است. ما مثل خودش نیستیم که محتاج به چیزی نباشیم. ما به همه‌چیز محتاج هستیم. ما به مژه، ابرو، دهان و دندان محتاجیم. ما به رویدنی‌ها محتاجیم. ما به ماه، خورشید، ستارگان و اقیانوس‌ها محتاج هستیم. اینکه آفتاب بتابد، بخار بلند شود، بالا برود و به باران تبدیل شود، باران ببارد و زمین را سیراب کند و کشت و باع آباد شود. ما به ازدواج، خوردن و نگاه‌کردن محتاج هستیم. کل وجود ما، فقر و نیاز و گدایی است.

## اشارة ابی عبد‌الله علی<sup>ع</sup> به فقر ذاتی انسان

کسی در کوچه به ابی عبد‌الله علی<sup>ع</sup> رسید. من واقعاً معنی این جمله را نمی‌فهمم؛ یعنی این جمله را که با ابی عبد‌الله علی<sup>ع</sup> مقایسه می‌کنم، اصلاً حالی ام نمی‌شود و درک نمی‌کنم. روی منبر پیغمبر علی<sup>ع</sup> راست می‌گوییم. وقتی به ابی عبد‌الله علی<sup>ع</sup> برخورد، به حضرت عرض کرد: «کیف اَصْبَحْتَ»<sup>۲</sup> حالتان چطور است؟ «کیف اَصْبَحْتَ» یک اصطلاح عربی است. امام علی<sup>ع</sup> در جواب احوالپرسی این شخص حدود هفت مسئله را بیان کردند که حال آنها بماند. آخر این هفت مسئله فرمودند: «فَأَيُّ فَقِيرٌ أَفْقَرُ مِنِّي» من گداترین گدایان و نیازمندترین نیازمندان عالم هستم.



می‌دانید که سرمایه‌دار معنوی مانند ابی‌عبدالله<sup>ع</sup> در عالم نبوده و بعد از پیغمبر<sup>ص</sup> و امیرالمؤمنین<sup>ع</sup> کم بوده است. شخصیت او این قدر پُر و باعظم است که اتفاق پیش‌آمده برای او، برای هیچ‌کس نیفتداد است. اتفاق هم این است که قبل از به‌دنیا‌آمدنش، از آدم<sup>ع</sup> تا پیغمبر<sup>ص</sup> برای او گریه کرده‌اند. از زمان پیغمبر<sup>ص</sup> تا حالا، میلیون‌ها نفر برای او گریه می‌کنند. چنین چیزی برای هیچ‌کس اتفاق نیفتداد است. ارزش‌ها و سرمایه‌های معنوی او اصلاً قابل ارزیابی نیست! حضرت با چه حالی در جواب آن مرد می‌فرمایند که «فَأَيُّ فَقِيرٍ أَفْقُرُ مِنِّي» امام راست می‌گویند. امام معصوم، صادق، صدق و مصدق است. می‌فرمایند: «فَأَيُّ فَقِيرٍ أَفْقُرُ مِنِّي» من از تمام نیازمندان عالم، نیازمندتر و از تمام گدahای عالم، گداتر هستم. درک را ببینید که چگونه است!

## احوال افراد بی‌دین در دنیا و آخرت

اما عده‌ای در گذشته زندگی کرده و زمان ما هم می‌کنند که با خیال باطل خود، اصلاً با خدا کاری نداشته و ندارند. خیال باطلی که می‌گوید وقتی خانه، زن، زندگی، پول، ماشین، ریاست و صندلی دارم، خدا را می‌خواهم چه کار؟! اصلاً این بدن و روح و جان را چه کسی به تو داده است که خانه، ماشین و غذا برایش تهیه کرده‌ای؟! همه‌چیزت که به پروردگار وابسته است؛ پس «من با خدا کاری ندارم» یعنی چه؟! می‌گوید من با دین کاری ندارم. سعادت دنیا و آخرت به دین گره خورده است؛ «به دین کاری ندارم» یعنی چه؟! عمق معنای «به دین کاری ندارم» این است: من واقعاً عاشق این هستم که در هفت طبقه جهنم بروم و تا ابد بمانم!

شما درباره بی‌دینان در قرآن بخوانید. خدا می‌گوید: اگر شخص بی‌دین در روز قیامت بخواهد غرامت بی‌دینی‌اش را به من خدا بدهد و بگوید من به خاطر بی‌دینی‌ام غرامت می‌دهم، مرا ببخش؛ من نمی‌پذیرم. خدا می‌فرماید اگر اشخاص بی‌دین کل کرده زمین را از طلا پر کند (البته این حرف خدا بر اساس ارزیابی‌های انسانی است؛ چراکه آدمیزاد از زمان



## اوج ارزش‌های انسانی در کربلا

آدم تا حالا، عاشق طلا بوده و طلا هم فلز گرانی است) و «**مِثْلُهِ مَعَهُ**<sup>۱</sup>» و یک برابر ش کنند، یعنی دو تا کره زمین پر از طلا به غرامت بی‌دینی خود و به من بپردازند که آنها را ببخشم، «**مَا تُقْبِلُ مِنْهُمْ**» پذیرفته نمی‌شود.

اولاً کسی در قیامت، حتی یک صدم گرم طلا ندارد که بدده؛ چه برسد به اینکه کره زمین را پر از طلا کند و یک برابر دیگرش را هم از طلا پر کند و غرامت، یعنی سبب ضرر بپردازد و بگوید من در بی‌دینی ضرر کردام و حالا برای جبران این ضرر، دو تا کره زمین طلا می‌دهم. خدا می‌فرماید پذیرفته نیست! می‌گوید دین، خدا، ائمه و انبیا را برای چه می‌خواهم؟! من خودم علم و سرمایه و زندگی دارم. این خودم خودم گفتن اخلاق ابلیس است. ما نیازمند هستیم.

## توحید و بندگی در اصحاب سیدالشهداء

اصحاب سیدالشهداء<sup>علیهم السلام</sup> از آگاهی عجیبی برخوردار بودند. آگاه به خدا بودند، توحیدشان کامل بود و به فرموده اهل دل، دارای توحید تام بودند. معرفت آنها به آفرینش کامل بود. اینها می‌گفتند امیرالمؤمنین<sup>علیهم السلام</sup> یادمان داده که عالم، بیت الله و مسجد الله است. این بیت هم، برای عبادت و خدمت به خلق است و برای هیچ کار دیگری نیست. آنها به خودشان هم معرفت داشتند که ما عمله، عبد، بنده، تابع و مطیع پروردگار هستیم. شما درباره خود ابی عبدالله<sup>علیهم السلام</sup> هم در زیارت وارث خوانده‌اید: «أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَقْمَتَ الصَّلَاةَ، وَآتَيْتَ الزَّكَاةَ، وَأَمْرَتَ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَيْتَ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَأَطَعْتَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ حَتَّىٰ أَنَّكَ الْيَقِينُ».<sup>۲</sup>

حسین جان! بندۀ خدا بودی تا لحظه‌ای که مرگت فرا رسید. ایشان در گودال هم بندگی کردند. در گودال و در حالی که بدنشان قطعه قطعه و ۷۲ بدن نیز جلوی چشمان حضرت بود، صدای ناله زن و بچه خودشان را می‌شنیدند؛ اما با کمال عشق، صورت خون‌آلود



۱. مائدۀ: ۳۶

۲. مفاتیح الجنان، زیارت وارث.

خویش را روی خاک گذاشتند و گفتند: «إِلَهِي رَضِيَ بِقَضَايَكَ تَسْلِيمًا لِأُمْرِكَ لَا مَعْبُودَ سِواكَ يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغْيَثِينَ».<sup>۱</sup> گوдал را هم مسجد، یعنی محل سجده و عبادت کردند. حرفم تمام؛ دنباله مطلب درباره ارزش‌های اصحاب را به خواست خدا فردا خواهم گفت.

## کلام آخر؛ روضه سوزناک خرابه شام

آنها بی که دختر ندارند یا هنوز ازدواج نکرده‌اند، نمی‌دانند امروز من چه می‌گوییم؛ ولی آنها بی که ازدواج کرده‌اند و خدا به آنها دختر داده است، این مطلب را می‌فهمند. دختر کانون عاطفه، محبت و رافت است. در روان‌شناسی هم ثابت شده است ارتباط قلبی‌ای که دختر با پدر دارد، با مادر ندارد. شما دختر سه‌چهارساله خودتان را دیده‌اید؛ تا زنگ در خانه می‌خورد، بالا و پایین می‌پرد و می‌گوید بابا آمد. تا در را باز می‌کنند و بابا می‌آید، با آن دست‌های کوچکش بابا را بغل می‌گیرد و اگر مشکلی هم در خانه مشکلی آمده باشد، می‌گوید وقتی بابا بیاید، من به او می‌گوییم.

اگر دست پدر بودی به دستم چرا من در خرابه می‌نشستم

اگر دردم یکی بودی، چه بودی و گر غم انگیز بودی، چه بودی

به بالینم طبیبی یا حبیبی از این هر دو یکی بودی، چه بودی

جريان خرابه، بسیار مفضل، تأثرانگیز و آتش‌زننده به قلب است. وقتی سر بریده را برداشت و بغل کرد، حدود ده سؤال از پدر پرسید که ما سه سؤال را تا حالا برای مردم گفته‌ایم. هنوز نشده هر ده سؤال را بگوییم. سه سؤال معروف این است: «یا ابتابا! منْ ذا الَّذِي أَيْتَنِی عَلَی صَغِر سِتّی»<sup>۲</sup> من کودکی هستم که بابا لازم داشتم؛ چه کسی مرا در این سن کم یتیم کرد؟ «مَنْ ذَا الَّذِي خَضَبَ بِدِمَائِلَكَ» بابا! چه کسی این صورت نورانی‌ات را به خون سرت خصاب کرد؟ «مَنْ ذَا الَّذِي قَطَعَ وَ رَيَدَيْلَكَ» بابا! چه کسی گلوی تو را برید؟!



## اوج ارزش‌های انسانی در کربلا

«اللَّهُمَّ اغْفِرْ لَنَا وَ لِوَالدِّينَا وَ لِوَالدِّيْنَا وَ لِمَنْ وَجَبَ لَهُ حَقٌّ عَلَيْنَا اللَّهُمَّ بِحَقِّ الزَّهْرَا  
اشْفِ مَرْضَانَا اللَّهُمَّ بِحَقِّ الْحَسِينِ اشْفِ مَرْضَانَا وَ اغْفِرْ لِمَوْتَانَا اِيْدَ وَ انصُرْ اُمَّامَ زَمَانِنَا وَ  
اجْعَلْ عَاقِبَةَ اُمَّرَانَا خَيْرًا».



جلسہ چہارم

اصحاب عاشورا، آیہ

صفات الہی



## اصحاب سیدالشہدا در کلام مخصوصین علیهم السلام

اصحاب حضرت سیدالشہدا علیهم السلام همه مقامات الهی و انسانی و ملکوتی را دارا بودند. اگر کسی آنها را در زمان حیات خودشان می‌شناخت، فکر می‌کرد اینها عرشیان زمین‌نشین هستند. امیرالمؤمنین علیهم السلام در «نهج‌البلاغه» می‌فرمایند: این انسان‌ها با بدن‌هایشان در زمین هستند؛ ولی با جان، حقیقت و روحشان در ملکوت اعلا سیر می‌کنند. وجود مبارک رسول خدا علیهم السلام نیز آنها را آقای تمام شهیدان عالم می‌دانند که اهل سنت هم این معنا را نوشتند.

امیرالمؤمنین علیهم السلام می‌فرمایند: «لَا يَسْبِقُهُمْ مَنْ كَانَ قَبْلَهُمْ»<sup>۱</sup> آنان پیشتاز ارزش‌ها نسبت به همه گذشتگان هستند، «و لَا يَلْحَقُهُمْ مَنْ كَانَ بَعْدَهُمْ» آیندگان هم از نظر مقامات انسانی به آنها نمی‌رسند.

### تجلى اهداف خلقت در یاران سیدالشہدا علیهم السلام

اینها چه کار کرده بودند که به چنین مقامات بلند، رفیع، الهی و ملکوتی رسیدند؟ یک کارشان این بود که هدف پروردگار عالم را از خلقت انسان تحقق بخشدیدند. هدف خدا چه بوده است؟

۱. بحار الانوار (ط-بیروت)، ج ۹۸، ص ۱۱۶.



## انسان، خلیفهٔ خدا در زمین

خدا چهار حقیقت را در رابطه با آفرینش انسان در قرآن بیان می‌کند. حقیقت اول این است که به همهٔ فرشتگان عالم غیب خطاب کرد: «إِنَّجَاعِلُ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»<sup>۱</sup> به ملائکه آگاهی داد که می‌خواهم در زمین برای خودم جانشین و نایب‌مناب قرار بدهم. می‌خواهم موجودی را در زمین خلق کنم که آینهٔ منعکس‌کنندهٔ صفات من باشد. آینهٔ منعکس‌کنندهٔ ذات نه، بلکه صفات؛ یعنی موجودی که در زندگی، وجودش مطلع‌الفجر صفات من باشد. صفات خدا چیست که می‌گوید می‌خواهم این انسان را با یک استعداد و ظرفیتی خلق کنم و فرقی هم نمی‌کند مرد یا زن باشد.

## برابری زن و مرد در هدف خلقت

وقتی قرآن می‌گوید انسان، معنی‌اش هم مرد است و هم زن؛ چون قرآن مجید در معنویت و ظرفیت و آینه‌بودن، بین مرد و زن تفاوتی نمی‌گذارد. تفاوت مرد و زن فقط در بدنشان است و تفاوت دیگری ندارند. خلقت زن اقتضا می‌کند که چنین بدنی داشته باشد؛ مثلاً اینکه برای رزق طفشن، دو ظرف روی سینه‌اش باشد یا رحمی داشته باشد که پروردگار اسمش را در قرآن «فَلِرِمَكِينٍ»<sup>۲</sup> گذاشته است تا بتواند خلیفه‌الله را در طول نه ماه یا حداقل شش ماه در آنجا پرورش بدهد.

## اشاره به مدت بارداری در قرآن

طبق قرآن، حداقل حمل شش ماه است؛ یعنی اگر بچه ششم‌ماهه به دنیا آمد، خانواده نباید بترسند. پروردگار می‌فرماید: «وَحَمَلَهُ وَفَصَالَهُ لَاثُونَ شَهْرًا»<sup>۳</sup> بچه که به دنیا می‌آید، با دو سال

۱. بقره: ۳۰.

۲. مرسلات: ۲۱.

۳. احقاف: ۱۵.



کامل شیرخوردن، باید مجموعاً سی ماه بشود؛ یعنی قرآن حداقل حمل را در ششم‌ماهگی طبیعی می‌داند. وجود مبارک حضرت سیدالشہداء علیہ السلام نیز ششم‌ماهه به دنیا آمدند. گاهی مردم هم‌دیگر را مسخره می‌کنند؛ مثلاً یک نفر که برای انجام کاری عجله می‌کند، به او می‌گویند که مگر ششم‌ماهه به دنیا آمده‌ای؟! ششم‌ماهه به دنیا آمدن، عیب و نقص نیست. ششم‌ماهه به دنیا آمدن، حقیقتی است که قرآن مجید بیان می‌کند. حداقل حمل نه ماه و حداقل آن شش ماه است که روی هم‌رفته از ولادت تا شیردادن، باید سی ماه باشد. اگر بچه نهماهه به دنیا آمد، از آن دو سال کم می‌شود که روی هم‌رفته سی ماه بشود.

## تساوی زن و مرد از نگاه قرآن کریم

یک آیه از سوره مبارکه نحل برایتان بخوانم که آیه بسیار فوق العاده‌ای است. آیه نشان می‌دهد که بین مرد و زن، تفاوت ارزشی و معنوی و ملکوتی وجود ندارد. ﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ اُنْثِيٍ﴾<sup>۱</sup> کسی که کار شایسته انجام بدهد، سعادت او حتمی است.

## عمل صالح از منظر دین

کار مثبت در دین ما دو کار است که همه کارهای مثبت دیگر در ظرف این دو کار قرار می‌گیرد؛ عبادت‌الله و خدمت به خلق‌الله. اگر مجموع عمر در این دو کار بگذرد، سعادت دنیا و آخرت انسان حتمی است. یادتان بماند که عمل صالح، عبادت‌الله و خدمت به خلق‌الله است.

## سه عمل مثبت در کلام جبرائیل

روایتی در کتاب‌های مهم ما وجود دارد که من دوتا از این کتاب‌ها را دیده‌ام. یکی «خصال» شیخ صدوq که کتاب فوق العاده‌ای است و جمعی از روایات مهم اهل بیت علیہ السلام در این کتاب وجود دارد. من ترجمه‌اش کرده‌ام، ولی هنوز از چاپ در نیامده است. کتاب دیگر

۱. نحل: ۹۷

## اوج ارزش‌های انسانی در کربلا

هم «الإثنى عشرية في المؤاعظ العددية» است که یکی از دانشمندان بزرگ قدیم ما نوشته است. این روایت در این دو کتاب آمده و حتماً در کتاب‌های دیگر هم آمده است. جبرئیل می‌فرماید: «لُوْ كَانَتْ عِبَادُتُنَا عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ لَعَمِلْنَا ثَلَاثَ خَصَائِصٍ»<sup>۱</sup> اگر بنا بود که بندگی ما در پیشگاه پروردگار بر روی زمین باشد، هر مقداری که خدا در زمین به ما عمر می‌داد، سه کار را انجام می‌دادیم: «سَقَيَ الْمَاء لِلْمُسْلِمِينَ، وَ إِغَاثَةُ أَصْحَابِ الْعِيَالِ، وَ سَرَّ الدُّنُوبِ». اکنون هر مورد را توضیح می‌دهم.

### اردش آب‌رسانی به مردم

کار اول ما این بود که «سَقَيَ الْمَاء لِلْمُسْلِمِينَ» به مسلمان‌ها آب می‌دادیم. البته معنی آب‌دادن این نیست که مثلاً تابستان است و حالا من یک کلمن در مغازه‌ام بگذارم یا شیر آبی را از امامزاده در کوچه بکشم که مردم آب بخورند. این عبارت معنای گستردگی دارد؛ یعنی جایی که کشاورزها چاه لازم دارند و پول ندارند، برایشان چاه حفر می‌کنیم. ده خانه در ده یا در شهر و محله ماست که واقعاً پول لوله‌کشی ندارند. ما آب به مردم می‌رسانیم. اگر عبادت ما در سطح زمین بود، یک کار ما رساندن آب به مردم بود.

### کمک به افراد تھی‌دست و از کارافتاده

دومین کار ما نیز این بود که «وَ إِغَاثَةُ أَصْحَابِ الْعِيَالِ» به آدم‌های تھی‌دست، ندار، فقیر و از کارافتاده کمک می‌کردیم که زندگی‌شان اداره بشود. شخصی کاسب بوده، سکته کرده و زمین‌گیر شده است. همه سرمایه‌اش را هم خرج سلامتی‌اش کرده، ولی خوب نشده و حالا هیچ درآمدی ندارد. جبرئیل می‌گوید ما به او کمک می‌کردیم تا زندگی‌اش اداره بشود. اسلام درباره کمک‌کردن، یک دستورالعمل الهی می‌دهد و آن این است که آبروی مردم و شخصیت‌شان را در کمک‌کردن حفظ کنید و متّ سر مردم نگذارید. اسلام می‌گوید که بهترین راه کمک‌کردن، کمک‌کردن در پنهان است.



## حکایتی شنیدنی از خدمت‌رسانی به مردم

من این را برای تشویق پول‌دارهای حاضر در مجلس می‌گویم. آقایی در این خیابان شاپور تهران بود که شغلش حمامی بود. آن‌وقتی که با او رفیق بودم، خیلی درک نمی‌کردم؛ ولی الان می‌فهمم که او از اولیای خدا بود. آن‌وقت‌ها در خانه‌ها حمام نبود و درآمد حمامش هم خوب بود. با من رفیق بود. آدم بسیار بزرگواری بود و در آن منطقه، کار خیری نبود که در آن شرکت نکند؛ رسیدگی به بیتیم، عروسی خانواده‌های تهی دست، جهیزیه و دفن مرده‌هایشان. خلاصه کار خیری نبود که انجام ندهد. ایشان پنج روز در ایام شهادت صدیقه کبری<sup>علیه السلام</sup>، مرا به منزل تاجری در همان محل دعوت کرد. من جوان بودم و هنوز در قم درس می‌خواندم. ایام فاطمیه در تابستان بود و چون درس قم تعطیل بود، من می‌توانستم به تهران بیایم و به منبر بروم. این خانه از خانه‌های قدیمی بود که سه اتاق پشت‌سرهم داشت. اتاق‌ها بزرگ و وسیع بودند و حدود دویست نفری در آن جا می‌شدند.

روز اولی که رفتم و وارد شدم، یک گوشه نشستم و پرسیدم صاحب‌خانه کیست؟ به او اشاره کردند که دم در ورودی اتاق نشسته بود. من به نظرم آمد که یک آدم چهل ساله است. به قول شما، قیافه‌اش غرق در نور بود و واقعاً روشنایی در چهره او پیدا بود. بعد از منبر که بغل دست او نشستم و با او صحبت کردم، داستانی را برای من گفت و من از آن داستان فهمیدم که ایشان بالای هشتاد سال دارد؛ ولی از اخلاق، عبادت، یاری‌دادن مردم و فروش جنس که مغازه‌اش هم از صبح تا غروب بهاندازه نانوایی شلوغ می‌شد و از فروش جنس که کمترین سود را می‌گرفت، این چهره نورانی شده بود.

## تأثیر ایمان بر نورانیت چهره

خوبی نمی‌تواند پنهان بماند. قرآن مجید می‌فرماید: «يَعْرِفُونَ كَلَّا إِسْيَمَا هُنَّ»<sup>۱</sup> اصلاً نشانه‌های ارزش، کرامت، ادب، تربیت، بزرگواری و عبادت از چهره پیداست. بعضی از شما برای حج و عمره به عربستان رفته‌اید و آخوندهای عربستان را دیده‌اید که در بی‌ریختی، بدشکلی و

۱. اعراف: ۴۶.

## اوج ارزش‌های انسانی در کربلا

بدهیتی، مانند عکس دیوها در کتاب‌های قدیمی هستند؛ اما شما عکس‌های افرادی، مثل آیت‌الله‌العظمی بروجردی، شیخ انصاری، میرزای شیرازی یا میرزا حسن آشتیانی را نگاه کنید، اینها عکسشان هم نور دارد!

مرحوم حاج میرزا حسن نوری از علمای قم می‌فرمود که وقتی آقای بروجردی در هامبورگ آلمان زمین خرید تا مسجد بسازد، یک دفتر بیست‌متрی در آن زمین برای مراجعة مردم درست کردند. هنوز مسجد هم ساخته نشده بود. کنار دریاچه آستر، عکس و نقشه مهندسی ساختمان و کنارش هم عکس آیت‌الله‌العظمی بروجردی را زده بودند. ایشان می‌گفت تا آن وقت که من خبر دارم، ۲۵ نفر از این مردان و زنان و جوانان آلمانی مسیحی، با دیدن عکس آقای بروجردی شیعه شدند؛ فقط با دیدن عکس ایشان، نه دیدن خودشان!

ارزش در چهره نمایان است و خودش را نشان می‌دهد. حالا اگر این ارزش‌ها خیلی سنگین و زیاد باشد، به نور تبدیل می‌شود. در روایات ما آمده است که وقتی چیزی را در تاریکی گم می‌کردند، به ابی عبدالله علیه السلام می‌گفتند آقا، فقط یک قدم در این اتاق بیا و بعد بیرون برو. وقتی امام علیه السلام می‌آمدند، اتاق روشن می‌شد و گم‌شده را در سایه نور ابی عبدالله علیه السلام پیدا می‌کردند.

## کمک پنهانی، بهترین روش کمکرسانی

من دیدم قیافه ایشان به یک شخص چهل‌ساله می‌ماند، ولی بالای هشتاد سال دارد و چهره نشان می‌دهد که آسمانی، ملکوتی و الهی است. دو سال در آنجا به منبر رفتم و بعد که فاطمیه در زمان درس‌ها آمد، ظاهراً نتوانستم تهران بیایم و از ایشان هم دیگر خبر نداشتم. یک روز که از حرم امام هشتم بیرون آمدم، نوء ایشان را دیدم. گفتم: حاج آقا حاش خوب است؟ گفت: ایشان از دنیا رفت. گفتم: چه چیزی داری که از او برای من بگویی؟ من که خانه آنها منبر می‌رفتم، فهمیدم که ایشان از چهره‌های بسیار عالی بندگی پروردگار است. نوء ایشان گفت که یک چیزی را برایت بگویم. گفتم بگو! گفت: پدر بزرگ من چهار پسر و دختر داشت. دخترها را شوهر داد که شوهرانشان بسیار متدين هستند و



وضع آنها هم خوب است. پسرها را هم زن داد که یکی از آنها پدر من بود و به همه مغازه و خانه داد. به دخترها هم همین طور؛ یعنی چهار بچه را قبل از مردنش سیراب کرد و بعد از دنیا رفت.

پدرم و عمو و عمه‌هایم، تقریباً بعد از ختم و بعد از روز سوم، کلید آوردنده و در مغازه را باز کردند. بعد در صندوق را باز کردند که ببینند پدر وصیت‌نامه دارد یا نه؛ دیدند وصیت‌نامه خوش خطی در یک پاکت است و روی آن هم نوشته وصیت‌نامه. وقتی آن را باز کردند، در آن نوشته بود: پسرانم، دخترانم! تا جایی که در توانم بود، شما را دینی تربیت کردم و از هر چهار نفر شما کاملاً راضی هستم (بچه‌هایش هم واقعاً خیلی خوب بودند). دخترانم! به شما خانه و پول دادم و به افراد خوبی هم شوهرتان دادم. پسرانم! به شما هم زن و خانه و مغازه دادم. دیگر هیچ کدام شما از من طلب ندارید، پس دنبال پول‌های من نگردید که در کدام بانک است یا دنبال دفترچه حساب من نباشد.

من در پنجاه‌شصت سالی که در این مغازه بوده‌ام و فروش کرده‌ام، هرچه درآمد اضافه داشته‌ام، اول خمس آن را پرداخت کرده‌ام که قرآن پرداختش را واجب دانسته و بعد با این پول طیب حلال پاک، شخص امینی را بغل دست خودم آوردم که آن شخص هم نیاز به پول نداشت. به او گفتم که من کاری با شما دارم، بیا و برای خدا آن را انجام بد. آن شخص امین هم گفت چشم، هر کاری بگویید، انجام می‌دهم.

من نود خانه ۱۲۰ متری با پول‌هایم ساخته‌ام. در آنها آب و برق و گاز آوردم، فرش کردم و یخچال و وسایل زندگی گذاشتم. به این شخص امین هم وکالت دادم و گفتم که بگرد، ببین کدام دختر و پسری می‌خواهند ازدواج کنند و خوب هستند، ولی خانه ندارند. اگر این عروس و داماد هم مستأجر شوند، به آنها سخت می‌گذرد. تو این عروس و داماد را به محضر ببر و یکی از این خانه‌ها را به نام آنها کن و بعدش هم فقط خداحافظی کن. اگر پرسیدند این خانه برای کیست، بگو برای خداست. اگر گفتند چقدر باید بدهیم، بگو خدا پولش را داده است. نود خانه ساختم که همه را مجهز کردم و به وسیله آن شخص امین که نامش را هم به شما نمی‌گوییم، به پسران و دخترانی دادم که ازدواج کردند.



## شرط پذیرش اعمال انسان

اسم این کار، خدمت به خلق است که در قرآن هم «عمل صالح» گفته شده. حالا بین زن و مرد در ارزش‌ها تفاوت نیست. **﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا﴾**<sup>۱</sup> هر کسی دارای عمل شایسته باشد که عمل شایسته هم عبادت‌الله و خدمت به خلق‌الله است، **﴿مَنْ ذَكَرَ أَوْ أُنْثَى﴾** فرق نمی‌کند که این عمل شایسته را مرد یا زن انجام بدهد؛ فقط یک شرط دارد که من این عمل صالحان را قبول کنم. آن شرط این است که **﴿وَهُوَ مُؤْمِنٌ﴾** این مرد و زن باید به خدا، قیامت، انبیاء، فرشتگان و قرآن مجید ایمان داشته باشند.

## قرارداد خدا با بندگان در دنیا

ما در دنیا هستیم و خدا در این دنیا با ما قرارداد می‌بندد. ما می‌توانیم این قرارداد را امضا کنیم یا نکنیم. او با ما این طور قرارداد می‌بندد که عمل شما را قبول می‌کنم، به شرطی که مؤمن باشید؛ اما اگر کافر، مشرک، منافق، بی‌دین، توده‌ای یا کمونیست باشید، بهترین درمانگاه، بیمارستان و دارالايتام را هم بسازید یا ده‌هزار جوان را زن بدھید و خرج آنها را بپردازید، من قبول نمی‌کنم.

خدا آزاد است، قراردادی را ارائه کرده و مردم هم آزاد هستند این قرارداد را بپذیرند یا نه. پس دیگر نگویید آدم صدرصد بی‌دینی در شهر ما وجود دارد که آدم آرامی است و چه بیمارستانی خوبی در شهر ساخته است؛ یعنی خدا او را جهنم می‌برد؟! خدا به بیمارستان کاری ندارد، بلکه به قراردادش کار دارد. قرارداد با مؤمن است. خدا با غیرمؤمن قرارداد و امضایی ندارد. در دنیا و از زمان حضرت آدم ﷺ هم اعلام کرده که قراردادش با قید ایمان است؛ یعنی آیه این سؤال فکری جوان‌ها را حل کرده که فلانی با این همه خدمتی که کرده است، باید به جهنم برود؟! این خدمتی که کرده، خدمتش زیرمجموعه قرارداد با پروردگار نبوده است. به خدا چه ربطی دارد که او را به بھشت ببرد.



کسی دیوار خانه‌اش در پونک خراب شده، یک بنا می‌آورد و به او می‌گوید که درست کردن این دیوار، چند روز زمان می‌خواهد؟ بنا می‌گوید پنج روز طول می‌کشد. می‌گوید درستش کن. دیوار را درست می‌کند و روز پنجم می‌گوید که سه‌میلیون خرج دیوار و بتنی و کارگر شده است؛ سه‌میلیون را بده. آن شخص می‌گوید که من آدرسی به تو می‌دهم، سه‌میلیون را از او بگیر. آدرس می‌دهد تهران‌پارس، منزل مشهدی مصطفی و این بنا هم می‌رود و در می‌زند. مشهدی مصطفی که می‌آید، به او می‌گوید من دیوار مشهدی تقی را ساخته‌ام و سه‌چهارمیلیون هم هزینه‌اش شده که باید بپردازی. مشهدی مصطفی می‌گوید به من چه! این دیوار را برای یک مالکی در پونک ساخته‌ای، به چه علت من باید پوش را بدهم؟! برو پی کارت!

قیامت نیز همین است. خدا می‌فرماید: هر کسی برای من عمل صالحی انجام داده و مؤمن به من و قیامت بوده است، به بهشت بیاید و مزدش را بگیرد؛ اما اگر کسی طرف قرارداد من نبوده، اصلاً چه ربطی به من دارد که بخواهم مزدش را بدهم.

## حیات طیبه، پاداش مؤمنین و صالحین

«مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكْرٍ أَوْ أُنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيهَنَّ حَيَاةً طَيِّبَةً» اگر مؤمن و اهل عمل صالح، یعنی اهل عبادت الله و خدمت به خلق الله باشد، من به او یک زندگی پاک می‌دهم.

## حیات طیبه در کلام امیرالمؤمنین ﷺ

امیرالمؤمنین ﷺ این آیه را این گونه معنی کرده‌اند: «فَلَنُحْيِيهَنَّ حَيَاةً طَيِّبَةً»، یعنی در دنیا یک روحیه‌ای به او می‌دهم که فقط قانع به حلال خدا باشد و اصلاً میلی به ربا، غصب، اختلاس، دزدی، زیرمیزی، رشو و خوردن ارث خواهر و برادر نداشته باشد. قانع به حلال پروردگار باشد. این «حَيَاةً طَيِّبَةً» است.

## کیفیت پاداش مؤمن در قیامت

«وَلَئِذْجِنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» قیامت که می‌خواهم به او مزد بدهم، می‌گوییم: چند سال نماز داری؟ می‌گوید: خدایا، خودت می‌دانی شsst سال. خطاب می‌رسد: قیمت



## اوج ارزش‌های انسانی در کربلا

نمازهایت خیلی تفاوت دارد. یک نماز حادق قیمتش دوهزار تومان است و بهترین نمازت هم حداکثر قیمتش دویست میلیون تومان است. یک نماز داری که دویست میلیون قیمت دارد و بقیه نمازهای پنجاه سالهات، دوهزار و پنج هزار و شش هزار تومان ارزش دارد. بنده من، طبق این آیه در دنیا به تو وعده دادم که پاداش تو را بر اساس بهترین عملت محاسبه می‌کنم. من هر کدام از نمازهایت را بر اساس آن نمازت که دویست میلیون تومان می‌ارزد، دویست میلیون می‌خرم. روزه و کارهای خیر دیگرت را هم همین طور. «بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»، یعنی به بهترین قیمتی که یک عملت دارد، بقیه اعمالت را هم می‌خرم. چه خدای خوبی است، چقدر خوب است!

آیا کسی در کره زمین هست که با ما این جور معامله کند؟ اینکه من صبح بلند شدم، پنج دقیقه دو رکعت نماز خواندم و دویست میلیون قیمت نمازم شد؛ اما در شصت سال عمرم، همه نمازهایم کم ارزش است. حالا خدا می‌گوید من کل نمازهایت را به قیمت بهترین نمازت می‌خرم و بقیه اعمالت را هم همین طور. در این زمینه نیز بین مرد و زن فرقی نمی‌کند.

## تحقیق اهداف پروردگار، ویژگی مهم اصحاب سید الشهداء

یک ویژگی اصحاب ابی عبدالله علیه السلام این بود که اهداف پروردگار را از آفرینش انسان تحقق بخشیدند. یکی از آن اهداف، خلیفه بودن انسان است: «إِنَّجَاعِلُ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً».<sup>۱</sup> حالا به یک روایت گوش بدھید که بہت‌آور است! پروردگار به ملائکه اعلام کرد که من می‌خواهم نایب‌مناب در زمین بگذارم، یعنی آینه‌ای که صفات من را انعکاس بدهد. اگر می‌خواهید صفات خدا را بشناسید، همین امشب مفاتیح را باز کنید و دعای «جوشن کبیر» را بخوانید که هزار صفت از اوصاف خدا در این دعا آمده است. حالا هر مقداری که بتوانم، این صفات را در آینه وجودم منعکس کنم؛ صفاتی مثل مهریانی، رافت، گذشت، چشم‌پوشی، نان‌رسانی و پنهان کردن آنچه که به آبروی مردم لطمه می‌زند.



## اهمیت حفظ آبروی افراد

کار سومی که جبرئیل می گوید انجام می دهیم، «وَسْتُرَ الدُّنُوب» است؛ یعنی اگر گناهی را از کسی خبردار شویم، به احدی خبر نمی دهیم و آبروی کسی را نمی بربیم. ماشاءالله این موبایل‌ها چقدر آبروریزی می‌کنند! من یک وقت روایتی دیدم که فرموده بود: روز قیامت، زبان بدگویان از دهانشان این قدر بیرون می‌آید و دراز می‌شود که مردم محشر از روی زبان آنها رد می‌شوند! من معنی روایت را نمی‌فهمیم، اما الآن می‌فهمم؛ مثلاً کسی در تهران است، آبروی یک نفر را با تلفن همراهش می‌برد و دو دقیقه بعد، در بندرعباس، ایلام، بندر انزلی، طبس و تایباد که نزدیک مرز افغانستان است، هشتادمیلیون نفر از ریخته شدن آبروی این شخص باخبر می‌شوند. این زبان دراز، همین موبایل است؛ ولی در واقع، زبان مالک موبایل است.

## امام، آینه تمام‌نمای صفات حق

اینها صفات الهی را در آینه وجودشان طلوع داده‌اند. در قرآن است که وقتی خدا به ملائکه گفت: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»، یک‌دفعه گفتند: «أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِلُ الدَّمَاءَ» می‌خواهی روی این کره زمین که یک جای مادی است، مخلوقی را خلق کنی که تا دلش می‌خواهد فساد و خون‌ریزی کند؟! پروردگار فرمود: «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» چیزی را که من می‌دانم، شما نمی‌دانید. من باید این موجود را خلق کنم. امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: عصر عاشورا وقتی ابی عبدالله علیه السلام با بدن خون‌آلود سورتشان را روی خاک گذاشتند و فرمودند «رِضًا بِعَصَائِهِ»،<sup>۱</sup> خدا به فرشتگان فرمود: مطلبی که هزاران سال پیش درباره خلقت انسان به شما گفتم «من می‌دانم و شما نمی‌دانید»، حالا گودال را نگاه کنید و ببینید که چه موجودی خلق کرده‌ام!

۱. مزارالکبیر، ج ۱، ص ۴۷۳.

## اوج ارزش‌های انسانی در کربلا

امام آینه تمام‌نمای صفات حق بود. اصحاب این عظمت را داشتند که خودشان را آینه ببینند، این آینه را در برابر زیبایی‌های خدا بگیرند و همه صفات الهی را تجلی بدهنند. اینها آینه‌های نشان‌دهنده زیبایی‌های بی‌نهایت خدا بودند.

### کلام آخر؛ داستان حر و سید الشهداء

حرف جلسه امروز تمام شد؛ البته این حرف که به این زودی‌ها تمام‌شدنی نیست. اگر خدا لطف کند و عمری باقی باشد، بحث درباره عظمت اصحاب ادامه پیدا خواهد کرد. امام آینه عظمت و صفات خداست. روز دوم محرم، حربن‌یزید جلوی امام علیه را گرفته و خودش و زن و بچه و یارانش را پیاده کرده است. امام علیه به او فرمودند: اگر کوفی‌ها نمی‌خواهند که به کوفه بیایم، مشکلی ندارد. من به مکه بر می‌گردم. حر گفت: نمی‌شود! حضرت فرمودند: به مدینه می‌روم. حر گفت: نمی‌شود! حضرت فرمودند: به یمن می‌روم. اصحاب پدرم آنجا هستند. حر دوباره گفت: نمی‌شود و با ابی عبدالله علیه درگیر شد.

بالاخره سه‌چهار روز امام را با هزار نفر در بیابان محاصره کرد تا گروه‌گروه لشکر آمد و حدود سی هزار گرگ امام را محاصره کردند. این گناه حر است. شما می‌توانید این گناه را ارزیابی کنید؟ حالا گناه ما پیش خدا بزرگ‌تر است یا گناه حر؟ اول طلوع آفتاب روز عاشوراء، پرسش علی را صدا زد و گفت: من نمی‌خواهم با اینها بمانم. من سپهبدی و خانه کوفه و زن و بچه‌ام را نمی‌خواهم؛ فقط می‌خواهم همین الان پیش ابی عبدالله علیه بروم و توبه کنم. علی گفت: بابا! واقعاً خجالت نمی‌کشی که حسین علیه را گیر این همه گرگ انداختی؟! فکر می‌کنی قبولت کند؟ اصلاً ممکن است؟! حر گفت: تو حسین را نمی‌شناسی. بیا با هم برویم. پیاده راه افتادند. ابی عبدالله علیه کنار خیمه بودند. خیمه‌ها هم به میدان نزدیک بود. در واقع، میدان جنگ در همین منطقه حرم بود و خیمه‌ها هم کمی بالاتر بودند. حر آمد و تا چشمش به ابی عبدالله علیه افتاد، سوال کرد: «هلْ لِي مِنْ تَوْبَةٍ»<sup>۱</sup> آیا در توبه به روی من باز



است؟ امام نگفتند نمی‌دانم توبه‌ات را قبول کردند یا نه، فقط به او فرمودند: «ازْقُعْ رَأْسُكَ» کنار ما هیچ‌کس نباید سرافکنده باشد. همه آنهایی که حسینی هستند، باید سر بلند باشند. سوت را بالا بگیر. حر گفت: حسین جان! این ۷۲ نفر، همه با هم از کوفه و بصره و مدینه با تو بوده‌اند و من از همه دیرتر آمدهام. آیا اجازه می‌دهی که از همه زودتر بروم و جانم را قربانت کنم؟ حضرت فرمودند: برو.

حر این طرف‌تر آمد و به قمربنی‌هاشم علیهم السلام گفت: آقا، می‌توانی مرا کنار خیمه زینب علیها السلام ببری؟ قمربنی‌هاشم علیهم السلام دست حر را گرفت و کنار خیمه زینب علیها السلام آمدند. فرمود: خواهر، حر آمده و می‌خواهد با شما صحبت کند. زینب کبری علیها السلام پشت پرده آمد. اهل‌بیت علیهم السلام محرم و نامحرمی را خوب رعایت می‌کردند. حر سلام کرد. زینب کبری علیها السلام جواب داد. حر گفت: خانم! من می‌روم که جانم را قربان حسین کنم؛ شما مرا می‌بخشی؟! «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لَنَا وَ لِوَالدِّينَا وَ لِوَالدِّينِا وَ لِمَنْ وَجَبَ لَهُ حَقُّ عَلَيْنَا اللَّهُمَّ بِحَقِّ الْحَسِينِ اشْفِ مَرْضَانَا أَهْلِكَ أَعْدَائِنَا اِيَّدِ وَ انْصُرْ وَ احْفَظْ أَمَامَ زَمَانِنَا». 



جلسہ پنجم

شہدائی کربلا، قلہ ہائی رفیع

فضیلت و محال



# شہدای کریلا، قلہ‌های رفع فضیلت و کمال

سخن دربارهٔ شخصیت والای اصحاب وجود مبارک حضرت سیدالشهدا علیهم السلام بود که در این زمینه کمتر بحث شده است؛ لذا اکثر مردم، آن‌گونه که باید، اصحاب را نمی‌شناسند.

## کرامت و رفعت وجودی اصحاب سیدالشهدا علیهم السلام

اصحاب امام علیهم السلام به فرموده خود ابی عبدالله علیهم السلام، «کرامۃ الناس» بودند. حضرت دربارهٔ اصحاب، این جمله را در گوдал و قبل از شهادتشان فرمودند: «فَقُوْمُوا مِنْ نَوْمِكُمْ، أَيُّهَا الْكِرَامُ». برای لغت «گوم»، «کریم» و «کریمه» در کتاب‌های لغت معتبر، معانی متعددی آورده شده که از جمله این معانی، «بزرگواری»، «ارزش»، «بخشندگی» و «رفعت وجودی» است.

## کرم، جامع ارزش‌ها

روایتی از امیرالمؤمنین علیهم السلام است که در آن روایت می‌فرمایند: کرم جامع ارزش‌هاست. امیرالمؤمنین علیهم السلام می‌فرمایند که اگر دربارهٔ کسی گفته شود «رَجُلٌ كَرِيمٌ»، یعنی انسانی که آراسته به همه ارزش‌هاست. این ارزش‌ها می‌تواند و امکان دارد که در وجود هر کسی جمع

۱. معالی السبطین، ج ۲، ص ۱۷.



## اوج ارزش‌های انسانی در کربلا

شود؛ یعنی کسی نمی‌تواند بگوید که من لیاقت یا استعداد این ارزش‌ها را ندارم. خیلی از حرف‌هایی که مردم در حق خودشان می‌زنند، دروغ است و هیچ تناسبی با طبیعت آفرینش آنها ندارد. پروردگار عالم به همه انسان‌ها ظرفیت و استعداد داده و ارزش‌ها را هم بیان کرده است؛ چون اگر بیان نمی‌کرد، خدای بخیل می‌شد و در پروردگار عالم، صفات منفی وجود ندارد.

## فضل و بخشش گسترده‌الله

شما خیلی از شب‌های جمعه، این جمله را خوانده‌اید: «يَا دَائِمَ الْفَضْلِ عَلَى الْبَرِّيَّةِ»<sup>۱</sup> ای وجود مقدسی که احسان و اضافه پرداخت تو به همه موجودات زنده عالم، دائمی است. فضل، هم به معنای احسان و هم به معنای اضافه پرداخت است. «الْبَرِّيَّةِ» یعنی کل جانداران.

## یکی از فضایل بزرگ امیرالمؤمنین علیه السلام در قرآن

این مطلب را درباره امیرالمؤمنین علیه السلام در قرآن مجید، سوره مبارکه «بَيْنَهُ» می‌خوانید. البته این را هم فقط شیعیان نمی‌گویند که برخی بگویند شیعه، عاشق علی بن ابیطالب علیه السلام است و به همین خاطر اضافه‌گویی می‌کند؛ نه، این کاری به عشق ندارد. ما عاشق هستیم، ولی اجازه اضافه‌گویی نداریم. اگر غیر از حق بگوییم، کذب و معتبر نیست؛ حتی اگر درباره انبیا یا ائمه طاهرین علیهم السلام باشد. کاری که عشق ایجاد می‌کند، این است که آدم به دنبال معشوق بود، به معشوق اقتضا بکند و هم‌رنگ معشوق بشود؛ اما عشق نباید باعث شود که آدم اضافه بگوید. ما شیعیان واقعی عاشق هستیم، اما اضافه‌گو نیستیم.

درباره این آیه، بزرگان مفسرین و بزرگان روایان اهل سنت و بعد هم شیعه نوشته‌اند: «نَزَّلْتُ فِي عَلَى ابْنِ ابِي طَالِبٍ» یعنی از زمان پیغمبر ﷺ، همه می‌دانستند که این آیه درباره امیرالمؤمنین علیه السلام است. این مطلب هم زبان به زبان گشت و هم از زمان پیغمبر ﷺ



که نوشتند روایات شروع شد، آن را نوشتند. این قدر در این زمینه روایت زیاد است که اصلاً اهل سنت جا برای انکار ندیدند که بگویند این آیه در حق علی علیه السلام نیست. یقیناً در حق امیرالمؤمنین علیه السلام است.

### ارزش و ظرفیت وجودی امیرالمؤمنین علیه السلام

کلمه «الْبَرِّيَّة» در این آیه آمده است و من به همین خاطر، این آیه را مطرح کردم: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ»<sup>۱</sup> کسانی که خدا و قیامت را باور کردند و دارای عمل صالح هستند، حرکاتشان بر اساس دستورات پروردگار مهربان عالم است و کاری از پیش خود نمی‌کنند. اینها می‌گویند که ما عمله خدا هستیم و کارفرمای ما هم اوست. اگر خدا بگوید واجب است و انجام بده، انجام می‌دهیم؛ اگر بگوید انجام نده و حرام است، انجام نمی‌دهیم. عمل آنها هماهنگ با خواسته خدادست. این عمل صالح می‌شود. «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَيْرُ الْبَرِّيَّة» چنین انسانی از تمام جنبندگان عالم بهتر است؛ یعنی بعد از پیغمبر علیه السلام، امیرالمؤمنین علیه السلام از نظر ارزش، مافوق جنبندگان عالم است.

### کرم بی‌نهایت پروردگار

ما گاهی در شب‌های جمعه می‌خوانیم: «يَا دَائِمَ الْفُصْلِ عَلَى الْبَرِّيَّةِ»<sup>۲</sup> ای خدایی که احسان و اضافه پرداخت کردن تو بر همه جنبندگان، همیشگی است. «يَا بَاسِطَ الْأَيْدِينِ بِالْعَطَيَّةِ» دستِ رحمت تو برای عطاکردن، همیشه گشوده است. آیا در چنین وجودی می‌شود بخل وجود داشته باشد؟ نه. اگر کسی از ذهنش بگذرد یا به‌خاطر جریاناتی که در زندگی خودش پیش آمده، علماً بگوید که خدا بخیل است، او کافر شده است. جود و کرم و فضل در وجود مقدس او بی‌نهایت است. مرحوم نراقی در کتاب «طاقدیس»، یک شعر حدوداً چهل خطی دارد که

.۱. بینه: ۷

.۲. المصباح للكفعمی، ج ۱، ص ۴۷



## اوج ارزش‌های انسانی در کربلا

من همه آن را حفظ هستم. شعر خیلی خوشایندی و جزء شعرهای خوشایند شعرای ایران است. یک خط شعر این است:

فیض من عام است، فضل من عَمِيمٍ لطف من بِانتها، جودِم قدِيمٍ

## وجود انسان، مطلع الفجر ارزش‌ها

چنین خدایی من و شما را با ظرفیت و بالاستعداد آفریده و تمام ارزش‌ها را هم به زبان کتاب‌ها و پیغمبرانش بیان کرده است. ما این استعداد و توانمندی را داریم که ارزش‌ها را از افق وجود خودمان طلوع بدھیم. عرفای بزرگ می‌گویند: «مَا مَطْلَعُ الْفَجْرِ» یعنی محل طلوع سپیده یا طلوع خورشید. ما به تعداد موجودات عالم، مطلع الفجر داریم. تمام ستارگان مطلع الفجری دارند که نور در آنها طلوع می‌کند. مطلع الفجر کره زمین هم مشرق است که هر روز آفتاب طلوع می‌کند. قرآن هم می‌گوید: **«سَلَامُهِ حَتَّىٰ مَطْلَعُ الْفَجْرِ»**.<sup>۱</sup>

## قرآن، روشنی بخش وجود انسان

عارفان صاحب‌دل می‌گویند: هیچ مطلع الفجری در این عالم هستی برای طلوع سپیده ارزش‌ها، مهم‌تر از وجود انسان نیست. تمام ستارگانی که مطلع الفجر دارند، مطلع الفجر آنها بالازش‌تر از وجود ما نیست. اگر ما خود را روبه‌روی خورشید قرآن بگیریم و همیشه در ظلمت مادی‌گری نباشیم، قرآن می‌تواند از وجود ما طلوع کند. کسی که دائمًا در ظلمت دلار، شکم، شهوت، آرزوهای دست‌نیافتنی و خواسته‌های نامشروع است، در حقیقت، پشت به خورشید قرآن است و قرآن در او طلوع نمی‌کند؛ اما به قول خود قرآن، **«إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّالْعَالَمِينَ لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيرَ»**<sup>۲</sup> اگر بخواهید، قرآن در شما طلوع می‌کند و اگر نخواهید،

در شما طلوع نمی‌کند.



## سعادت انسان در گرو عمل به اسلام و قرآن

من مريض، حسود، بخيل، حريرص، رياكار و متکبر هستم و قرآن هم نسخه من است، ولی دوست ندارم به اين نسخه عمل کنم. آيا بيماري من خوب می‌شود؟ معلوم است که نمی‌شود! مثل اينکه دکتر بروم و بگوييم دلم درد می‌کند. دکتر هم می‌گويد يك شربت و قرص برایت می‌نويسim که اگر مصرف کني، خوب می‌شوي؛ اما من نسخه را روی طاقچه يا لای کتاب می‌گذارم و آن را تهيه نمی‌کنم. چه توقعی دارم که دل درد من خوب شود؟! بعضی‌ها می‌گويند که اسلام اگر قدرت داشت، باید مملکت را گلستان می‌کرد. اسلام که قدرت دارد؛ اما وقتی مردم يك مملکت، آب حیات اسلام را در زندگی خود راه نمی‌اندازند که همیشه خرم و سرسیز باشد، این به اسلام چه ربطی دارد؟ «هر عیب که هست، از مسلمانی ماست»؛ عیب از اسلام و قرآن و نبوت و امامت نیست. ما مطلع الفجر، با ظرفیت و استعداد آفریده شده‌ایم. پروردگار هم مجاني، ۱۲۴ کتاب، ۱۱۴ هزار پیغمبر و دوازده امام در کنار ما قرار داده است و کل ارزش‌ها را در اختیار آنها گذاشته که برای ما بيان کرده‌اند و کم هم نگذاشته‌اند. حالا چه کسی مقصراست که من خوب نشدم و بیمار، حسود، حريرص، متکبر، بخيل، بی‌عبادت و بی‌خدمت به خلق مانده‌ام؟ چه کسی مقصراست؟ خدا؟ انبیاء؟ کتب آسماني یا ائمه طاهرين؟ آيا من موجودی هستم که ظرفیت و استعداد ندارم؟ معلم ندارم و مطالب برای من بيان نشده است؟ حالا چه کسی مقصراست؟ خودم مقصراست!

## سبب خوف از مرگ

کسی از امير المؤمنین علیه السلام سوال خيلي جالبي پرسيد. امام علیه السلام باید این سؤالات را جواب بدهد. دانشمندان خارجي و داخلی، دهان جواب دادن به اين حرف‌ها را نداشتند، ندارند و بعداً هم نخواهند داشت. اين شخص گفت که على جان، «ما بالنا نگرۀ الْمَوْتَ»<sup>۱</sup> چرا ما از مرگ رنج داريم، می‌ترسييم، ناراحت هستيم و خوشمان نمی‌آيد؟ چرا تا کسی کلمه مرگ را به زبان



۱. البته اين روایت در «بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۱۰» از امام حسن عسکری نقل شده است.

## اوج ارزش‌های انسانی در کربلا

می‌آورده، برای ما ناخوشایند و چندش آور است و دوست نداریم؟ امیرالمؤمنین علیه السلام فرموند: «إِنَّكُمْ أَخْرَيْتُمْ آخِرَتَكُمْ وَ عَمَرْتُمْ دُنْيَاكُمْ» بهترین خانه و کارخانه را برای خودتان ساخته‌اید، بهترین اثاث را در خانه گذاشته‌اید و بهترین مغازه، باغ و ویلا را فراهم کرده‌اید. دنیاتان را کاملاً آباد و آخرتتان را هم کاملاً خراب کرده‌اید. چرا می‌ترسید؟ «فَأَتَتْمُ تَكْرُهُونَ الْنُّفُلَةَ مِنَ الْغَمْرَانِ إِلَى الْخَرَابِ» زیرا می‌خواهید از یک جای آباد به یک جای خراب بروید، لذا می‌ترسید. فکر می‌کنید آخرت همین قبر است. مدام در ذهن شما این است که قبر، مار و عقرب و سوسک و رتیل و مارمولک دارد! اینکه بدن ما باد می‌کند و تکه‌تکه و متلاشی می‌شود. ما را در خانه‌ای می‌برند که نه چراغ و فرش و متکا دارد و نه یار و انیس و مونسی در آن است. این‌گونه مرگ را تصور کرده‌اید و حالا می‌خواهید از یک جای آباد به یک جای خراب بروید؛ به همین دلیل، کراحت و نفرت دارید و ناراحت هستید.

## شیرینی مرگ برای اهل ایمان و عمل

اما کسی که آخرت خودش را آباد کرده است، یقین دارد که طبق قرآن و روایات، روز مرگ در محلی وارد می‌شود که «رَوْضَةٌ مِنْ رِياضِ الجَنَّةِ»<sup>۱</sup> است و تا آخرت نشده، این محلی که می‌رود، باغی از باغ‌های بهشت است. این چه ترس و رنج و نفرتی دارد؟! می‌خواهند مرا از یک آپارتمان دویست‌متری به باغی (باغ بزرخ) ببرند که سروشه ندارد. این چه نفرتی دارد؟! آن کسی که به او می‌گویند می‌خواهیم تو را از این جای محدود به جای نامحدودی ببریم و حتی قبل از قیامت، تمام نعمت‌هایی که دلت بخواهد، در آنجا موجود است؛ چه بسا اگر نفرت یا کراحتی داشته باشد، این شخص اصلاً عاقل نیست!

## مرگ در نگاه اهل بیت علیه السلام

شما می‌ترسید، چون بعدtan را خراب کرده‌اید. اگر بعد خود را خراب نکرده بودید، ترسی هم نداشтиید. مگر امیرالمؤمنین علیه السلام از دنیا نمی‌رفت و مگر ایشان نفرموده‌اند که «وَاللَّهِ لَابْنُ أَبِي



## جلسه پنجم / شهدای کربلا، قله‌های رفیع فضیلت و کمال

طَالِبٌ آنَسُ بْنَ الْمُؤْتَ مِنَ الطَّفْلِ بْنُدِيْ أُمَّهَ»<sup>۱</sup> وَاللَّهُ! أَنْسُ عَلَى بَهْ مَرْگَ، از انس شیرخواره به سینه مادرش بیشتر است. این یعنی حضرت علی علیه السلام، اصلاً از مرگ نفرت نداشتند؛ چون می‌دانستند بعد از مرگ، آبادترین آخرت را ساخته‌اند. وقتی امام حسین علیه السلام از مکه به کربلا می‌آمدند، به ایشان گفتند که نرو؛ این سفر بوی خون و خطر می‌دهد. آنها یکی که تو را دعوت کرده‌اند، وفادار نیستند. حضرت جواب دادند: اشتیاق من به مرگ، از اشتیاق یعقوب علیه السلام به دیدن یوسف علیه السلام بیشتر است!

صدیقه کبری علیه السلام کنار بستر پیغمبر علیه السلام شدیداً گریه می‌کردند. پیغمبر علیه السلام ایشان را صدا کردنده و در گوش فاطمه علیه السلام چیزی را گفتند که هیچ کس نشنید. وقتی پیغمبر علیه السلام مطلب خود را فرمودند، دختر ایشان تبسیمی کردند و آرام و راحت شدند. بعد از دفن پیغمبر علیه السلام، به ایشان گفتند پدرتان چه چیزی به شما گفت که با آن گریه شدید، یک مرتبه لبخند زدید و احساس راحتی کردید؟! فرمودند: پدرم گفت که دخترم، گریه نکن؛ اولین کسی که بعد از من از دنیا می‌رود و پیش من می‌آید، تو هستی. من از خبر مرگم خوشحال شدم.

### ترس از مرگ به سبب گناهان

امشب، اگر یک دکتر به من بگوید که بیست روز دیگر بیشتر زنده نیستی، اصلاً من خبر را که بشنوم، به بیست روز هم نمی‌کشد و همانجا در مطب سکته می‌کنم و می‌میرم! چرا؟ چون از بعد خودم می‌ترسم. قرآن می‌گوید: «لِلإِلَّاسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ»<sup>۲</sup> من می‌دانم چه کار کرده‌ام. می‌دانم آن که می‌خواهم بروم، دومیلیون دروغ، غیبت، تهمت و چشم‌چرانی در پرونده دارم و در اموالم مال حرام است. می‌دانم که این ارث خواهر و مادرم را با تقلب بهنام خودم کرده‌ام. معلوم است که از مرگ می‌ترسم. «آن را که حساب پاک است، از محاسبه چه باک است».

۱. نهج البلاغه (صحبی صالح)، ص ۵۲.

۲. قیامت: ۱۴.



## اوج ارزش‌های انسانی در کربلا

الآن ما با خیال راحت اینجا نشسته‌ایم. کلانتری با ما کاری ندارد. کاری در برنامه ما نیست که گیر کلانتری بیفتیم. از در کلانتری هم خیلی راحت رد می‌شویم. یک نیروی انتظامی محترمی هم دم کلانتری ایستاده که سلامی هم به ما می‌کند و ما خیلی هم خوشحال می‌شویم، جواب می‌دهیم و هیچ نگرانی هم پیدا نمی‌کنیم. در دلمان خطور نمی‌کند که ممکن است الآن ما را در کلانتری بخواهند؛ چون می‌دانم کاری نکرده‌ام که کلانتری، دادگاه، دادگستری یا زندان مرا بخواهد.

اما آن کسی که کارهای بدی کرده، از ریسمان سیاه و سفید هم می‌ترسد. بدکار از مرگ می‌ترسد، اما نیکوکار نسبت به مرگ اشتیاق دارد و می‌گوید مرا از یک جای محدود به جای نامحدودی می‌برند که نعمت‌هایش با اینجا قابل مقایسه نیست.

### تعبیر جالب سیدالشهدا<sup>علیهم السلام</sup> از مرگ

من تا حالا در کتاب‌ها این تعبیر را از زبان انبیا و دیگر ائمه ندیده‌ام. فکر کنم اولین بار، ابی عبدالله<sup>علیه السلام</sup> این تعبیر را به کار برده‌اند. روز عاشورا به اصحاب فرمودند که جنگ الآن شروع می‌شود و همهٔ ما ۷۲ نفر هم کشته می‌شویم. «فَمَا الْمُؤْتُ إِلَّا قُنْطَرَةً»<sup>۱</sup> مرگ برای ما یک پل است که یک سر پل به دنیاست و سر دیگر آن به آخرت. حضرت فرمودند مرگ پل است. پل چیست؟ جایی است که آدم پا روی آن می‌گذارد؛ یعنی چیز خاصی نیست، زیر پایمان است. مرگ بالای سر ما نیست، بلکه زیر پای ماست و چیز خاصی برای ما نیست. مرگ انتقال از خانه‌ای به خانه‌ای باشدن از روی این پل است؛ یعنی پایت را روی گله مرگ می‌گذاری و رد می‌شوی. شما این‌قدر آقا هستید که پا روی گله مرگ می‌گذارید و رد می‌شوید و مرگ زیر پای شماست. این حال آدم‌هایی است که به خدا و خودشان و عملشان اطمینان دارند.

### توانایی انسان در رسیدن به کمالات معنوی و الی

به اول سخن برگردیم. ما را با ظرفیت آفریده و به ما استعداد داده‌اند. کنار ما ۱۲۴ هزار پیغمبر، ۱۱۴ کتاب و دوازده امام برای بیان ارزش‌ها گذاشته‌اند و به ما هم توانمندی داده‌اند

۱. نوادرالاخبار، ج ۱، ص ۳۱۴.

## جلسه پنجم / شهدای کربلا، قله‌های رفیع فضیلت و کمال

که بهجای بخیل بودن، کریم بالا بیاییم؛ بهجای حسود بودن نسبت به زندگی مردم، شاد بالا بیاییم؛ بهجای تکبر کردن، فروتنی و تواضع کنیم؛ بهجای ریا، مُخلص بشویم؛ بهجای تنگ نظری، بلند نظر باشیم؛ بهجای دست بسته بودن، دست و دل باز باشیم؛ بهجای بی رحمی، در کمال محبت باشیم. ما می توانیم این گونه باشیم.

شما چهل سال است که این جمله «ما می توانیم» را از دست اندر کاران مملکت می شنوید. ما بلد نبودیم سیستم برق مملکت را کامل کنیم و همیشه باید دستمن را پیش آلمان و آمریکا دراز می کردیم؛ ما می توانیم، یعنی توانستیم و این کار را درست کردیم. ما می توانیم ماشینی تولید کنیم که با خارجی‌ها رقابت کند و تولید کردیم. ما می توانیم واکسن کرونا بسازیم و ساختیم. اینها همه «ما می توانیم» را روی بدن و شکم برده‌اند؛ یعنی برای بدن بتوانند ماشین، برق، گاز، نفت و بنزین تولید کنند.

اما هیچ‌کدام از «ما می توانیم» را روی این نبردند که ما می توانیم حبیب بن مظاہر، مسلم بن عوسجه، سلمان و ابوذر بشویم. خانم‌های ما هم می توانند مریم علیها السلام، آسیه علیها السلام همسر فرعون، مادر موسی علیها السلام و زینب علیها السلام بشوند؛ خانم‌های ما می توانند مادر زین العابدین علیها السلام بشوند که یک دختر زرتشتی ایرانی بود. او اسیر شد و به مدینه آمد. در برخورد با امیر المؤمنین علیها السلام و ابی عبدالله علیها السلام، عاشق خدا و عالم بعد شد و استعدادش ظهر کرد. در نهایت، لیاقت پیدا کرد که زن امام حسین علیها السلام بشود و خدا در عالم، زین العابدین علیها السلام را به این مادر بدهد. خانم‌ها! شما مگر کمتر از این دختر زرتشتی هستید؟!

یک دختر مسیحی پاک‌دامن، اهل روم شرقی (منطقه قسطنطینیه که حالا به آن استانبول می‌گویند) در جنگ اسیر می‌شود و او را به بغداد می‌آورند. امام هادی علیها السلام کسی را می‌فرستند و او را به عنوان کنیز می‌خرند و دختر مسیحی را به سامرہ (سامرا) می‌آورند. امام هادی علیها السلام به خواهرشان حکیمه‌خاتون می‌گویند این دختر را تربیت اسلامی کن. این دختر چنان قبول تربیت می‌کند، ظرفیت‌ش را از ارزش‌ها پر می‌کند و استعدادش را به کار می‌اندازد که لیاقت پیدا می‌کند زن امام حسن عسکری علیها السلام شود، خدا عدل جهانی را در رحم او پرورش بدهد و بعد از مرگ، قبرش کنار حضرت هادی علیها السلام و امام عسکری علیها السلام و



## اوج ارزش‌های انسانی در کربلا

تریبیت‌کننده‌اش حکیمه خاتون باشد. همچنین لیاقت پیدا می‌کند که ۱۵۰۰ سال، شیعه از همه جای دنیا سر قبر او برود، برای این خانم (نرجس خاتون) زیارت بخواند و گریه کند و به او بگوید که قیامت از ما شفاعت کن. ما می‌توانیم؟ بله می‌توانیم. آیا خانم‌ها می‌توانند نرجس خاتون بشوند؟ بله، مگر او تافته جدابافته از زنان عالم بوده است. او هم دختری بود که در خانواده‌ای مسیحی و با پدر و مادر مسیحی به دنیا آمد و توانست این گونه بشود. ما مردها هم همین‌طور؛ ما هم می‌توانیم و توان و قدرت داریم.

### أسوه بودن ياران سيد الشهداء

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند که کرم و کریم، لغتی است که همه ارزش‌ها در آن موج می‌زند. روز عاشورا، سیدالشہداء علیه السلام در گودال به این بدن‌های قطعه قطعه فرمودند: «فَقُومُوا مِنْ نَوْمَتُكُمْ، أَيُّهَا الْكَرَامُ» ای انسان‌هایی که ظرف همه ارزش‌ها هستید! از جا بلند شوید. اصحاب سیدالشہداء علیه السلام اینها هستند. یقیناً اصحاب برای ما درس و اسوه و الگو هستند؛ نشان‌دهنده این هستند که ما می‌توانستیم، توان خود را هم به کار گرفتیم و همه ارزش‌ها را در خود ایجاد کردیم. روز قیامت هم، اگر شما مردان و زنان در حد ظرفیت و استعدادتان مثل ما نشوید، در برابر خدا مسئول هستید.

### کلام آخر؛ شهادت مسلم بن عوسجه

یک نفر از افراد مسن و سال‌خورده اینها در مدینه، کوفه، مکه و بصره نگفتند که ما دیگر پیر شده‌ایم، کمردرد و پهلوورد داریم و بدنمان سست است؛ دیگر چه کاری می‌توانیم برای ابی عبدالله علیه السلام بکنیم؟ حتی یکی از آنها، این حرف‌ها را نگفتند. از پیرمرد هشتاد و چند ساله تا بچه شش‌ماهه به کربلا آمدند.

یکی از این پیرمرد‌های محسن سفید، وجود مبارک مسلم بن عوسجه است که در جنگ تن‌بهتن شهید شد. چون دو جنگ اتفاق افتاد؛ یکی اول صبح بود که پنجاه نفر درجا شهید شدند و فقط هفده‌هجرده نفر از آنها ماندند. اینها هم از ساعت نه صبح تا سه بعدازظهر،



## جلسه پنجم / شهدای کربلا، قله‌های رفیع فضیلت و کمال

یکی بکی به میدان رفتند. یکی از آنها بی که تک ماند و در جنگ صبح کشته نشد، مسلم بود. با یک دنیا ادب، مقابل ابی عبدالله علیه السلام آمد و گفت: حسین جان! به میدان بروم؟ حضرت فرمودند برو. ابی عبدالله علیه السلام می‌دانند که مسلم کجا می‌خواهد برود. او کجا می‌خواهد برود که ابی عبدالله علیه السلام این قدر راحت حاضر می‌شوند بگویند برو. قرآن می‌گوید: ﴿مَنْ كَانَ يَرْجُو﴾<sup>۱</sup> لِقاءَ رَبِّهِ فَإِيْعَمَّ عَمَلًا صَالِحًا<sup>۲</sup> کسی که لقای رب را می‌خواهد، باید عمل صالح انجام بدهد و چه عمل صالحی بالاتر از یاری کردن به ابی عبدالله علیه السلام است؟ یاری حسین علیه السلام، یعنی یاری همهٔ انبیا و ائمه علیهم السلام. در روایات آمده است حتی شما که گریه می‌کنید، با این گریه حضرت زهراء علیها السلام را یاری می‌کنید.

حضرت فرمودند برو و می‌دانند که او به سوی لقاء الله می‌رود. مسلم از اسب افتاد. امام حسین علیه السلام به حبیب فرمودند: دوستمان افتاد؛ بالای سرش برویم. امام علیه السلام آمدند و از اسب پیاده شدند. حسین جان، چقدر کریم و آقا هستی! برای یک مغازه‌دار اهل کوفه که حاوی ارزش‌هاست، پیاده می‌شوی. حضرت بالای سر مسلم آمدند و سر او را که خون‌آلو و گردوخاکی بود، روی دامنشان گذاشتند.

دو اتفاق افتاد که حتی آسمان تحمل آن را ندارد که بار این مسئله را به دوش بکشد! یک اتفاق این بود که حبیب جلو آمد و گفت: مسلم! ما دو نفر با هم رفیق بودیم. تو اکنون می‌روی و من هم تا یک ساعت دیگر می‌آیم؛ اما در همین یک ساعتی که وقت دارم، اگر وصیتی داری، بگو تا عمل کنم. مسلم گفت: وصیت مهمی دارم، حبیب گفت که بگو. مسلم با زحمت، این دست تیرخورده و شمشیرخورده‌اش را بلند کرد، به ابی عبدالله علیه السلام اشاره کرد و گفت: حبیب! «فَإِنِّي أُوصِيكَ بِهَذَا وَ أَشَارَ إِلَى الْحُسْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ» همهٔ وصیت من این است که دست از ابی عبدالله علیه السلام برنداری.

۱. کهف: ۱۱۰.

۲. اللہوف علی قتلی الطفوف، ج ۱، ص ۹۵.

## اوج ارزش‌های انسانی در کربلا

اما جریان دوم؛ یک مرتبه مسلم در دامن ابی عبدالله علیه السلام شروع به گریه کرد. ابی عبدالله علیه السلام فرمودند: مسلم! تو در آغوش پیغمبر ﷺ می‌روی، گریه‌ات برای چیست؟ گفت: آقا، برای شما گریه می‌کنم. این شما بودید که آمدید و سر ما را به دامن گرفتید؛ اما یک ساعت دیگر، کسی روی این خاک نیست که سر شما را به دامن بگیرد. من برای شما گریه می‌کنم. مسلم! نبودی آن وقتی که یکی آمد، سر حضرت را به دامن گرفت و با دست، موهای سر ابی عبدالله علیه السلام و محاسن ایشان را گرفت.

## دعای پایانی

«اللَّهُمَّ اغْفِرْ لَنَا وَ لِوَالِدَيْنَا وَ لِوَالِدَيِ الَّذِينَا».

خدایا! به حقیقت قسم، این ویروس را از زندگی شیعه و غیرشیعه ریشه کن بفرما.

خدایا! دل این ملت را به شفاگرفتن بیمارانشان خوش کن.

خدایا! همه گذشتگان ما را بیامز.

خدایا! در این لحظه که لحظه غروب آفتاب و استجابت دعاست، امام زمان علیه السلام را دعاگوی

ما و زن و بچه‌ها و نسل ما قرار بده.



جلسه ششم

اطاعت در سایهٔ معرفت



## یاران سیدالشہدا علیہ السلام در اوج قلیه علم و معرفت

کلام درباره شخصیت الهی اصحاب سیدالشہدا علیہ السلام بود. در این زمینه، لطایف و دقایق و نکاتی را شنیده‌اید. اصحاب به فرموده خود حضرت ابی عبداللہ علیہ السلام، معدن علم و معرفت بودند و به این خاطر، همه آنها عالم شهید هستند. اینکه پیغمبر علیہ السلام می‌فرمایند: «فَيُرَجِعُ مِدَادُ الْعُلَمَاءِ عَلَى دِمَاءِ الشُّهَدَاءِ»<sup>۱</sup> مركب داشتمدان که معارف الهی را می‌نویسند، از خون شهیدان برتر است، این روایت شامل اصحاب ابی عبداللہ علیہ السلام نیست؛ چراکه یاران آن بزرگوار، طبق اعلامی که خود ابی عبداللہ علیہ السلام کردند، همگی در شب عاشورا عالم بودند و از معرفت جامعی هم برخوردار بودند. حداقل سخنی که می‌شود گفت، این است که هم عالم بالله و هم عالم به هستی بودند؛ یعنی دنیا و جای زندگی خود را می‌شناختند. این خانه باعظمت خلقت را می‌شناختند و نسبت به خودشان هم شناخت داشتند. خداشناس، جهان‌شناس و خودشناس بودند.

### جهان‌بینی و جهان‌شناسی اصحاب سیدالشہدا علیہ السلام

منظور از جهان‌شناسی آنها، این نبود که وزن خورشید، ماه و ستارگان را می‌دانستند یا نسبت به فیزیک عالم و حرکات وضعی و انتقالی عوالم بالا، اطلاعات و آگاهی جامعی داشتند. اینها

۱. من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۳۹۹.

## اوج ارزش‌های انسانی در کربلا

رشته‌هایی است که زحمتش را دیگران در گذشته و در حد خودشان، حالا درست یا نادرست کشیده بودند. آیندگان هم این زحمت را خواهند کشید و الان هم افرادی هستند که در این رشته علوم زحمت می‌کشند.

معرفت آنها به جهان، این بود که جهان بیت‌الله است؛ مسجد نیز، «أَحِيَاءُ اللَّهِ»<sup>۱</sup> و «مَتْجُرُ أَوْيَاءِ اللَّهِ»<sup>۲</sup> است. آنها چون خانه، صاحب‌خانه و خود را می‌شناختند، اهداف خدا را از خلقت خودشان و نعمت‌های هستی تحقق بخشیدند. من یک مقدار با عبارت ساده‌تری خدمت شما عرض کنم که همه اینها قرآن‌شناسان دقیقی بودند. این آیه قرآن ملکه‌اندیشه آنها بود که «خَلَقَ لَكُمَا فِي الْأَرْضِ جِبِيعًا»<sup>۳</sup> هرچه در زمین است، برای شما آفریده‌ام. درباره عوالم بالا نیز از طریق قرآن می‌دانستند که «وَسَخَرَ لَكُمُ الْيَلَّ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالقَمَرَ وَالثُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ»<sup>۴</sup>. «مسخرات» در آیه به این معناست که من شب و روز، ماه و خورشید و تمام ستارگان را برای شما به کار گرفته‌ام.

با این آگاهی که به عالم داشتند، هیچ وقت خودشان را هزینه مادون خودشان نکردند. خودشان را فدای روز و شب، گاو و گوسفند، طلا و نقره، زمین و مغازه، خوراک و میوه و اشیا نکردند؛ چون می‌دانستند که موجود برتر هستند و موجود برتر نباید فدای موجود پست‌تر شود. این را می‌دانستند که نباید شصت سال از عمرشان، فدای جمع کردن طلا و نقره، زمین، پاساژ، باغ و راغ شود.

## قناعت و مناعت طبع اصحاب

حق کسی را نمی‌برندند که بخواهند بیشترین زمین، بیشترین ثروت و بیشترین مکنت و دارایی را به خودشان اختصاص بدهنند. اینها می‌گفتند که محلی برای کسب، یک خانه،

۱. بحار الانوار (ط-بیروت)، ج ۷۰، ص ۱۲۹.

۲. همان.

۳. بقره: ۲۹.

۴. نحل: ۱۲.



یک مركب و مختصری خوراک و پوشاش برای ما کافی است. بقیه عباد خدا هم در این سفره سهم دارند. معنی ندارد که من تریلیارد بشوم، در حالی که ده نفر در کوچه ما به نان شب محتاج باشند. معنی ندارد من هکتارها زمین داشته باشم و خانه‌ام چهل هزار متر باشد، آن وقت مردم با زن و بچه‌شان مستأجر باشند و اینها را با شکایت صاحب‌خانه بیرون کنند. امیرالمؤمنین علیه السلام این معنا را این‌گونه بیان می‌کنند: «وَ مِنْ اُنْقَطَعَ رَجَاؤُهُ مِمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ اسْتَرَاحَ بَدَنُهُ وَ مِنْ قَبْعَ بِمَا رَزَقَهُ اللَّهُ قَرَّتْ عَيْنَاهُ». <sup>۱</sup> بندگان مؤمن خدا، نسبت به چیزهایی که در دستان آنهاست و خداوند به آنها روزی داده، قانع هستند و قناعت کاملی دارند که این‌طور انسان‌های قانع، کم هستند.

## برتری انسان بر سایر آفریدگان

اینها معبد، جهان و همچنین خود را به عنوان اینکه مملوک و عبد هستند، کاملاً شناخته بودند. لذا زندگی را بر این اساس قرار داده بودند که مادون باید فدای مافوق شود، تمام نعمتها هم باید فدای ما شود و ما نیز باید هزینه پروردگار شویم. دریافت آنها این بود که می‌گفتند ما مافوق همه موجودات و مادون پروردگار هستیم. ما این وسط و بالاتر از همه موجودات قرار گرفته‌ایم. این مطلب را هم از قرآن گرفته بودند: «وَلَقَدْ كُرْمَتَابَنِي آذَرَ وَحَمَّلْتَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْتَاهُمْ مِنَ الطَّيَّابَاتِ وَفَصَّلْتَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّا نَحْلَقْنَا نَأْتِيْسِيلًا».<sup>۲</sup> «کثیر» در این آیه به معنای بسیار نیست، بلکه به معنای «کُل» است که با کمک یک آیه دیگر در قرآن، «کُل» معنا می‌شود. شما در قرآن می‌خوانید که «وَأَكْثُرُهُمْ كَاذِبُونَ»<sup>۳</sup> مگر شیطان راست‌گو و درست‌کردار هم داریم! پس کلمه «کثیر» در آیه شریفه به معنای «کُل» است.

۱. نزهة النظر و تنبيه الخاطر، ص ۴۵.

۲. اسراء: ۷۰.

۳. شعراء: ۲۲۳.



## ملک برتری انسان

ما استعداداً انسان را بر کل موجودات برتری دادیم. البته نه به این معنا که هر عرق خور، زناکار، رباخور، دزد، چاقوکش، آدم‌گش، ترامپ، اویاما، بایدن و صدامی، فوق تمام موجودات باشند. انسان استعداداً فوق است که اگر این استعداد را بُروز بدهنده، فوق‌بودن را حفظ می‌کند و اگر این استعداد را کور کنند، ﴿كَلَّا لَتَعْاهِدَنَّ هُنَّ أَصْنَافٌ﴾<sup>۱</sup> می‌شوند.

اما اینها طبق قرآن، می‌گفتند ما موجود برتر آفریده شده‌ایم، نه اینکه برتر هستیم که حالا سینه سپر کنند و «أَنَا رَجُل» بگویند؛ بلکه می‌گفتند برتری ما بر موجودات، رحمت خدا بر ماست. همه آنها «أَنَا عَبْدُ اللَّهِ» می‌گفتند. حرفی که همه انبیا می‌زدند. حرف خدا درباره انبیا این بود: ﴿كَلُّا لَنَا عَابِدِينَ﴾.<sup>۲</sup> حرفی که مسیح ﷺ، اولین ساعت ولادتش در گهواره زد، ﴿إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ﴾<sup>۳</sup> بود. آنها «أَنَا رَجُل» نمی‌گفتند.

## رسم بندگی، درس امیر المؤمنین ﷺ

امیر المؤمنین ﷺ حاکم کل مملکت بودند. کشور ایشان هم آن‌طور که نوشته‌اند، از نظر جغرافیایی، چندین برابر ایران بوده است. اگر شما حکومت ایشان بر مصر، ایران، شامات، یمن و عربستان را کنار هم بگذارید و نقشه‌های ایشان را ببینید، متوجه می‌شوید که چقدر است! حاکم چنین کشور پهناوری، وقتی می‌خواست به استانداران و فرماندارانش نامه بنویسد، این گونه می‌نوشت: «مَنْ عَبْدُ اللَّهِ»،<sup>۴</sup> نه اینکه بفرمایند «مَنْ أَنَا رَجُل». «مَنْ عَبْدُ اللَّهِ»، یعنی از بندۀ خدا علی‌بن‌ابی‌طالب به عثمان‌بن‌حُنیف انصاری، مالک اشتر، ابوذر یا سلمان.



۱. اعراف: ۱۷۹.

۲. انبیاء: ۷۳.

۳. مریم: ۳۰.

۴. به‌طور مثال، در نامه اول «نهج‌البلاغه» چنین آمده است: «مَنْ عَبْدُ اللَّهِ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى أَهْلِ الْكُوفَةِ».

## انسان، راز و بنیان ویژه خدا

آری! اصحاب ابی عبدالله علیه السلام خدا را یافته و جهان را هم درک کرده بودند. همچنین خود را هم شناخته بودند که عبدالله هستند و می‌دانستند که فوق همه موجودات و مادون پروردگارند. اینها آگاه بودند که باید نعمتها را هزینه خود کنند تا قدرت پرواز پیدا کنند و به لقاء الله و وصال محبوب برسند. این معرفت اصحاب است.

پیغمبر ﷺ روایتی دارد که روایت خیلی عجیبی است! این نشان دهنده شخصیت انسان است. پیغمبر ﷺ از قول خدا می‌فرمایند: «الإِنْسَانُ سَرِّيٌّ»<sup>۱</sup> انسان راز ویژه من در این عالم است، «وَأَنَا سِرُّهُ» و من نیز راز ویژه انسان هستم. این شخصیت انسان و قول پروردگار و خالق سازنده ماست که «الإِنْسَانُ سَرِّيٌّ وَأَنَا سِرُّهُ» انسان راز ویژه من در این هستی است و من هم راز ویژه انسان هستم. اصحاب این را فهمیده و درک کرده بودند. در جای دیگری پیغمبر ﷺ فرمودند: «الإِنْسَانُ بُنْيَانُ اللَّهِ»<sup>۲</sup> انسان ساختمان ویژه خداست، «مَلْعُونُ مَنْ هَذَمَ بُنْيَانَهُ» کسی که این ساختمان را با کلنگ گناهان خراب کند، از رحمت خدا دور است.

اصحاب این را فهمیده بودند و به همین خاطر، با همه وجودشان، عاشق انبیاء، اهل بیت، قرآن و خدا بودند و این عشق در وجود آنها به موتور حرکت تبدیل شده بود. همین طور پیشتاب و به حالت «سَارِغُوا»،<sup>۳</sup> «سَابِقُوا»<sup>۴</sup> و «السَّابِقُونَ»<sup>۵</sup> حرکت می‌کردند تا خود را به عالی‌ترین درجات مقام قرب الهی برسانند. در فضای این معرفت، هیچ صندلی، شهوت، تشویق منفی و تهدید وحشتتاکی، نتوانست اینها را از چهارچوب این حقایق بیرون ببرد.

۱. تفسیر روح البیان، ج ۳، ص ۸.

۲. تفسیر روح البیان، ج ۲، ص ۲۶۱.

۳. آل عمران: ۱۳۳.

۴. حديث: ۲۱.

۵. واقعه: ۱۰.



## حریت و آزادمنشی یاران ابی عبدالله

﴿إِنَّ الَّذِينَ قَاتَلُوا إِيمَانَ اللَّهِ﴾<sup>۱</sup> اگر این آیه در حق اصحاب نباشد، پس در حق کیست! اگر اصحاب مصدق اتم این آیه نباشند، چه کسی مصدق اتم این آیه است! «فُل» در اینجا به معنای لفظ نیست، بلکه به معنای «اعتقاد» است. اگر شما به کتب لغت مراجعه کنید، خواهید دید که یکی از معانی بسیار مهم قول، اعتقاد است؛ یعنی گره قلبی به حقایق عالم.

«الَّذِينَ» آنان که «قَاتُلُوا» اعتقادشان این است: «رَبُّنَا» مالک، کلیددار، همه‌کاره، مری و فرمانده ما یک نفر است و آن «الله» است؛ لذا تا روز عاشورا، زیر سلطه پول، مقام، ریاست، شهوت، مادیات و دنیا نرفتند و عجیب اینکه، زن و بچه‌های آنها هم از این حرف‌ها آزاد بودند. در واقع، نه تنها برای آمدن به کربلا جلوی یکی از آنها را نگرفتند، بلکه تشویق هم کردند. به مردهایشان می‌گفتند اگر نروید، قیامت هر دو نفر ما جلوی زهراء<sup>علیها السلام</sup> روسیاه هستیم. زن‌ها و بچه‌های آنها نیز تحت تأثیر حقایق عالم، چهره‌های بسیار فوق العاده و باشخصیتی بودند.

## بزرگ‌منشی و عزت اسرای کربلا

یزید از مأمورین خود پرسید این ۸۴ زن و بچه را که از کربلا تا شام آوردید، چه وضعی داشتند؟ زن و بچه‌ای که آنها را گرسنه و تشنه در بیابان و بدون چادرزدن پیاده می‌کردند و در آفتاب سوزان نگه می‌داشتند. برای خودشان چادر می‌زدند، ولی برای آنها نه! آنها را از داخل شهرها عبور می‌دادند و در برابر تماشاگران نگه می‌داشتند. یزید پرسید که آنان چگونه بودند؟ مطلب دشمن را فارسی تهرانی برای شما معنا کنم؛ بله باید معنا کرد! گفتند: یزید، از کربلا تا شام، حتی بچه‌های دو سه ساله آنها هم محل سگ به ما نگذاشتند! این قدر که اینها آقا و باشخصیت بودند! یک ملت باید از اینها و از بچه‌های سه چهار ساله



آنها درس بگیرند که محل سگ به دشمن نگذارند. آن هم به اسرائیل، آمریکا و دشمنان دیگر، نباید محل سگ بگذارند.

## تعالی عشق و عقیده در سیدالشهدا و یارانش

کسانی که اصحاب را بیینند و بشناسند، باید همان روحیه را پیدا کنند و عزت انسانی و دینی خود را حفظ نمایند. این ۷۲ نفر از طلوع آفتاب تا ساعت چهار بعدازظهر کشته شدند؛ ولی حتی یک درخواست هم از دشمن نکردند. خود ابی عبدالله<sup>ع</sup> هم درخواستی نکردند! می‌گویند که حضرت در گودال، رو به لشکر کردند و گفتند: «إسْأُونِي شَرْيَةً مِنَ الْمَاءِ»،<sup>۱</sup> این مسئله اصلاً ثابت شده نیست. ترجمۀ فارسی مطلبی که ابی عبدالله<sup>ع</sup> در گودال گفتند و عربی آن دو سه خط است، این است که حضرت فرمودند:

گفت الاها ملکا داورا	پادشاهها ذوالکرما یا اورا
در رهت ای شاهد زیبای من	شمع صفت سوخت سرپای من
ای دل و دلدار و دلارای من	ای به رُخت چشم تماشای من
بالله اگر تشنہام آبیم تویی	بحر من و موج و حبابم تویی
تشنه به معراج شهود آمدم	بر لب دریای وجود آمدم

تنها هم نیامده‌ام!

راه تو پویند یتیمان من      کوی تو جوید سر و سامان من  
حالا که قطعه قطعه می‌شود، به خدا می‌گوید:

آینه بشکست و رخ یار ماند	ای عجب این دل شد و دلدار ماند
بدن مرا که در گودال قطعه قطعه کردند، تنها تو از من ماندی. این وضع اهل معرفت است.	
این وضع اهل بینش و دانش، روشن‌بینان عالم، چشم‌داران، جوانمردان و به فرموده امیر المؤمنین <sup>ع</sup> ، این وضع عاشقان است. ما کلمه عاشقان را در اصحاب انبیا و امامان	

۱. منتخب طریحی، ج ۲، ص ۱۳۴؛ ذریعة النجاة، ص ۱۳۵.

## اوج ارزش‌های انسانی در کربلا

نداریم، فقط درباره اصحاب ابی عبدالله علیه السلام است. امیر المؤمنین علیه السلام در جنگ صفين که از کربلا رد می‌شدند، آنجا پیاده شدند و با دست به زمین اشاره کردند و فرمودند: «هذا مصائرُ عُشَّاقِ شُهَدَاءٍ»<sup>۱</sup> این قطعه زمین، محل افتادن عاشقان است.

## کربلا، معراج گاه افلاکیان و ملکوتیان

برادران و خواهرانم، عجیب است! ما کتابی به نام «کامل الزیارات» داریم که تقریباً ۱۱۰۰ سال پیش نوشته شده است. تمام علمای شیعه تا امروز، این کتاب را درست، استوار و صحیح می‌دانند. در این کتاب از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمودند: حسین ما این منطقه شهادت را به معراج ملکوتیان تبدیل کرد؛ یعنی وقتی فرشتگان و عرشیان می‌خواهند به معراج بروند، به زمین کربلا و زیارت او می‌آیند. این عظمت اهل معرفت است.

## آزادگی در سایه کسب معرفت

اگر ما معرفت‌الله، معرفت به این دنیا و معرفت به خودمان نداشته باشیم، ارزش پیدا می‌کنیم؟ مگر جهل و اسارت در مادیات، شکم و شهوت ارزش است؟ آزادی به معنای واقعی، برای این ۷۲ نفر بود که از همه‌چیز آزاد و بسته به پروردگار بودند.

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود ز هرچه رنگ تعلق پذیرد، آزادست  
زیر بار هیچ‌چیز نرفتند و تنها چیزی که می‌گفتند، خدا و اطاعت از او، پیغمبر علیه السلام و امیر المؤمنین علیه السلام و خدمت به خلق خدا بود. آنها می‌گفتند:

دورویه زیر نیش مار خften سه پشتنه روی شاخ مور رفتن  
به کوه بیستون بی رهنمایی شبانه با دو چشم کور رفتن  
زمستان زیر آب سور رفتن میان لرز و تب با جسم پر زخم  
که یک جو زیر بار زور رفتن! به پیش من هزاران بار خوش تر

۱. بحار الانوار (ط - بیروت)، ج ۴۱، ص ۲۹۵.

فریاد می‌زند که حکومت بنی‌امیه، ما را به بیعت می‌خواند. مگر ما با معرفت‌ها می‌توانیم این فشار بنی‌امیه را قبول کنیم؟! ما جان می‌دهیم و به لقاء‌الله می‌رسیم، ولی فشار دشمن را قبول نمی‌کیم. این را قبول نمی‌کنیم که دشمن به ما دیکته کند اگر این‌گونه باشید، کاری با شما نداریم. نهایتش قطعه‌قطعه شدن است؛ پس «یا سُیوفُ خُذِینی»<sup>۱</sup> ای اسلحه‌ها! بیایید و ما را در بر بگیرید.

### معنای کلمه «الله»

«الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ» کسانی که اعتقاد قلبی آنها این است که مالک، رب، مربی، کلیددار و اختیاردار ما تنها یک نفر<sup>۱</sup> که غلط است. از تنگی قافیه ادبیات فارسی، کلمه «الله» را خدا ترجمه کرده‌اند. ترجمة واقعی «الله» که البته نمی‌شد در زیرنویس‌ها بیاورند، این است: ذات جامع تمام صفات کمال و جلال و زیبایی‌های بی‌نهایت.

### ولایت‌مداری و اطاعت مخصوص در اصحاب عاشورا

وقتی من چنین منبعی را شناختم، دیگر گدای کسی نمی‌شوم و زیر بار کسی نمی‌روم. هیچ دشمنی را قبول نمی‌کنم و فرهنگش را نمی‌پذیرم. وقتی من در سایه ذات مُستجمع جمیع صفات کمالیه به سر می‌برم، اصلاً به غیر او احساس نیاز نمی‌کنم؛ لذا نمی‌ترسم و غصه هم نمی‌خورم. اگر چیزی از مالم کم شد، می‌گوییم خدا مهمان‌دار من است. حالا یک شب گفته گوشة سفره بنشین که چلوکباب است، شب دیگر گفته، آن گوشة سفره بنشین که نان و ماست است و یک شب دیگر هم گفته است اینجا بنشین که نان خالی است. من اصلاً کاری به این حرف‌ها ندارم. من با خودش کار دارم، مهمان‌دار من می‌گوید اینجا بنشین، به من چه ربطی دارد! مگر من مالک هستم؟! آنها چون وچرا هم نداشتند.

به خدا قسم که برای خود من شگفت‌آور است! اگر شما از افراد نظامی بپرسید که آیا جنگ نابرابر هفتاد نفر با سی‌هزار نفر معقول است، نظامی‌ها می‌گویند نه. حالا اگر هفتاد

۱. مقدمه کتاب «الموسوعة کلمات الامام الحسین (علیه السلام)».

## اوج ارزش‌های انسانی در کربلا

نفر مقابل سی‌هزار نفر گیر کردیم، چه باید بکنیم؟ می‌گویند آشتی کنید، شرایط را بپذیرید و سربازها را به کشنن ندهید.

امام معصوم، عالیم و حکیم است که در برابر یک جنگ صدرصد نابرابر قرار گرفته است؛ والله! یکی از این ۷۲ نفر به امام نگفت که آقا، این جنگ نابرابر است، یکجوری با اینها کنار بیاییم و برویم. وقتی حضرت شب عاشورا اشاره می‌کردند که شما کشته و مقتول می‌شوید، یکی از آنها نگفت که جنگ نابرابر است، یکجوری مسئله را خاتمه بدھیم که جنگ نشود؛ حتی یک نفرشان هم این را نگفتند. آدم را دیوانه می‌کنند!

## مرگ در نگاه قاسم بن الحسن

بچه سیزده ساله دید که انگشت اشاره حضرت به طرف او نیامد. بلند شد و با گریه گفت: عموماً شما به همه اشاره کردی که کشته می‌شوند، پس من چه؟ اصلاً آدم بهت زده می‌شود! نمی‌گویند جنگ نابرابر است، بلکه می‌گویند چرا نمی‌گویی ما هم قطعه قطعه می‌شویم. آیا اینجا بچه سیزده ساله داریم که جلو بیاید، شما نگاهش کنید و ببینید هیکل و قد و صورتش چقدر است؟ حضرت فرمودند: عموجان! مرگ در مذاق تو چه مزه‌ای می‌دهد؟ اگر فردا تو را سنگباران و تیرباران و قطعه قطعه کنند، برای تو چه مزه‌ای دارد؟ اینها همه راست گو و صدیق بودند. خودنمای بودند، بلکه الله بودند. گفت: عموماً، «أَخْلَى مِنَ الْعَسْلِ»<sup>۱</sup> اگر فردا صبح مرا تکه تکه کنند و الله کشته شوم، برای من شیرین تر از عسل است!

## ریشهٔ ولایت پذیری اصحاب

خیلی عجیب است که حتی یکی از آنها یک ایراد نگرفت! چرا ایراد نگرفتند؟ چون ابی عبدالله<sup>علیہ السلام</sup> را آگاه به همه حقایق، حکیم، عالیم و بصیر می‌دانستند. آگاه بودند که امام در این عالم، ذره‌ای اشتباه ندارد و اگر این ۷۲ نفر را مقابل سی‌هزار گرگ نگه داشته، درست درست است. امام زمان<sup>علیه السلام</sup> وقتی شب عاشورا را تعریف می‌کند. می‌فرمایند: سیدالشهدا<sup>علیہ السلام</sup>

## جلسه ششم / اطاعت در سایه معرفت

به حبیب بن مظاہر فرمودند که راه باز است، بلند شو و برو. زن و بچهات کوفه هستند. با کمال عشق از جا بلند شد و گفت: یا بن رسول الله! بعد از تو، یک پلک به هم زدن بر ما حرام است. قیامت هم نمی توانیم جوابش را بدھیم. من نمی روم. این معرفت است.

گر معرفت دهندت، بفروش کیمیا را

گر کیمیا دهندت، بی معرفت گدایی

یک دویتی وقت مردن گفت افلاطون و مُرد

حیفِ دانا مردن و صد حیف نادان زیستن

## اهمیت معرفت و آگاهی

برادران و خواهرانم! تا لحظه آخر عمرتان به دنبال آگاهی، دانش و معرفت باشید و از کتابهای خوب، جدا زندگی نکنید. این عمر یک بار به ما داده می شود. ساعتبه ساعت قیامت را از ما پر از آگاهی می خواهند. ظرف عمر را با جهل قبول نمی کنند. باید میوه رسیده بمیریم. خدا در قیامت، میوه کال را نمی پذیرد.

## کلام آخر، روضه قاسم بن الحسن علیه السلام

صحابت درباره شخصیت اصحاب ادامه دارد. من دلم می خواهد که با لطف و عنایت خدا و تا روز عاشورا که خدمتتان هستم، ویژگی های خاص آنان را برایتان بیان کنم که ببینید اینها در آگاهی و معرفت و انتقال ارزش ها به خود، چه معجزه ای کردند!

کنار خیمه به عمو گفت: عمو بروم؟ حضرت فرمودند: نه عموجان! گفت: عمو، به من اجازه نمی دهی که بروم؟ فرمودند: نه عزیزم. دل مؤمن برای یتیم آتش می گیرد. سه ساله بود که پدرش شهید شد و ده سال در دامن ابی عبدالله علیه السلام بود. عاشق عمو بود. می گفت: عمو! من طاقت شنیدن صدای غربت تو را ندارم. سیدالشهدا علیه السلام فرمودند: نه عموجان، نمی خواهم بروم. به طرف ابی عبدالله علیه السلام دوید. یتیم است. تا دوید، امام آغوش خود را باز کردند. همه



## اوج ارزش‌های انسانی در کربلا

بزرگان ما نوشتند که این عمو و برادرزاده، در بغل همیگر رفتند و این قدر گریه کردند که هر دو روی زمین افتادند. بلند که شدند، این نوجوان گفت: «عمو بروم؟ حضرت فرمودند: نه عزیز دلم. طاقت نمی‌آورد داغ این بچه را ببیند. این نوجوان در خیمه دوید و به مادرش گفت: مادر، عمو اجازه نمی‌دهد تا من به میدان بروم. زنان آنان چه زنانی و مادران آنان چه مادرانی بودند! مادر گفت: مشکلی نیست عزیز دلم! این دستمال گره خورده را ببر و به عمو بده، فقط آن را باز نکن. ابی عبدالله علیه السلام بیرون خیمه گره را باز کردند و کاغذی را درآوردند. چشم مبارک حضرت به خط امام مجتبی علیه السلام افتاد که نوشتند بودند: حسین جان! جلوی بچه من را نگیر.

«اللَّهُمَّ اغْفِرْ لَنَا وَ لِوَالِدَيْنَا وَ لِوَالِدَيِنَا وَ لِمَنْ وَحَبَ لَهُ حَقُّ عَلَيْنَا اللَّهُمَّ أَهْلِكْ أَعْدَائِنَا  
اِيْدِ وَ اِنْصُرْ قَاعِدَنَا وَ اخْبَطْ اَمَامَ زَمَانِنَا وَ اجْعَلْ عَاقِبَةً اَمْرَنَا خَيْرًا».



جلسه، هفتم

بازیگرین کوهر

دیای آفسنش



## دین از منظر قرآن

دین، بالارزش‌ترین و سودمندترین گوهر دریای آفرینش است. دین هم فقط یک دین است، لذا در قرآن مجید کلمه دین مفرد آمده است. در هیچ سوره‌ای، لغت ادیان نداریم؛ چنان‌که کلمه نور هم در قرآن مفرد آمده است و کلمه انوار نداریم. اصلاً چند نور در عالم نداریم، بلکه یک نور است که شدت و ضعف دارد.

### مراقب نور و هستی

یک نور، خداوند است که نور بی‌نهایت است. امیرالمؤمنین ﷺ در دعای کمیل بیان می‌کنند: «يا نُورٌ يا قُدُوسٌ» یعنی ذات، نور است و این نور هم بی‌نهایت است که برای ما قابل‌درک و قابل‌حس نیست.

یک نور هم نور خورشید است. یک نور هم نور ستارگان است. یک نور هم نور همین لامپ‌هایی است که به کارخانه وصل می‌شود و نور می‌گیرد. یک نور هم نور سر کبریت است. همه اینها نور هستند. یک نور است، ولی شدت و ضعف دارد.

### تجلى دین در هستی و مخلوقات

دین هم که خودش یک نوع نور است، یک دین است و آن هم دین‌الله است. این دین به‌شکلی در فرشتگان جلوه دارد، به‌شکلی در آفرینش و به‌شکلی هم در انسان که شکل



## اوج ارزش‌های انسانی در کربلا

تشريعی است؛ یعنی به شکل حلال و حرام و مسائل اعتقادی و اخلاقی است. این دین به صورت تکوینی در همهٔ عالم وجود دارد و به صورت تشريعی در انسان تجلی می‌کند.

### انبیای الهی، مبلغ یک دین واحد

دین آدم ﷺ و دین رسول خدا ﷺ، یعنی دین ۱۲۴ هزار پیغمبر، همان دین الله بوده است. در قرآن می‌خوانیم: «ما کانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا وَ لَا نَصَارَائِيًّا»<sup>۱</sup> فرهنگ ابراهیم ﷺ، نه فرهنگ یهودیت بود و نه فرهنگ نصرانیت. خود موسی ﷺ هم یهودی نبود و مسیح ﷺ هم نصرانی نبود. تمام انبیای الهی، متدين به دین الله بودند که وقتی نیاز انسان روزگار به روزگار بیشتر می‌شد، قوانین الهی و مسائل تشريعی هم بیشتر می‌شد تا نوبت ابلاغ دین به پیغمبر ﷺ رسید.

### امامت، میوهٔ درخت دین

پیغمبر اکرم ﷺ ۲۳ سال دین الله گستردگی شده را برابر با نیازهای مردم تا قیامت ابلاغ کردند. درخت دین یک میوه به نام «امامت» بعد از پیغمبر ﷺ می‌خواست و به تعبیر دیگر، ولایت یا خلافت بعد از پیغمبر ﷺ. آن هم کسی باید انتخاب می‌شد که روح، عقل، فطرت، قلب، ایمان، اعتقاد و اخلاقش هموزن پیغمبر ﷺ باشد. خدا امیر المؤمنین ﷺ را به پیغمبر ﷺ معرفی کرد و انتخاب او مطلقاً کار پیغمبر ﷺ نبود.

### نصب امام توسط خداوند

پیغمبر ﷺ بی‌پول و بی‌بار بودند و توان ظاهری ایشان کم بود. رئیس یک قبیلهٔ بزرگ عرب به مدینه آمد و به حضرت گفت که پول و نیروی تمام مسلح در اختیارت می‌گذارم تا یک مرتبه رشد کنی و به قول ما، دنیا را بگیری؛ اما یک شرط دارد. قول کتبی و امضا هم



نمی خواهم، چون همه وجود تو راستی است. فقط به من قول بده که بعد از خودت، من جانشین تو شوم. حضرت فرمودند: جانشینی من، دست من نیست. پول و نیروی تو را نمی خواهم، چون من نمی توانم در کار خدا دخالت کنم.

### عظمت شخصیت پیامبر در گرو اطاعت از پروردگار

تمام عظمت پیغمبر ﷺ در اطاعت‌اش از پروردگار بود. حالا می‌خواهی میلیون‌ها دینار پول یا چندصدهزار نیروی مسلح به من بدھی، اصلاً نمی‌ارزد که به‌خاطر آن، در کار خدا دخالت کنم. اگر آدم این درک را داشته باشد، خیلی کم به حرام گرفتار می‌شود یا اصلاً گرفتار نمی‌شود. آیا می‌ارزد که من در همه عمرم، پنج دقیقه زنا کنم؟ نه، نمی‌ارزد؛ چون این مخالفت با پروردگار است. آیا می‌ارزد که اگر راه برای من باز شد، میلیاردها تومان اختلاس کنم؟ نه، اصلاً نمی‌ارزد. آیا می‌ارزد که من غاصب، رباخور و ستمکار شوم؟ اصلاً نمی‌ارزد.

### سوگند خوردن در احادیث و سیره

اگر شما به من بفرمایید که از کجا می‌گویی نمی‌ارزد، این بیان امیرالمؤمنین علیه السلام را برایتان خواهیم گفت که قبل از سید رضی، دیگران هم آن را نقل کرده‌اند. سید رضی گردآورنده «نهج‌البلاغه»، این بیان را در این کتاب شریف آورده است. امیرالمؤمنین علیه السلام که در عمر ۶۳ ساله خویش، حتی ده قسم جلاله ندارند، اینجا قسم می‌خورند. ائمه ما کاملاً از قسم جلاله فراری بودند و زیر بار آن نمی‌رفتند.

خانمی به امام باقر علیه السلام گفت: شما بر پایه آن معامله‌ای که شده است، چهارهزار دینار مرا خورده‌ای. امام علیه السلام فرمودند: من چهارهزار دینار را به تو داده‌ام. زن گفت که نه، نداده‌ای. زن به قاضی مدینه شکایت کرد. قاضی امام باقر علیه السلام را در دادگاه خواست. امام هم تشریف آوردند. قاضی گفت: آقا، این خانم از شما شکایت دارد و مدعی چهارهزار دینار است. حضرت فرمودند: من پول را به او داده‌ام. قاضی گفت: یا بن رسول الله، آیا شاهدی دارید؟ حضرت فرمودند: نه،

## اوج ارزش‌های انسانی در کربلا

شاهد نگرفتم، قاضی گفت: طبق قانون اسلام، باید پول را بپردازید یا به وَاللهِ قسم بخورید که پرداخته‌ام تا من پرونده را بیندم. امام علیؑ فرمودند: نه، من قسم نمی‌خورم. بعد به امام صادق علیؑ فرمودند که از خانه پول بیاور و به این خانم بده. به این ترتیب پرونده بسته شد.

امام صادق علیؑ در کوچه به پدر بزرگوارشان فرمودند: بابا، قسم که شرعی و جزء اصول دادگاه است، چرا قسم نخوردید؟ امام باقر علیؑ فرمودند: پسرم، کلمه الله فوق همه این هستی است که من بخواهم به چهارهزار دینار بفروشم! نه، من قسم نخوردم. چهارهزار دینار را دادم که قسم نخورم. الان که قسم مانند رودخانه، در دهان همه مرد و زن است. ائمه کم قسم می‌خورند و فقط جایی که بسیار بسیار نیاز بود، این کار را می‌کردند.

## تقوا و پارسايی امير المؤمنين علیه السلام

امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرمایند: «وَاللهِ لَأَنْ أَيْتَ عَلَى حَسَكِ السَّعْدَانِ مُسَهَّدًا»<sup>۱</sup> به خدا قسم! اگر از سر شب تا صبح، بدن مرا بی‌لباس روی تیغ تیز سعدان (یک تیغ تیز بیابان‌های عربی) بخوابانند، در حالی که سنگینی بدن من تیغ را نمی‌شکند، بلکه در بدنم فرو می‌رود و مرا هم در این حال بیدار نگه دارند؛ یعنی بالاترین شکنجه را به من بدھند و نگذارند که حتی چرت بزنم، «وَأَجَرَ فِي الْأَغْلَالِ مُصَدَّدًا» صبح هم تمام بدنم را زنجیر کنند و روی این بیابان‌ها و تیغ‌ها و سنگ‌های خارها بکشنند. «أَحَبُّ إِلَيِّ» پیش من محبوب‌تر و دوست‌داشتنی‌تر است از این که «مِنْ أَنْ أَلْقَى اللَّهَ وَرَسُولَهُ» روز قیامت مرا با خدا و پیغمبر علیه السلام روبرو کنند و آنها به من بگویند که علی، دادگاه داری! «يَوْمَ الْقِيَامَةِ ظَالِمًا لِعَضِ الْعِبَادِ وَ غَاصِبًا لِشَيْءٍ مِنَ الْحُطَامِ» اندازه یک پر کاه مال مردم را برده‌ای یا به یک نفر بهناحق، تلنگر زده‌ای. این نمی‌ارزد! این که مرا روی تیغ تیز تا صبح بخوابانند و صبح هم به زنجیر بینند و تا غروب بکشنند، می‌ارزد به اینکه به‌اندازه یک پر کاه، مال ملت را به غصب ببرم یا به کسی تلنگری بهناحق بزنم. این اصلاً نمی‌ارزد!



۱. بحار الانوار (ط-بیروت)، ج ۴۱، ص ۱۶۲.

## پرهیز و بی نیازی از گناه

من یک سؤال از شما برادران و خواهران دارم. اول هم از خودم می پرسم و به خودم می گویم. خداوند ما را نیازمند به خورشید، ماه، ستاره، آسمان، هوا، اقیانوس، جویبار، درخت، میوه، کشت و زرع و نیازمند به همدیگر آفریده است. ما همه طرفه نیازمند هستیم. آیا در این خلقت، ما را نیازمند به گناه هم آفریده است؟ خود پروردگار در قرآن مجید می فرماید: نه، شما بندگان من به هیچ گناهی نیاز ندارید. من چه نیازی به دروغ گفتن دارم؟ اگر دروغ بگویم، غیبت کنم یا تهمت بزنم، از زندگی ام کم می شود. من چه نیازی به زنا، ربا، چشم چرانی و ظلم دارم؟ چه نیازی به گناه دارم؟ مگر انبیا که گناه نمی کردند، چیزی در زندگی کم داشتند؟ مگر اولیای الهی که گناه نمی کردند، چیزی کم داشتند؟ خیلی هم خوش زندگی می کردند.

## شیرینی زندگی در ترک گناهان

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند که زندگی عیسی بن مریم علیه السلام روی زمین بود. چراغ شب او ماه بود. خوشمزه ترین خوارکش، علف سیز بیابان بود. برای پوشاندن بدنش هم فقط یک پیراهن نداشت. خانه دیواردار و سقفدار او هم غارهای شهر ناصریه بود. آیا بد زندگی کرد؟ من می گویم بد زندگی کرد؛ اما اگر از خود مسیح علیه السلام پرسی که چطور زندگی کردی، می گوید که چون زندگی من هیچ آسودگی نداشت، خوش ترین زندگی را داشتم.

## آرامش زندگی، در گرو کسب مقام تسلیم و رضا

فلسفه، عرفا و کسانی که در رشتۀ کلام کار کرده اند، این مطلب را ثابت کرده اند و من هم اینها را خوانده ام؛ قرآن و روایات هم بیان کرده اند که احدی از موجودات عالم، عزیزالوجودتر و شریفتر از پیغمبر عظیم الشأن اسلام نبوده است. یک روز پیغمبر علیه السلام که عاشق نماز جماعت بودند، برای نماز نیامدند. تمام صفات بسته شده بود. به یکی گفتند که برو و بین پیغمبر علیه السلام خانه هستند یا نه. در خانه آن حضرت در مسجد باز می شد. آن شخص در زد یکی آمد و در را باز کرد. گفت: پیغمبر علیه السلام را می خواهم. جواب شنید که پیامبر علیه السلام در اتاق هستند. گفت که می توانم پیش ایشان بیایم؟ گفت: بله. آمد و سلام کرد. گفت: آقا، صفات

## اوج ارزش‌های انسانی در کربلا

بسته شده‌اند؛ نمی‌آید؟ حضرت فرمودند که نه. پرسید: چرا؟! پیامبر ﷺ فرمودند: سه شبانه‌روز است که غیر از آب، چیزی گیرم نیامده است؛ اصلاً زانوانم توان ندارد که بلند شوم. حالا به ایشان بگو که یا رسول الله، حالتان چطور است؟ ایشان همیشه دو جواب می‌دادند: «الْحَمْدُ لِلّهِ عَلَىٰ كُلِّ حَالٍ» و «الْحَمْدُ لِلّهِ عَلَىٰ كُلِّ نِعْمَةٍ»؛ یعنی ایشان در ۶۳ سال عمر، حتی یک نفس بودار و گلایه‌آمیز در پیشگاه خدا نکشیدند. شما کنار گودال برو و به ابی عبدالله علیه السلام بگو که آقا، حالتان چطور است؟ ایشان جوابت را می‌دهند. جواب ایشان هم جواب عشق است.

از صدای سخن عشق ندیدم خوش‌تر      یادگاری که در این گندبد دوار بماند

آقا، حالتان چطور است؟ می‌فرمایند: «إِلَهِي رِضاً بِرِضاَكَ، تَسْلِيمًا لِأَمْرِكَ، صَبْرًا عَلَىٰ فَضَائِكَ»، یا رب لَا معبد سواک<sup>۱</sup>. اگر بعد از من، زن و بچه‌ام می‌خواهند دچار اسارت و مشکل شوند، پناهگاه دارند، «یا غیاث المُسْتَغْشَیْن». حال حضرت، این حال است. چند نفر و چه مقدار از این هشت‌میلیارد جمعیت، این حال را دارند؟ چقدر خوب است که آدم همیشه از خدا راضی باشد، از خدا لذت ببرد و یکف کند.

ابوذر تبعید شد. دولت ظالم خائن دزد اختلاس‌چی، او را تبعید کرد. اینهایی که من گفتم، کتب اهل سنت هم نوشتند؛ لذا وحشت نکنید! دزدی، اختلاس و بردن بیت‌المال در آن حکومتی که ابوذر را تبعید کرد، زیاد بود. بخوربخور عجیبی بود. علت تبعید ابوذر هم این بود که نهی از منکر می‌کرد و می‌گفت این پول‌ها حق همه مردم است. این پول‌ها حق ایتام، مساکین، فقرا و آنهایی است که خدمت می‌کنند. حکومت او را تحمل نکرد و به بیابان ربده تبعیدش کردند. من سر قبر ابوذر رفته‌ام. بد بیابانی است! الان هم آبادی و آب در حد لازم ندارد. یک سبزی در آن بیابان درنمی‌آید. چهل فرسخ تا مدینه فاصله دارد. من یک روز در مدینه ماشین گرفتم و سر قبر او رفتم. قبر پسرش هم بغل خود اوست. حالا به او بگو حالت چطور است؟

لحظات آخر عمرش بود. به دخترش گفت: دخترم، من کاملاً گرسنه و تشنه هستم. تو جوان هستی و طاقت داری. بگرد و ببین چیزی که قابل خوردن باشد، پیدا می‌کنی. دختر چهار



طرف بیابان را گشت، آمد و گفت: بابا، نه آب پیدا می‌شود و نه چیزی برای خوردن! ابوذر گفت: دخترم، پیغمبر ﷺ این لحظه را به من خبر داده بودند که تو در گرسنگی، تشنگی و غربت می‌میری. محبوبم به من خبر داده است. این لحظه برای ابوذر، لذت فوق العاده‌ای داشت و حالش منقلب شد. دختر کنار سرش نشست. یک دفعه دید که پدرش با حالت نرم و عاشقانه‌ای شروع به صحبت کرد: «علیه السَّلَامُ، الیه السَّلَامُ، بِهِ السَّلَامُ، هُوَ السَّلَامُ، مِنْهُ السَّلَامُ». دختر گفت: بابا! هیچ کس اینجا نیست. به چه کسی سلام می‌کنی؟! ابوذر پاسخ داد: عزیز دلم، ملک الموت آمده و می‌گوید که ای ابوذر، خدا به من فرموده قبل از گرفتن جانت، سلام خدا را به تو برسانم. من جواب سلام خدا را می‌دهم.

حال اگر بپرسی که ابوذر، حالت چطور است؟ می‌گوید عالی! اکنون به یک تریلیارد بگو حالت چطور است؛ می‌گوید کرونا مگر حالی گذاشته است! کارخانه مدام تعطیل می‌شود و اجناس مرا نمی‌خرند. باید به این شخص گفت که شصت سال خورده‌ای و استفاده کرده‌ای. حالا یک بار هم در این مشکلاتی که خودت می‌گویی، بگو الحمد لله! برای شما پولدارها، ثروتمندان و کسانی که در دولتها حقوق‌های نجومی خورده‌اید، اینها مشکلی نیست؛ اما برای یک بار هم که شده و به‌خاطر خدا، وقتی به تو می‌گویند حالت چطور است، نرم بگو **«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»**.<sup>۱</sup>

## شأن امير المؤمنين ع و امام معصوم

درخت دین یک میوه می‌خواهد. خدا به پیغمبر ﷺ فرموده میوه این درخت که آن را کامل می‌کند، علی بن ابی طالب ع است؛ چون همه ارزش‌هایی که در تو وجود دارد، در او هم هست. لذا پیغمبر ﷺ به امیر المؤمنین ع می‌فرمودند: «لَحْمُكَ مِنْ لَحْمِي وَ دَمُكَ مِنْ دَمِي وَ رُوحُكَ مِنْ رُوحِي».<sup>۲</sup> او را معرفی کن که تمام مسائل دین من به وجود علی ع

کامل شود و این درخت میوه بگیرد.

۱. فاتحه: ۲.

۲. إقبال الأعمال، ص ۲۹۶.

## دین‌الله، بالاترین ارزش در عالم

پیغمبر ﷺ حضرت علیؑ را معرفی کردند. آیه نازل شد: «أَيُّوْمٌ أَكْمَلْتُ لِكُمْ دِينَكُمْ»<sup>۱</sup> دین مفرد است، خدا ادیان ندارد؛ «وَ أَتَمْمَتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيَتُ لِكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» کلمه دین دو بار در آیه آمده است. خدا یک دین بیشتر ندارد و آن دین‌الله است. این دین هم مرکب از اعتقادات پاک و درست، اخلاق حسن و عمل صالح است. حالا این دین چقدر می‌ارزد؟ بالاترین ارزش در عالم، برای دین است. این یک مطلب؛ اما مطلب دیگر این که، با منفعت‌ترین سرمایه در این عالم، دین‌الله است.

## اقسام اعمال و عبادات در اسلام

من یک نمونه برایتان بگویم؛ اسلام یک سلسله مسائل را مباح می‌داند، یک سلسله برنامه‌ها را حرام می‌داند که برای ما ضرر دارد، یک سلسله برنامه‌ها را واجب می‌داند و یک سلسله مسائل را هم مستحب می‌شمارد؛ یعنی اگر دلت می‌خواهد، انجام بده و اگر دلت نمی‌خواهد، انجام نده. مستحب است، یعنی خوب است، ولی واجب نیست که اگر انجام ندهی، عذاب داشته باشد. اگر واجبات را ترک کنی، خیلی از دستت رفته است. این قدر منفعت از دستت رفته که حساب ندارد؛ اما اگر مستحب را انجام ندادی، قیامت جلویت را نمی‌گیرند که چرا انجام ندادی. اگر دلت خواست، انجام بده.

## فضیلت و کیفیت نماز شب

یک مستحب در دین خدا، نماز شب است. پنج تا دو رکعت و یک یک رکعت است که روی هم، یازده رکعت می‌شود. پنج تا دو رکعت، مثل نماز صبح است و آن یک رکعت هم، سه **﴿فُلَنْ هُوَ اللَّهُ﴾**<sup>۲</sup> یک **﴿فُلَنْ أَنْجُوْذِرَبْ الْقَلْقِ﴾**<sup>۳</sup> و یک **﴿فُلَنْ أَنْجُوْذِرَبْ النَّاس﴾**<sup>۴</sup> است. یک قنوت هم به

۱. مائدہ: ۳.
۲. توحید: ۱.
۳. فلق: ۱.
۴. ناس: ۱.

فارسی بگو و هرچه دلت می‌خواهد، بیان کن. در بالاترین جهت عربی قنوت، هفت مرتبه بگو:  
«هَذَا مَقَامُ الْعَائِدِ إِلَكَ مِنَ النَّارِ»<sup>۱</sup> خدایا! من در این سحر و وقت شب و خلوت، از دوزخ به تو پناه می‌برم. اگر دلت خواست، می‌توانی این را بگویی. نماز شب مستحب است و واجب نیست. قرآن که کلام‌الله است، درباره انجام این مستحب در دین اسلام می‌فرماید: ﴿فَلَا تَعْلَمُنَفْسُ مَا أَخْفَى لَهُ مِنْ قُرْةٍ أَعْيُنٍ﴾<sup>۲</sup> حتی به یک پیغمبر، امام، ولی‌الله، فرشته، جبرائیل، میکائیل و احدی در این عالم خبر نداده‌ام پاداشی که برای این نماز شب‌خوان گذاشت‌هایم، چیست! این پاداش برای عمل مستحب است. برای انجام عمل واجب، مثل نماز واجب، روزه واجب، حج واجب، انفاق واجب، خمس واجب، صدقه واجب، خدمت واجب، حق پدر و مادر، حق همسر، حق اولاد، حق شوهر، حق کشور و حق ملت که واجب هستند، خدا چه پاداشی به انسان خواهد داد! پاداش عمل واجب با این عمل مستحبی که قرآن می‌گوید، قابل مقایسه نیست.

### عمل صالح، مهم‌ترین سرمایه انسان

دین بالاترین و مفیدترین گوهر دریای خلقت است. حالا با این مطالبی که امروز شنیدید، لطف بفرمایید و بگویید که بی‌دین چقدر در این عالم و در دنیا و آخرت ضرر کرده است. فکر کنید خودتان که دین‌دار هستید، چقدر تا حالا گیرستان آمده است. از وقتی شما آقایان پانزده سالستان و شما خانم‌ها نه سالستان یا به فتوای برخی از مراجع بزرگ، سیزده سالستان تمام شده و وارد تکلیف شده‌اید (عده‌ای از فقهای شیعه دلیل می‌آورند که وقتی دختر نه سالش تمام شد، به تکلیف می‌رسد و عده دیگری هم دلیل می‌آورند و می‌گویند که وقتی سیزده سالش تمام شد، مکلف می‌شود). حالا هرکسی از مرجع خودش، تقلید و طبق نظر او عمل می‌کند، حساب کنید از اول تکلیف تا الان، این نمازهای واجبی که خوانده‌اید، روزه‌هایی که گرفته‌اید، حجّی که رفته‌اید و کارهای خیر و حق‌های واجبی که ادا کرده‌اید، چقدر خزانه عمر شما را از سرمایه پر کرده است. این مطلب را می‌توانید ارزیابی کنید؟

۱. من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۴۸۹.

۲. سجده: ۱۷.



## ثواب نماز جماعت

شما امشب به یک مسجد در محله خودتان می‌روید، یک عالیم واجد شرایط در محراب می‌ایستد و شما هم اقتدا می‌کنید. فرض کنید شش نفر مرد و چهار نفر خانم اقتدا می‌کنید که با امام جماعت، یازده نفر می‌شوید. مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی کتابی به نام «جامع أحادیث الشیعه» دارد که در پنجاه جلد هفتتصدصفحه‌ای چاپ می‌شود. پنجاه جلد یعنی ۳۵ هزار صفحه که البته آقای بروجردی هم، راحت قلم روی کاغذ نمی‌برد. تا چیزی برای ایشان مسلم و یقینی و درست نبود، آن را نمی‌نوشت. ایشان از قول معصوم نوشه که نماز جماعت مستحب است، ولی اصل نماز واجب است. نماز به صورت فرادا واجب است، اما به جماعت مستحب است. پیغمبر ﷺ می‌فرمایند که اگر نمازی به جماعت خوانده شود، چنانچه کل درختان عالم قلم و تمام دریاها مُركب شوند و جن و انس هم نویسنده باشند، نوشتن ثواب این نماز جماعت، تمام نمی‌شود! قلمها و مُركبها تمام می‌شود، ولی نوشتن ثواب این نماز تمام نمی‌شود. این سود دین است.

امام صادق علیه السلام و امام کاظم علیه السلام سفارش عجیبی دارند که در «أصول کافی» آمده است: «**تَفَقَّهُوا فِي دِينِ**<sup>۱</sup> **دِينِ** را بشناسید. من امروز گوشه‌ای از آن را گفتم و با هم شناختیم. دین، قرآن و روایات است. بشناسید و ببینید که دین چه سودی در این عالم و عالم بعد دارد.

## جایگاه رفیع نماز در قیام عاشورا

نماز جماعت مستحب است. روز عاشورا، سی هزار نیروی مسلح آمده به جنگ، پنجاه نفر را کشتند. تعدادی از نفرات هم، تک‌تک کشته شدند. چهارده پانزده نفر بیشتر نمانده بودند. ابوثمامه صیداوی پیش ابی عبدالله علیه السلام آمد و گفت: حسین جان، ظهر است. ما یک نماز بیشتر نمی‌توانیم بخوانیم. این نماز را به جماعت بخوانیم؟ شما جلو بایستید و ما ده‌دوازده

۱. کافی، ج ۱، ص ۳؛ این روایت در «بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۱۴» نیز به این شکل آمده است: «**تَفَقَّهُوا فِي دِينِ اللَّهِ**».



نفر هم اقتدا کنیم. نماز جماعت مستحب است، ولی عاشقان خدا از مستحب هم فراری نیستند. نمی‌گویند حالا جنگ است، شلوغ است، تشنه و گرسنه هستیم، تیرباران است؛ حالا وقت نماز جماعت است؟! امام حسین<sup>ع</sup> فرمودند: «جَعَلَكَ اللَّهُ مِنَ الْمُصَلَّيْنَ»<sup>۱</sup> خداوند تو را در قیامت، از نمازگزاران قرار بدهد. این قدر نماز مهم است! حضرت نفرمودند که تو را با من محسور کند، بلکه فرمودند «جَعَلَكَ اللَّهُ مِنَ الْمُصَلَّيْنَ». عمر سعد فرمان تیرباران داد و گفت که وقتی این دهدازده نفر به نماز می‌ایستند، چهارهزار نفر، آنها را تیرباران کنند تا قطعه قطعه شوند و ماجرا تمام شود.

یاران امام می‌خواهند صفات بینند. دشمن هم روبه‌رو و در بیست قدمی آنهاست. دو نفر از آنها از صفات درآمدند. صفات هم به صورت طولی بود و عرضی نبود؛ یعنی این دهدازده نفر پشت‌سرهم ایستادند. دو نفر از صفات درآمدند: سعید بن عبدالله حنفی و زهیر بن قین بخلی. آنها گفتند: حسین جان، اگر ما زنده ماندیم، نماز ظهرمان را می‌خوانیم. اگر هم زنده نماندیم، رفته‌ایم و شهید شده‌ایم. ما دو نفر بغل بغل جلوی شما می‌ایستیم تا شما نمازتان را راحت بخوانید. نماز میدان جنگ، دو رکعت است. این قدر تیر آمد که وقتی این دو نفر خودشان را سپر کردند، سعید در رکعت اول به شهادت رسید. زهیر بسیار قوی بود و تا جایی که توانست، سپریدن خودش را رها نکرد. امام سلام دادند. زهیر نفس‌های آخرش بود که حضرت سر او را به دامن گرفتند. چشمش را باز کرد و نگاه عاشقانه‌ای به ابی عبدالله<sup>ع</sup> انداد و گفت: «أَرْضَيْتَ مِنِّي» حسین جان، از من راضی شدی؟ بعد جان داد.

### کلام آخر؛ روضه ششم‌ماهه کربلا

امیرالمؤمنین<sup>ع</sup> می‌فرمایند: از دین خود مراقبت کنید. خانم‌ها و کسانی که سن آنها یک مقدار زیادتر است، می‌دانند؛ دکترها هم می‌گویند که بچه وقتی ششم‌ماهه شد، می‌توانید به او آب بدهید. ما دیده بودیم که وقتی مادران می‌خواستند بچه ششم‌ماهه را آب بدهند،

۱. بحار الانوار (ط-بیروت)، ج ۴۵، ص ۲۱.

## اوج ارزش‌های انسانی در کربلا

چون بچه نمی‌تواند لیوان را به دهان بگیرد، آنها یک پنبه تمیز را در نعلبکی که اندکی آب در آن بود، می‌گذاشتند و روی لب بچه می‌مالیدند.

ای مردم کوفه! این بچه چقدر آب می‌خواست؟! آیا آب در اختیاراتان نبود؟ شریعه فرات این قدر پُرآب است که بلم در آن حرکت می‌کند. به چه دلیل از آب دریغ کردید؟! اگر هم یک ظرف کوچک گلی آب به ابی عبدالله<sup>ع</sup> می‌دادید، ایشان نمی‌توانستند که این ظرف را روی لب بچه بگذارند؛ باید انگشتشان را در آب می‌کردند و به لب‌های بچه می‌مالیدند. چرا نوشته‌اند: «فَدُبِحَ الْطَّفْلُ مِنَ الْأَذْنِ إِلَى الْأَذْنِ»<sup>۱</sup>، معلوم می‌شود که به گلو تیر نزده‌اند. امام بچه را که بلند کردند، سر این بچه از بی‌شیری و تشنگی، روی شانه ابی عبدالله<sup>ع</sup> افتاده بود. روبروی حرم‌له بود که نشانه گرفت. این قدر این کار به سرعت انجام گرفت که وقتی نگاه ابی عبدالله<sup>ع</sup> به لشکر بود و در حال صحبت بودند، دیدند بچه بال بال می‌زند. من این مطلب را در چهارینج کتاب از شیعه و سنی دیده‌ام. فکر می‌کنید ابی عبدالله<sup>ع</sup> وقتی حس کردند بچه بال بال می‌زند و برگشتند، چه دیدند؟ ایشان دیدند سر بچه روی زمین افتاده است و از گلو خون می‌پاشد.

حضرت صدا زدن: خدایا! این مردم به کوچک و بزرگ من رحم نکردند.

«اللَّهُمَّ اغْفِرْ لَنَا وَ لِوَالِدَيْنَا، اللَّهُمَّ اشْفِ مَرْضَانَا، اللَّهُمَّ أَهْلِكْ أَعْدَائِنَا، سَلِّمْ دِينَنَا وَ دُنْيَانَا، اللَّهُمَّ بِحَقِّ الْحُسْنَى وَ اجْعَلْ عَاقِبَةَ أَمْرِنَا خَيْرًا».



جلسہ هشتم

نقش و کارکرد دین



# اهداف و ابعاد دین

سه آیه در رابطه با دین قرائت می‌کنم که کلمه دین در آنها، مفرد ذکر شده است و ادیان نیست. حضرت حق، فقط از باب رحمت، لطف، احسان و محبت به بندگانش و برای اینکه در دنیا، زندگی پاک و سالمی داشته باشند و در آخرت، غرق در نعمت ابدی باشند، به تناسب ظرفیت آنها، یک سلسله مسائل اعتقادی، اخلاقی و عملی را از زمان آدم علیه السلام نظام داد که نام آن «دین» است. خدا دین را فرستاده تا بندگانش دنیای پاک و سالم و آخرت آبادی داشته باشند.

من نکردم خلق تا سودی کنم      بلکه تا بر بندگان جودی کنم

## اجزای دین

### الف) اعتقادات

بالاترین جودی که به بندگانش کرده، همین ارائه دین است که اعتقادات آن، مثل خداباوری، قیامتباوری، پیغمبربادری و باور به کتاب آسمانی، مربوط به قلب است.

### ب) اخلاق

اخلاق آن هم به تعبیر قرآن مجید، مربوط به نفس است. ما همه دارای نفس هستیم، ولی حقیقت نفس برای احدهی معلوم نیست.



### حسنات اخلاقی

خیلی از مسائل ما در ارتباط با نفس است؛ مثل حیات، مرگ، تحولات و تغییرات درونی ما. در حقیقت، این نفس، شجره طبیّه الهی برای مسائل اخلاقی است: مهربانی، فروتنی، خاکساری، سخاوت، کرامت، صداقت، توجه به همنوع و فضای باز برای نظر (ضد تنگ‌نظری است). اسم این مجموعهٔ حالات در روایات ما، «حسنات اخلاقی» است.

### ج) عمل و عبادات

بخش سوم دین، مربوط به هفت عضو رئیسهٔ بدن است: چشم، گوش، زبان، دست، پا، شکم و شهوت. پروردگار عالم برای این هفت عضوی که بدن ما را تشکیل داده است و برای مجموعهٔ اعضا و جواح و لشکری که این بدن در درون ما دارد، مثل معده، روده، مری، نای، کلیه، شش و جگر سیاه که پالایشگاه عظیم بدن است، سلسلهٔ وظایفی مقرر کرده که انجام آن وظایف، عبادت است.

### تفکر در آفرینش، به عنوان یک عبادت

مثلاً شما یک جا نشسته‌اید و درختان، باغ، خورشید، ماه و ستارگان را می‌بینید و در این دیدن، با یک فرصت خیلی کم، خدا را می‌بایید. سعدی می‌گوید:

برگ درختان سبز در نظر هوشیار      هر ورقش دفتری است، معرفت کردگار

### خداشناسی از راه تفکر در جلوه‌های آفرینش

شخص هوشیار به برگ نگاه می‌کند و از خود می‌پرسد کارگاه رنگرزی در این عالم کجاست که تمام برگ‌ها را لباس سبز پوشانده؟ پروردگار عالم چگونه از ترکیب نور و هوا و آب و خاک، این‌همه رنگ را تولید می‌کند و به موجوداتی که رنگ دارند، انتقال می‌دهد! این برای چشم، عبادت است؛ یعنی همین که آدم خدا را از یک برگ بیابد و یقین کند که کل موجودات زیبای زمین، یک رنگرز دارند و آن رنگرز هم، عالم، حکیم، قادر، رحیم و محسن است. اگر کار او نیست، پس کار کیست؟! بالاخره یک نفر در این عالم، رنگرزی می‌کند. او کیست؟



## فطرت خداجوی انسان

اگر کسی بگوید کار خدا نیست، باید بگوید کار کیست؛ اما جوابی ندارد که بدهد. چون نمی‌تواند هیچ کس را در ذهنش پیدا کند که رنگرزی جهان، کار او باشد. پروردگار در قرآن می‌فرماید که هیچ شکی در وجود خدا نیست: **﴿أَفِي اللَّهِ شَكْ فَاطِرُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾**<sup>۱</sup> خدا در مورد کسی که می‌گوید عالم خدا ندارد، می‌فرماید این شخص نمی‌تواند در باطن خودش بگوید که این عالم خدا ندارد؛ بلکه او با زبانش دروغ می‌گوید و خود او هم اصلاً نمی‌تواند این حرف بی‌ربط خودش را باور کند. او قانع نمی‌شود که بگوید این عالم، کارگردان و صاحب و مالک و رنگرز ندارد. این مطلب را با زبانش می‌گوید، ولی باطنش در این زمینه با زبانش یکی نیست. هرچه به باطن فشار بیاورد که عالم خدا ندارد، باطن قبول نمی‌کند. خودمان هم می‌توانیم باطن خودمان را امتحان کنیم. **﴿فَطَرَ اللَّهُ الَّذِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا الْأَيْمَانَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الَّذِينُ الْقَيْمَرُ﴾**<sup>۲</sup> من بافت درون مردم را جهت‌دار و به طرف خودم خلق کردم که نمی‌توان این جهت را به طرف بت برگرداند.

مسئله این قدر دقیق است که خدا به پیغمبر ﷺ می‌فرماید: از این مردم مکه که ۳۶۰ بت در خانه من آویخته‌اند و قبایل عرب که مقابل این بت‌ها سجده می‌کنند، پول می‌گذارند، شتر و گاو و گوسفند می‌آورند و نذری می‌دهند، بپرس و به آنها بگو: **﴿مَنْ حَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ﴾**<sup>۳</sup> آفریننده این مجموعه عوالم بالا و زمین کیست؟ یک نفر از آنها، اسم یکی از این ۳۶۰ بت را نمی‌آورد. حالا چه جوابی به تو می‌دهند؟ «لَيَقُولُنَّ اللَّهُ» می‌گویند که اسم آفریننده این عوالم وجود، «الله» است. آنها نمی‌توانند این مسئله را در باطن رد کنند.

.۱. ابراهیم: ۱۰

.۲. روم: ۳۰

.۳. زمر: ۳۸

## جستجوی خدا، توسط فضانورد مادی‌گرا

من به رشتۀ کیهان‌شناسی خیلی علاقه داشتم. از جوانی ام کتاب‌های مختلف داخلی، خارجی، شرقی و غربی را می‌خریدم و مجلات علمی را راجع به آسمان‌ها، کهکشان‌ها، سحابی‌ها، ستارگان، خلقت زمین، دریاهای، درختان و حیوانات می‌خواندم. در این زمینه خیلی مطالعه کرده‌ام. در جوانی و طی مطالعاتم، این مسئله فرستادن سفینه‌های فضایی را هم دنبال می‌کردم.

آن زمان، شوروی و آمریکا انسان را به فضا می‌فرستادند. اول سفینه دور کره زمین می‌چرخید و بعد، حرکت صعودی داشت؛ مثلاً نزدیک ماه که ۳۶۵ هزار کیلومتر تا زمین فاصله دارد. یک بار یکی از اینهایی که سوار همین سفینه‌ها بود، پشت کابین سفینه و از داخل شیشه، این ستارگان چشمکزن زیبا را می‌دید. این شخص، روسی هم بود. امواج رادیویی، صدای او را می‌گرفتند و با او در ارتباط بودند؛ اینکه کجا هستی، الان چه وضعی است و آنجا چه خبر است. با اینکه او را کمونیست، یعنی مادی‌گر، ماتریالیست و بی‌خدا بار آورده بودند، یک مرتبه در تماسای این ستارگان زیبا، از داخل سفینه گفت: ای کاش وقتی به زمین برگشتم، اسم آن کسی که این عالم را آفریده، به من بگویند. این خداست!

ای خسته، درون تو نهالی است  
کز هستی آن، تو را کمالی است  
بنشین به کنار خویش لختی  
ای سایه‌نشین هر درختی

## نشانی خداوند در قرآن مجید

برای کسانی که آدرس خدا را می‌پرسند، پروردگار دو آدرس در قرآن داده است:

### آدرس اول

﴿وَفِي أَنفُسِكُو أَفَلَا تَبْصِرُونَ﴾<sup>۱</sup> من با ذات شما هستم، آیا نمی‌بینید؟ اگر من با ذات شما نبودم، قلب شما در طول هفتاد سال، این سه‌میلیارد بازبسته شدن را از کجا آورده است؟ آیا کار این

۱. ذاریات: ۲۱.



یک تکه گوشت است؟! شما دو تکه آهن را بردارید و به هم بسایید. مدام از آن بُراده می‌ریزد و آخر هم ساییده می‌شود. هفتاد سال است که یک تکه گوشت را به هم می‌سایم و باز و بسته می‌کنم و چیزی هم نمی‌شود. آیا این کار خود قلب است یا من در ذات قلب هستم و حرکت برای من است؟

چهاردهمیلیارد سلول مغز به تو داده‌ام. آیا مغز این چهاردهمیلیارد سلول را خودش به وجود آورده و مشخص کرده که کدام بخشناس حافظه، کدام هوش، کدام گیرنده و کدام دهنده باشد؟ «وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ» من در ذات خود شما هستم، آیا نمی‌بینید؟!

## آدرس دوم

﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادٍ يَعْنِي فَإِنِّي قَرِيبٌ﴾<sup>۱</sup> حبیب من! اگر مردم از تو درباره خدا پرسیدند، بگو من از هرچیزی به شما نزدیک‌تر هستم؛ **﴿وَتَحْمَنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾**<sup>۲</sup> من از جان خودتان به شما نزدیک‌تر هستم. می‌خواهید نزدیکی من و «فَإِنِّي قَرِيبٌ» را بفهمید؟ «أَحَبِّيْبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ». خیلی وقت‌ها گیر کرده‌اید؛ ولی پول، قدرت، اشیا و عناصر، وزیر و وکیل، مشکلتان را حل نکرده‌اند. حس کرده‌اید که همه درها بسته است؛ اما ساكت و نامید نشده‌اید. مشکل بوده، ولی امید به حل آن داشتید و سکوت هم نکردید. در حالی که اسم من را نمی‌دانستید، یک مرتبه صدا زدید: ای کسی که مشکلات را حل می‌کنی، مشکل من را حل کن. این خداست. آنها بی که اسمش را بلدند، زار می‌زنند و می‌گویند: یا رب! یا رب! بارها در زندگی، با صدازدن خدا، مشکل ما را حل کرد؛ زمانی که هیچ عاملی نمی‌توانست مشکل ما را حل کند.

## عاقبت تیمور تاش، وزیر رضاخان

پیغمبر اکرم ﷺ در مورد پیرمردها که محترمین و بزرگان و برکت این امت هستند، سفارش کرده‌اند: **«وَقُرُوا كِبَارُكُمْ»**<sup>۳</sup> به پیرمردها کمال احترام را داشته باشید. آنها بی

.۱. بقره: ۱۸۶.

.۲. ق: ۱۶.

.۳. وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۳۱۳

## اوج ارزش‌های انسانی در کربلا

حدود ۸۰-۸۵ سالشان است، اواخر زمان رضاخان را یادشان می‌آید. رضاخان یک وزیر دربار به نام تیمورتاش داشت. من احوالات تیمورتاش را کامل خوانده‌ام. او از اهالی استان خراسان و آدم بسیار خبیث و متکبری هم بود. این شخص، بسیار بی‌دین بود و هرجا می‌نشست، می‌گفت به هزار دلیل ثابت می‌کنم که عالم خدا ندارد و این آخوندها دروغ می‌گویند. قرآن هم دروغ می‌گوید.

## غور و تکبر، عامل هلاکت انسان

اگر می‌خواهی تکبر کنی، لااقل یک خُرده تکبر کن! طوری تکبر نکن که تیشه به ریشه‌ات بزند. یک ذره تکبر کن؛ چه خبرت است که مانند ابلیس، همه تکبر را در خودت جمع کرده‌ای! آن ابلیس ملعون مطروح مذعوم مدهور هم خدا را منکر نبود و نمی‌گفت که عالم خدا ندارد. وقتی خدا به او گفت به آدم سجده کن، سجده نکرد و بیرون‌ش کردند. شیطان به عزت خدا قسم خورد و گفت: **﴿فِيَعْزِّتِكَ لَاْعُوْيَّنَهُمْ أَجْعَيْنَ﴾**<sup>۱</sup> ای مریدهای من که شما را جهنمی می‌کنم، ای بدخت‌ها! خود من هم خدا را قبول دارم.

تیمورتاش می‌گفت به هزار دلیل ثابت می‌کنم که عالم، صاحب و مالک و خدا و کارگردان ندارد. از طرف رضاخان، به یک سفر خارجی رفت. جاسوسان لندن، دختر بسیار زیبایی را در هتلی که جا گرفته بود، کنارش قرار دادند و به قول شما، او را با قدرت شهوت دزدیدند. این دختر زیبا، یک هفته تمام وجودش را در اختیار تیمورتاش قرار داد. شب اول و دوم می‌گفت که من باید به خانه خودمان بروم. تیمورتاش با گریه می‌گفت نرو؛ من نمی‌توانم فراق تو را ببینم. خوب که تیمورتاش را با عرق و شهوت و زنا سیراب و خسته کرد، وقتی او را خواب کرد، چمدان تیمورتاش را باز کرد و تمام پرونده نفت ایران و مذاکرات را از چمدان او برداشت و کپی کرد و به انگلیس داد. بعد که به ایران آمد، سفیر انگلیس به رضاخان گفت:

ما تو را سِر کار آوردیم؛ این بازی چیست که درآورده‌ای؟



رضاخان تیمورتاش را به زندان انداخت. آن زمان رئیس شهربانی سرپاس مختاری بود که با شمر فرقی نمی‌کرد؛ یعنی هر کسی در زندان مختاری می‌افتاد، کارش تمام بود. تیمورتاش هم دو ماه بیشتر در زندان نبود. رضاشاه دستور داد که دکتر احمدی او را با آمپول هوا در سلول بکشد و کشت. رضاخان گفته بود که به او خیلی سخت بگیرید. او یک خانه پنج هزار متری در خیابان دولت شمران داشت و حالا در یک سلول دو متر در یک متر افتاده است که لباس، پتو، متكا و غذای درستی به او نمی‌دهند و مأمورها هم تحقیرش می‌کنند. یکی از مأموران که حرف او را می‌دانست، به او گفت: آقای تیمورتاش، عالم خدا دارد؟ تیمورتاش گفت: به هزارویک دلیل، ثابت می‌کنم عالم خدا دارد. یک دلیلش خودم هستم که در اوج عزت بودم و اگر کار دست خودم بود، این عزت را نگه می‌داشتم؛ اما الان در پستترین مرحله ذلت هستم و معلوم می‌شود کار دست کس دیگری است!

### بازگشت همه چیز به سوی خدا

یک خط شعر پر قیمت برایتان بخوانم. من از کلاس ششم هفتم، به شعر علاقه‌مند شدم و همان زمان، چهارهزار شعر حفظ کردم؛ شعرهای ناب و بعد هم خودم شاعر شدم. دیوانم ۱۲۰۰ صفحه است که چاپ شده. البته این شعر برای یک شاعر دیگر است و چقدر زیباست!

بس که هست از همه سو، از همه رو راه به تو

به تو برگردد، اگر راه روی برگردد

کسی هم که کافر می‌شود، باز به خودت بر می‌گردد. این سی هزار نفری که به کربلا آمدند، کشتند و غارت کردند و سوزانندن، در کمال غفلت و بی‌خبری بودند. وقتی به کوفه آمدند و در خانه‌هایشان تنها شدند، از بی‌خبری درآمدند. درباره آنها نوشته‌اند: تا زمانی که مختار آنها را گرفت و تکه‌تکه‌شان کرد، ذکرشان این آیه شده بود: ﴿خَسِرَ الْمُتَبَاوِ الْآخِرَةَ﴾  
﴿ذَلِكَ هُوَ الْحَسْرَانُ الْمُبِينُ﴾<sup>۱</sup> عاقبت آدم با فرار شدیدش از خدا، به خدا بر می‌گردد. اصلاً جایی

برای انکار پروردگار نیست. حافظ می‌گوید:

۱. حج: ۱۱.



## اوج ارزش‌های انسانی در کربلا

سال‌ها دل طلب جام جم از ما می‌کرد  
وآنچه خود داشت، ز بیگانه تمنا می‌کرد  
بی‌دلی در همه احوال خدا با او بود  
او نمی‌دیدش و از دور، خدا را می‌کرد  
یک سال قبل، روز سیزدهم محرم، من دچار کرونا شدم و سخت هم دچار شدم. نزدیک  
هشتاد درصد ریه‌ام دچار شد. مرا به بیمارستان بردند. بیمارستان خوب، سه دکتر،  
عکس‌برداری، معاینه و همه‌چیز؛دوا هم حاضر بود. ما پول بیمارستان را هم داشتیم که  
بدهیم. داروها هم خیلی داروهای خوبی بود. اما شب اول که ساعت هشت شب مرا بستری  
کردند، نه شب سه دکتر متخصص بچه‌هایم را صدا زدند و به آنها گفتند ما وظیفه داریم به  
شما آمادگی بدهیم. ایشان تا دوازده شب بیشتر زنده نیست و ریه در مرز از کارافتادن است.  
من هم روی تخت، کارم فقط این بود که بگویم محبوب من! اگر بناست بیایم که می‌آیم؛  
البته نه اینکه خودم بیایم، بلکه مرا می‌بری. اگر بناست لطفی بکنی که بمانم و باز هم برای  
دینت عملگی کنم، کاری کن بمانم تا عملگی کنم. دکترها به بچه‌هایم یقین دادند که  
ایشان کارش تمام است! اگر عالم خدا نداشت، علم پزشکی یقین صدرصد داشت که من  
رفتنی هستم، پس چرا نرفتم؟!

## نشانه‌های خداوند در آفاق و هستی

خدا گم شده است یا در تمام آینه هستی، جمال زیبای بی‌نهایتش پیداست؟ **﴿فِ الْمَوْسَأُ﴾**<sup>۱</sup>  
این خدا با محبت بی‌نهایتش به انسان، با احسان و لطفش که این لطف بیداد می‌کند،  
گم شده است؟

روز عاشورا، ساعت چهار بعداز ظهر که امام شهید شدن، قبل از شهادتشان به لشکر فرمودند:  
تا خون گلوی من روی زمین نریخته، تمام درها به رویتان باز است. حاضر هستم از ۷۱  
شهیدم گذشت کنم و شما را ببخشم و از خدا هم بخواهم شما را بیامزد. با خدا آشتب کنید.  
بدانید بعد از ریخته شدن خون من، در توبه بسته می‌شود؛ یعنی خدا تا اینجا محبت دارد!



ما خدا را نمی‌شناسیم که کیست. بچه شش ماهه هم شهید شده و کسی نمانده بود. امام علی<sup>ع</sup> روی اسب و روبروی لشکر بودند. سکوت بود. یک مرتبه، صدای گریه زن و دختر و بچه به گوش ابی عبدالله علی<sup>ع</sup> رسید. امام علی<sup>ع</sup> این جمله را فرمودند: «هَلْ مِنْ نَاصِرٍ يَنْصُرُنِي، وَ هَلْ مِنْ مُعِينٍ يَعِينُنِي وَ هَلْ مِنْ ذَابٌ يَذْبُعْ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ». جلوی لشکر، دو برادر حضور داشتند که از خوارج نهروان بودند. اینها از طلوع آفتاب، با ابی عبدالله علی<sup>ع</sup>، قمر بنی هاشم علی<sup>ع</sup>، علی اکبر علی<sup>ع</sup> و اصحاب جنگیده بودند.

این دو برادر، به نام‌های ابوالحوثوف بن حارث انصاری و سعد بن حارث انصاری بودند. تا صدای غربت ابی عبدالله علی<sup>ع</sup> بلند شد، برادر کوچک‌تر به برادر بزرگ‌تر گفت: چرا ایستاده‌ای؟! گفت: چه کار کنم؟ برادر گفت: برگرد و این نامدها را درو کن. مگر نمی‌بینی پسر زهراء علی<sup>ع</sup> فریاد غربتش بلند شده است! برگشتند. از سران لشکر عمر سعد بودند. کربلا که رفتید، در حرم، روی تابلوی بالای سر قبور شهداء، اسم هر دوی آنها هست. این دو نفر، جزء همین جمعیتی هستند که شما با گریه می‌خوانيد: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَوْلَيَاءَ اللَّهِ وَأَحِلَّهُ، السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَنْصَارَ دِينِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَنْصَارَ رَسُولِ اللَّهِ». <sup>۱</sup> ده دقیقه بیشتر طول نکشید که اینها از اولیای خدا شدند.

تو وصل شو؛ به زمان طولانی گناهت کاری نداشته باش. او با یک نظر، تمام گناهان را از پروندهات پاک می‌کند. خیلی نیزه و شمشیر به این دو برادر زدن. هر دو نزدیک هم افتادند. با خود گفتند هر کسی از ابی عبدالله علی<sup>ع</sup> روی زمین افتاد، ایشان بالای سرشن آمدند و سر او را به دامن گرفتند؛ ولی ما لیاقت نداریم. ما از صبح تا نیمساعت پیش، با او جنگیده‌ایم. ما چه کسی هستیم که صدایش کنیم و بگوییم که حسین جان، بالای سر ما هم بیا. بگذار همین طور بمیریم. یک مرتبه دیدند ابی عبدالله علی<sup>ع</sup> بالای سرشان هستند و در حال گریه برای آنها دعا می‌کنند.

۱. مصباح المتهجد، ص ۷۱۸.

## اوج ارزش‌های انسانی در کربلا

اگر عالم خدا ندارد، پس این تغییرات و تحولات چیست؟ اگر عالم خدا ندارد، چه کسی این زمین مرده را در بهار زنده می‌کند؟ شما یک پیله کرم ابریشم بخر؛ کرم ابریشم، سفید و دراز است و این پیله را دور خودش می‌پیچد. آن قدر می‌پیچد که هیچ پنجره و روزنه‌ای را باز نمی‌گذارد. هوای داخل پیله، تمام و کرم خفه می‌شود. بعد در این پیله که می‌ماند، پژمرده و خشک می‌شود. یک مرده واقعی است؛ یعنی این کرم، هیچ علائم حیاتی ندارد و خشکیده است.

یک خُرده دیگر که کنارش بنشینی، یک مرتبه می‌بینی کسی از داخل، پیله را سوراخ می‌کند. سوراخ که باز شد، این کرم خشکیده به صورت پروانه‌ای زیبا با دو پر و دو شاخص و با شعور بالا از پیله درمی‌آید! این همان بدن خشکیده جمع شده پژمرده است که درون پیله، تبدیل به پروانه زیبای ابریشمی شده که کل شعرای ایران، اسمش را کنار شمع و عشق آورده‌اند.

پروانه ز من، شمع ز من، گل ز من آموخت

افروختن و سوختن و جامه‌دریدن

اگر عالم خدا ندارد، چه کسی این جثه خشکیده‌ای که در پیله، هیچ اثری از آثار حیات ندارد، به پروانه ابریشمی تبدیل کرده است؟

یار در این انجمن،<sup>۱</sup> یوسف سیمین‌بدن

آینه‌خانه جهان، او به همه رویه‌روست

چطور نمی‌بینی، چطور درک و لمس نمی‌کنی! چرا وقتی مشکل پیدا می‌کنی، می‌گویی یا رب! دیگر کسی نمی‌تواند کار مرا حل کند. چطور او را درک می‌کنی؟ با باطن.  
رفیقی داشتم که کشته‌مرده و عاشق خدا بود. اسم خدا را که می‌برد، به پهنانی صورتش اشک می‌ریخت. دیوان شعری دارد که یک خط دیوانش، این است و چقدر هم عالی گفته:  
الله اکبر! می‌گوید:

در میخانه که باز است، چرا حافظ گفت      دوش دیدم که ملائک در میخانه زدند

۱. انجمن خلق‌ت و آفرینش.



این در که باز است. این خدا دین را برای یک دنیای سالم و آخرت آباد به ما داده است. اگر خدا لطف کند، بقیه این داستان عاشقانه برای فردا بماند.

## کلام آخر

من نمی‌توانم مصائب ابی عبدالله<sup>ع</sup> را خیلی کامل بخوانم؛ یعنی می‌مانم و طاقت‌ش را ندارم. نمی‌توانم مصائب علی‌اکبر<sup>ع</sup> را شرح بدهم. فقط یک جمله از قول خود ابی عبدالله<sup>ع</sup> می‌گوییم. خیلی از اصحاب را یک نفر کشت؛ یعنی جنگ تن‌به‌تن شد و با نیزه یا خنجر یا شمشیر، ضربه‌ای زد یا فرق را شکافت. اما از حرف‌های ابی عبدالله<sup>ع</sup>، مثل این حرف که فرمودند: فرزندم «قتَّالَ اللَّهُ قَوْمًا قَتْلُوكَ»<sup>۱</sup> این مطلب فهمیده می‌شود که سرت ریختند و تو را کشتنند! نه یک نفر، بلکه «قَوْمًا» جمعی ریختند و کشتنند. اگر یک نفر کشته بود که کتاب‌ها نمی‌نوشتند: «فَقَطْعُوهُ بِسُيُوفَهُمْ إِرْبَاً إِرْبَاً».<sup>۲</sup>

آیا می‌دانید «إِرْبَاً» در عربی یعنی چه؟ یعنی مثل همان شرایطی که در قصابی ایستاده‌اید، قصاب لاشه را برمی‌دارد و تکه‌تکه می‌کند. وقتی ابی عبدالله<sup>ع</sup> آمدند، دیدند هیچ جای سالمی برای اکبر نمانده است. خودشان خیلی از کشته‌ها را به‌تهایی کنار کشیدند. می‌خواستند علی‌اکبر<sup>ع</sup> را هم کنار بکشند که دیدند نمی‌شود. هر گوشه بدن را می‌خواستند بلند کنند، یک گوشه دیگر از پوست جدا می‌شد. خود حضرت هم نمی‌توانستند. امام<sup>ع</sup> سر زانو بلند شدند و فرمودند: «یا فُتیَّانَ بَنَى هَاشِمٍ»<sup>۳</sup> جوانان بنی‌هاشم! بیایید. جوانان در میدان ریختند. ابی عبدالله<sup>ع</sup> فرمودند: به بدن بچه‌ام دست نزنید. عباشان را برداشتند و آرام‌آرام زیر بدن علی‌اکبر<sup>ع</sup> کشیدند و فرمودند: حالا بدنش را بردارید.

۱. الإرشاد، ج ۲، ص ۱۰۶.

۲. مقتل الحسين مقرم، ص ۳۲۴.

۳. تاريخ طبری، ج ۴، ص ۳۴۰.

## اوج ارزش‌های انسانی در کربلا

«اللَّهُمَّ أَحِبْنَا حَيَاةً مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَمْتَنَا حَيَاةً مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَلَا تُفَرِّقْ بَيْنَنَا وَ  
بَيْنَ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، اللَّهُمَّ اشْفِ مَرْضَانَا وَاغْفِرْ لِمُوتَانَا وَارْحَمْ شُهَدَائَنَا أَيَّدْ وَانْصُرْ  
إِمَامَ زَمَانِنَا بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ».



جلسه نهم

آثار ایمان در زندگی انسان



## دین‌داری، تمثیر از سعادت

بنا شد درباره دین، سه آیه از آیات کتاب الهی را قرائت کنم. پیش از قرائت این سه آیه، از آیات قرآن استفاده می‌شود که متدين بودن به دین الهی، زندگی انسان را از هر شر و زیان و خسارت و شیطنتی حفظ می‌کند؛ البته به قول قرآن مجید، برای آن کسی که دین را بخواهد. پس از مرگ هم، آخرت بسیار آبادی را نصیب انسان می‌کند.

### حالات مؤمن در هنگام مرگ

ابتدای مرگ و قبل از اینکه شخص دین‌دار وارد عالم بعد شود، فرشتگان الهی کنار بستر او نازل می‌شوند و به او می‌گویند: ﴿الاَخْنَافُو اَلْأَخْزَافُو اَبْشِرُو اِلْجَنَّةَ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ﴾<sup>۱</sup> بر شما دین‌داران ترسی نیست. در واقع، فرستادگان پروردگار، همان لحظه اول مرگ، امنیت و آرامش و خاطر جمعی به انسان می‌دهند. همچنین مژده می‌دهند و می‌گویند بهشتی که در دنیا به شما وعده داده شده بود، در اختیاراتتان است: «وَأَبْشِرُو اِلْجَنَّةَ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ». زندگی پاک، مرگ پاک، بزرخ پاک، قیامت پاک که تمام آن هم آمیخته با امنیت است.

### وضعیت مؤمن در قیامت

در قرآن می‌خوانید که قیامت، فرشتگان از هر طرف مؤمن را محاصره می‌کنند. در سوره رعد آمده است: ﴿وَالْمَلَائِكَةُ يَدْحُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ﴾.<sup>۲</sup> «منْ كُلِّ بَاب» یعنی از هر طرف و

۱. فصلت: ۳۰.

۲. رعد: ۲۳.



## اوج ارزش‌های انسانی در کربلا

اولین حرف آنها به مؤمنین هم این است: «سَلَامُ عَلَيْكُمْ»<sup>۱</sup> امنیت برای شماست. سلام در اینجا، سلام اصطلاحی نیست که ملائکه بیایند و به مؤمن بگویند سلام علیکم. کلمه سلام در لغت، به معنی «امنیت و سلامت» است. «سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَإِنَّمَا عُقْبَى الدَّارِ»؛ الان که وارد قیامت شده‌اید، امنیت کامل برای شماست. لذا اگر هفت طبقه جهنم نیز جلوی اهل ایمان عرض‌اندام بکند، آنها ذره‌ای نمی‌ترسند؛ چون می‌دانند که به آنجا دچار نمی‌شوند. «فَإِنَّمَا عُقْبَى الدَّارِ» آنها در امنیت کامل هستند، چون در دنیا این امنیت کامل را با ایمان که خودش از ماده امنیت است، برای خودشان تحقق داده‌اند.

## ویژگی‌های مؤمن در کلام رسول خدا

چقدر این روایت از پیغمبر ﷺ جالب است! ای کاش هشتادمیلیون جمعیت ایران، این روایت را می‌دانستند و اهلش می‌شدند. رسول خدا ﷺ می‌فرمایند: مؤمن چنین کسی است: «وَالْحَيْرُ مِنْهُ مَأْمُولٌ»<sup>۲</sup> هر خیری از او امید می‌رود. مؤمن محال است که زمینه انجام خیری را داشته باشد و آن را انجام ندهد. این حال ایمان است. «وَالشَّرُّ مِنْهُ مَأْمُونٌ» تمام مردم از زیان مؤمن در امان هستند؛ یعنی مؤمن دست و دلش به ضرر زدن به مردم نمی‌رود. او فقط می‌خواهد به مردم خیر برساند، چون طبع شر رساندن را ندارد.

## اعتقادات، اخلاق و عمل مؤمن

آیه‌ای در قرآن هست که خیلی جالب است. پروردگار می‌فرماید: «وَمَا كَانَ لِتَيْمَى أَنْ يَعْلَمْ»<sup>۳</sup> از ۱۲۴ هزار پیغمبر من، خیانت کردن برنمی‌آید. این مؤمن است. مؤمن یعنی آن کسی که اسلام را در بخش اعتقادات، در قلب قرار داده، در بخش اخلاقش، در باطن قرار داده و در بخش عمل نیز، اعضا و جوارحش را در اختیار عمل پاک قرار داده است.

۱. رعد: ۲۴.  
۲. خصال، ج ۳، ص ۴۳۳.  
۳. آل عمران: ۱۶۱.



اسلام در سه ناحیه است: ناحیه اعتقاد که دل است، پاک و خداباور و قیامتباور است. باطن که مهریان و خاکسار، فروتن، شکسته نفس، جود و سخی، کریم و شریف و اصیل است. در عمل هم، تمام اعضا و جوارحش عمل صالح انجام می‌دهند؛ اصلاً عضوی را به منطقه گناه راه نمی‌دهد.

### امکان لغزش مؤمن

نمی‌گوییم مؤمن معصوم است؛ ولی امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرمایند: مؤمن اگر هم بلغزد، لغزشش بسیار اندک است. حالا ممکن است پنج ماه، شش ماه یا یک سال بگذرد و لغزش اندکی پیدا کند؛ اما این شخص، تاجر و کاسب گناه نیست. گناهکار و مجرم حرفه‌ای نیست. «قَلِيلًا زَلَلَهُ»<sup>۱</sup> لغزش او بسیار اندک است؛ یعنی لغزشی نیست که به جایی بربخورد. اگر هم لغزش او ضرر دارد، تلنگر به خود اوست، نه به دیگران.

### سه آیه درباره دین

سه آیه را درباره دین عنایت کنید.

#### آیه اول: اسلام، تنها دین برحق

﴿إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ اللَّهِ إِلَّا سَلَامٌ﴾.<sup>۲</sup> عرض شد که کلمه دین مفرد است؛ در قرآن ادیان نداریم. نور مفرد است؛ انوار نداریم. «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ» دین در پیشگاه خدا، فقط یک دین است: «إِلَّا سَلَامٌ». معنی آیه این است که هر دینی غیر از اسلام که در این کره زمین جریان دارد، ربطی به من خدا ندارد و آن را قبول ندارم و مردود و باطل است. دین پیش خدا، فقط یک دین است و آن هم اسلام است. اسلام هم دینی است که خود پروردگار ارائه کرده، نه اینکه انبیا آن را ارائه کرده باشند.

۱. نهج البلاغه، خطبه متقدن.

۲. آل عمران: ۱۹.



## برخورد بزرگان ادیان و مذاهب نسبت به معارف اسلامی

در همین دنیا به مردم می‌گوید. زمان‌های قدیم ممکن بود که حرف به همه دنیا نرسد، اما الآن، حرف به همه جا و همه کره زمین می‌رسد. من برای منبر، از فنلاند دعوت داشتم. یک روز به آن بزرگواری که مرا دعوت کرده بود، گفتم من عادت دارم به هر کشوری که می‌روم، با بزرگان مذهبی آن کشور ملاقات و بحث می‌کنم. این کار هم انجام گرفت. با بزرگان مسیحیت در واتیکان، بیرون از واتیکان، در ایتالیا، اوکراین، ارمنستان، هلند، عربستان، ترکیه و تمام کشورهایی که رفته‌ام، با تمام سران مذاهب مثل سران هندو، زرتشتی، یهودیت و لائیک گفت‌وگو کرده‌ام و همه این سفرها و دیدارها چاپ شده است. تمام گفت‌وگوها چاپ شده و فیلم‌های آن هم موجود است.

یک نفر از این بزرگان مذاهب جهان، حرف قابل قبولی نداشت که با من بزنده؛ ولی در مقابل قرآن مجید و اهل‌بیت ﷺ، ماتزده مرا نگاه می‌کردند. چیزی نداشتند بگویند، ولی قرآن و اهل‌بیت ﷺ همه‌چیز برای گفتن دارند. آن‌ها حتی یکبار هم نتوانستند من را قانع کنند؛ اما آنها بی‌کاری که با ایشان بحث کردم، همه را قانع کردم. دو ساعت با رئیس دانشگاه گریگوری در رم صحبت کردم. می‌گفت پنجاه‌میلیون دانشجو در کره زمین، زیر نظر این دانشگاه هستند و همه هم مسیحی‌اند. این شخص مانده بود و چیزی برای گفتن نداشت. از طبقه چهارم، دنیال من پایین آمد و در ماشین را برای من باز کرد. می‌گفتند این کار، اصلاً سابقه ندارد. این کار او هم به احترام قرآن و اهل‌بیت ﷺ بود.

من در فنلاند به این دوستم گفتم که دلم می‌خواهد مهم‌ترین کلیسا‌ای فنلاند را ببینم. گفت: کلیسا‌ای فنلاند از کلیسا‌ای کاتولیک ایتالیا جداست و خودش کلیسا‌ای مستقلی است. گفتمن: حالا از کشیش یا کاردینال اجازه بگیر که اگر دلش خواست، به دیدنش بروم، اجازه گرفت. کشیش آنجا هم گفته بود که با کمال میل.

یک روز معین به کلیسا رفیم. این دوست من گفت که آقای کشیش، اجازه می‌دهید من رزومه عالم دینمان را در حضور جمعیت بگویم؟ ایشان می‌خواست تحصیلات علمی و جدید و کتاب‌هایی که نوشته شده و کتاب‌هایی که چهل بخشش، به هفت زبان ترجمه شده است،

برای آنها بگوید. کشیش گفت: نه، دوست من پرسید: چرا؟ گفت: برای اینکه از طریق اینترنت، ایشان و سخترانی‌ها، کتاب‌ها و نوشته‌هایش را کاملاً می‌شناسم. الان زمانی نیست که به گوش دنیا نخورد؛ البته اگر به قول قرآن مجید، «مَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ»<sup>۱</sup> گوش بدهنند.

### آیه دوم: اسلام، تنها دین مورد پذیرش حق

«وَمَنْ يَتَّبِعْ عَيْرَ إِلَّا سَلَوْدِيَّا فَلَنْ يَقْبَلْ مِنْهُ»<sup>۲</sup> هر مرد و زنی که به دنبال غیر از اسلام من باشد، محال است قیامت از او قبول کنم؛ «وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْحَاسِرِينَ» و روز قیامت، هر کسی بدون اسلام وارد محشر بشود، تمام سرمایه‌های وجودی‌اش تباہ است. این معنی خسران است. خسران، یعنی تباہشدن و تباہبودن همه سرمایه‌های وجودی.

### آیه سوم: دین از آدم ﷺ تا خاتم ﷺ

«شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّلَ بِهِ نُوحًا»<sup>۳</sup> این دینی که به شما امت پیغمبر ﷺ داده‌ام، همان دینی است که به نوح ﷺ داده‌ام؛ «وَالَّذِي أَوْجَحْنَا إِلَيْكَ» و به تو پیغمبرم عطا کردہ‌ام؛ «وَمَا وَصَّنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى». دین یک دین است. الان شما در کشورهای اسلامی بگردید، من خودم گشته‌ام، نزدیک سیصد جور اسلام وجود دارد. همه هم دست‌پخت مردم زمین است. بعد از رحلت پیغمبر ﷺ، سقیفه دین ساخت و بعد از مدت‌ها، دین‌سازی راه افتاد. الان می‌بینید که به قول حافظ، ۷۲ ملت هستند. حالا کدامیک دین خداست؟ اسلام قرآن و اهل‌بیت ﷺ، دین واقعی خداست.

### داستانی عجیب از خواجه نصیرالدین طوسی

داستان عجیبی برایتان بگویم، در مراغه، یک عالم غیرشیعه خدمت خواجه نصیرالدین طوسی آمد و گفت: خواجه، الان ۷۳ جور اسلام در ملت وجود دارد. اهل کدامیک از آنها، در آخرت

۱. ق: ۳۷.

۲. آل عمران: ۸۵.

۳. سوری: ۱۳.

## اوج ارزش‌های انسانی در کربلا

اهل نجات هستند؟ چون خدا یک دین دارد و ۷۳ دین نازل نکرده است. خواجه به او فرمود: این روایت در کتاب‌های شما هست که پیغمبر ﷺ فرموده‌اند بعد از مرگ من، امت من به ۷۳ گروه تقسیم می‌شوند. هر کدام هم ادعای اسلام دارند! آن عالم گفت که بله، هست. خواجه فرمود: در کتاب‌های ما هم هست؛ پس شما غیرشیعیان و ما شیعیان در کتاب‌هایمان، این روایت را داریم که پیغمبر ﷺ فرمودند بعد از مرگ من، امت ۷۳ فرقه می‌شوند. گفت: بله. خواجه گفت: در کتاب‌های شما این روایت هست: «إِنَّمَا مَثَلُ أَهْلِ بَيْتٍ فِي كُمْ كَمَلٌ سَفِينَةٌ نُوحٌ، مَنْ دَخَلَهَا نَجَحَ، وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ»<sup>۱</sup> اهل‌بیت من مانند کشتی نوح هستند؛ متولیان به این کشتی، نجات دارند و جدا زندگی‌کنندگان از این کشتی، هلاک هستند. آیا چنین روایتی دارید؟ گفت: بله، این روایت را داریم. خواجه گفت: ما هم داریم. حالا فهمیدی که کدام دسته اهل نجاتند؟! این عالم بزرگ گفت: من تا حالا چنین فکری نکرده بودم! معلوم می‌شود به قول پیغمبر اکرم ﷺ، فقط شیعیان پیرو اهل‌بیت ﷺ اهل نجات هستند و شیعه شد.

## ایمان، بازدارنده درونی از شرارت و گناه

تنها یک دین واقعی وجود دارد. آن وقت، این دین چنان انسان را نسبت به مردم و آبروی آنها، نسبت به اموال و نوامیس و اعراض آنها مقید می‌کند که اگر واقعاً آدم متدين به دین باشد، تا آخر عمرش نه هوسر می‌کند پول مردم را بدزدده، نه آبروی مردم را ببرد، نه خون مردم را بریزد، نه به ناموس مردم خیانت کند و نه تلنگر ظالمنهای به مردم بزند. ایمان به خدا، قیامت و مسائل الهی، انسان را از درون از هر شری حفظ می‌کند.

رفیقی در بازار تهران داشتم که هم‌مسجدی و هم‌جلسه‌ای بودیم. مرد خیلی بزرگواری بود! شغل او گیوه‌فروشی بود. از کرمانشاه گیوه می‌آورد و سر چهارسوی بزرگ می‌فروخت. خانه او هم در محله خود می‌بود. یک بار به همسرش می‌گوید که من باید برای حساب پنج شش



ماهه دادوستم به کرمانشاه بروم. دو شب هستم و برمی‌گردم. همسرش می‌گوید برو. جاده کرمانشاه هم تقریباً از حدودهای قزوین به بعد، اسدآباد و کنگاور تا خود کرمانشاه، خاکی بود. رفت. کارش تمام شد و برگشت. غروب به تهران رسید. گردوغبار همه لباس‌هایش را گرفته بود. لباس‌ها و کت‌شلوارش را درآورد و جیب‌هایش را خالی کرد. دید در جیش یک کبریت است. فکر کرد من که سیگاری نیستم!

### نکوهش صدمه‌زدن به بدن

سیگار را که اسلام نمی‌پسندد و دودخوری روا نیست. من آدم تندي نیستم و خیلی آدم نرم و معادلی هستم. نام یک کتاب از ۱۱۵۰ کتابی که نوشته‌ام، «اسلام دین آسان» است. خدا نمی‌پسندد که با این روزی‌های پاکش، ما دود بخوریم. آدمی نیستم که بگوییم حرام است یا خیلی بد؛ بلکه نمی‌پسندم. خدا ما را خلق کرده و ریه‌ای که به ما داده، برای پرکردن دود نداده است. در قرآن فرموده است: **﴿وَرَزَقَهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ﴾**<sup>۱</sup> پاکیزه‌ترین جنس‌های خوردنی را نصیب شما کرده‌ام؛ چرا دود می‌خوری؟! چرا گوشت‌های حرام می‌خوری که با بدن و روح تناسب ندارد. انگور و کشمش بخور؛ چرا شراب می‌کنی و بعد، آن را می‌خوری و مست می‌کنی؟! آلمانی‌ها می‌گویند هر باری که انسان مست می‌کند، الكل دوهزار سلول زنده مغزش را می‌کشد! چرا می‌خوری؟

### محاسبه ذره‌ذره اعمال انسان

این رفیق ما یادش آمد که وقتی اتوبوس در جاده کنگاور نگه داشت تا مسافرها پایین بروند و چای بخورند، ایشان هم با مسافرها در قهوه‌خانه آمده بود. یک کبریت روی میز بود. از روی بیکاری، این کبریت را نگاه می‌کرد که ساخت کدام شهر و کارخانه است. یک مرتبه، شاگرد اتوبوس می‌گوید که اتوبوس آماده حرکت است. ایشان هم دستپاچه می‌شود و کبریت را در جیش می‌اندازد. متوجه نمی‌شود که کبریت برای قهوه‌خانه است. تا تهران هم دیگر

۱. اسراء: ۷۰.

## اوج ارزش‌های انسانی در کربلا

دست در جیش نمی‌کند و غروب می‌بیند که کبریت آن قهوه‌خانه پیش اوست. به خانمش می‌گوید که من صبح به کنگاور برمی‌گردم تا این کبریت را به صاحبش بدهم و دوباره می‌آیم. خانمش هم مثل خودش بود. می‌گوید که حتماً برو، چون فردای قیامت، جواب این کبریت را نمی‌توانی بدھی!

این قرآن است؛ قرآن ما، قرآن خدا، قرآن دستورالعمل زندگی که می‌فرماید: **﴿وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرَّайْرَهُ﴾**<sup>۱</sup> اگر عمل بدنان به اندازه وزن دانه ارزن هم باشد، قیامت آن را جلوی چشم شما می‌آورم و می‌گوییم این کار شماست. همچنین در سوره انبیاء می‌فرماید: **﴿فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَلَنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرَذَلٍ أَثْبَتَ بِهَا وَكُلُّهُ بِسَا حَاسِينَ﴾**<sup>۲</sup> ما قیامت، عمل شما را گرچه به وزن دانه ارزن باشد، جلوی چشمان شما می‌آوریم و خود من هم اعمالتان را محاسبه می‌کنم. این شخص برگشت، کبریت را داد و عذرخواهی کرد که چند ساعت، این کبریت در جیب من بود و گفت من را بیخشید. بعد گفت که خیالم خیلی راحت شد. خیلی آدم والا و بزرگواری بود.

یک بار سه نفر از دوستان من گفتند که حاضری با ماشین به مشهد برویم؟ آن هم از جاده بالا که قبلًا جاده کناره می‌گفتند؛ از هراز و آمل و بابل و بابلسر تا گرگان و بعد هم مشهد. گفتم عیبی ندارد. به گالیکش رسیدیم که بعد از گرگان و قبل از بجنورد است. یکی از رفقا چای خور بود. گفتند برویم در قهوه‌خانه و چای بخوریم. گفتم برویم. بندۀ خدا قهوه‌چی هم مغازه‌ای داشت که شاید چهارده پانزده متر بیشتر نبود. چهارتا چای ریخت و در سینی آورد. چای هم چای خیلی کمرنگی بود. معلوم بود خیلی چای اش ارزان قیمت است. بچه‌ها گفتند که دیگر در راه است و چای را خوردیم و به مشهد آمدیم.

بعد که به تهران برگشتمیم، آن دوست ما که مادرخراج بود، گفت: ما که در قهوه‌خانه گالیکش چای خوردیم، من آمدم بیرون، در حالی که قهوه‌چی دم دخل نبود. من هم حواسم رفت و

۱. زلزال: ۸.

۲. انبیاء: ۴۷.

پول چای را ندادم. می‌آید دوباره برویم؟ گفتم بله، من که حاضر هستم. دوباره از تهران به گالیکش رفتیم و پول چای آن بنده خدا دادیم و برگشتیم. البته او هم پول را نمی‌گرفت.

### ایمان و خویشنداری مسلم بن عقیل علیه السلام

هانی بن عروه به مسلم گفت: من مریض هستم. ابن زیاد به دیدن من می‌آید. تو پشت پرده برو و سرش که گرم شد، بیرون بیا و او را بکُش. مسلم چیزی نگفت و پشت پرده رفت. ابن زیاد آمد. هانی خیلی او را معطل کرد. ابتدای کار، ابن زیاد هانی را احترام می‌کرد. مسلم بیرون نیامد و ابن زیاد هم رفت. بعد هانی دید که مسلم از پشت پرده بیرون آمد. گفت: مسلم! صید در دام افتاده بود. اگر این لامذهب را می‌کشیم، کوفه سقوط می‌کرد، از دست یزید درمی‌آمد و برای آمدن ابی عبدالله علیه السلام آماده می‌شد. مسلم به او فرمود: «إِنَّ الْإِسْلَامَ قَيَّدَ الْفُتُكَ»<sup>۱</sup> دین به من اجازه ترور نمی‌دهد. من اگر بخواهم با ابن زیاد روبرو شوم، در میدان جنگ روبرو می‌شوم، نه اینکه او را ناجوانمردانه بکشم. دین نمی‌گذارد.

### راست‌گویی و امانت‌داری، معیار ایمان

داستانی را هم از کتاب «التصفیه» برایتان نقل کنم. این کتاب برای هزار سال پیش و بلکه کمی بیشتر است. زمان پیغمبر صلوات الله علیه و آله و سلم، چهارپنج نفر از مدینه به قصد مسافرتی حرکت می‌کنند که یکی از این مسافرها چهره معروفی است. حالا اسمش را روی منبر نمی‌برم. حدود بیست‌سی فرسخ که از مدینه بیرون آمدند، رفقا به او گفتند یک بره آماده کنیم، روی آتش سرخ کنیم و ناهار بخوریم. گفت: فکر بدی نیست.

آنجا یک مرد سیاه‌چهره خیلی معمولی، سی‌چهل گوسفند و چند بره و بز را می‌چراند. این آقا پیش چوپان آمد و گفت: یک بره به ما بده؛ پولش هم هرچه هست، می‌دهیم. پول بره هم مثلاً ده دینار بود. چوپان گفت که من بره نمی‌فروشم. این شخص گفت: بیست دینار می‌دهم.

۱. تهذیب الأحكام، ج ۱۰، ص ۲۱۵.

## اوج ارزش‌های انسانی در کربلا

باز گفت که نمی‌فروشم. دوباره گفت: پنجاه دینار می‌دهم، چوپان گفت: نمی‌فروشم. پرسید: چرا نمی‌فروشی؟ گفت: چون این برها برای من نیست. اینها مالک دارد. من فقط چوپان و حقوق بگیر هستم. اجازه فروش مال غیر را ندارم و نمی‌فروشم.

این شخص گفت: هر قیمتی بگویی، می‌دهم. شب که رفتی و گوسفندها را به آغل بردی و مالک گفت که یک بره کم است، بگو بیابان بود، گرگ زد و بره را برد. چوپان گفت: اتفاقاً ارباب من خیلی به من اعتماد دارد. من راستگو هستم. اگر به او بگوییم که برهات را گرگ پاره کرد، صدرصد قبول می‌کند؛ اما به من بگو این دروغ را قیامت، چگونه به پروردگار بقیولانم؟! این دین است. این ایمان است. اصحاب سید الشهداء علیهم السلام در مسئله ایمان، در اوج و کمال بودند؛ یعنی ایمانشان ایمان تام بود.

## غیرت و وفای قمر بنی‌هاشم علیهم السلام

مثل امروز عصر، وقتی شمر کنار خیمه‌ها آمد و قمر بنی‌هاشم علیهم السلام را صدا زد، حضرت جواب نداد. ابی عبدالله علیهم السلام فرمودند: با شما کار دارند و شایسته نیست ما جواب کسی را که صدایمان می‌زند، ندهیم. بیرون برو و ببین چه کاری با تو دارد. قمر بنی‌هاشم علیهم السلام بیرون آمد. شمر با فاصله و هفت‌هشت قدمی ایشان ایستاده بود. تا می‌خواست از دهانش درآید که برای تو، از ابن‌زیاد امان‌نامه آورده‌ام، حرفش تمام نشده بود که قمر بنی‌هاشم علیهم السلام شمشیرش را کشید و خیز برداشت. شمر فرار کرد. حضرت گفت: ای مشرک! برای من امان‌نامه آورده‌ای، اما حسین بن علی علیهم السلام با زن و بچه و یارانش دست این گرگ‌ها باشند؟! شمر فرار کرد. اگر ایستاده بود، حضرت نصفش کرده بود. دین می‌گوید حسین، اما یزید نه. دین می‌گوید آخرت، اما دنیای آل‌ولد نه. دین می‌گوید حفظ مال مردم، بردن مال مردم نه. دین می‌گوید آبروی مردم، اما بردن آبروی مردم نه. این دین است.

## کلام آخر؛ شهادت قمر بنی‌هاشم علیهم السلام

حرف امروز م تمام. هوا خیلی گرم بود. بچه‌ها در اوج تشنگی بودند. ابی عبدالله علیهم السلام به قمر بنی‌هاشم علیهم السلام فرمودند: اگر امکان دارد، برای این بچه‌ها آب بیاور. خیمه‌ای بود که

طرف‌های آب و مشک‌ها در آن خیمه بود. قمرینی‌هاشم عليه السلام به فرمان ابی عبداللہ عليه السلام آمد که یک مشک بردارد. قبلًا که مشک‌ها پر از آب بود، آب قطعه قطره روی زمین می‌ریخت و این خاک‌ها نمناک شده بود. حضرت دید که این بچه‌ها و دخترها دامن پیراهنشان را بالا زده‌اند و شکم‌هایشان را روی این خاک نمناک گذاشته‌اند، بلکه یک مقدار از عطش آنها کم شود. خیمه را که به این شکل دید، گریه کرد. مشک را برداشت و چون جلوی شریعه را گرفته بودند، حمله کرد. توانست خودش را به آب برساند. نگاهی به آب کرد و گفت: منتظر نباش که من از تو بنوشم! حسین من تشنه است. بچه‌های او همه تشنه هستند. وقتی مشک را پر از آب کرد، سپاه دشمن دورش ریختند و او را محاصره کردند. دست راستش را جدا کردند. سریع بند مشک را روی شانه چپش گذاشت. دست چپ را هم جدا کردند. بند مشک را به دندان گرفت.

یادتان است که روضه‌خوان‌های قدیم، اینجا که می‌رسیدند، می‌خوانند: «یا رب مکن امید کسی را تو نامید». بند مشک را که به دندان گرفت، حرکت کرد. مشک را روی زین گذاشت و برای اینکه مشک به خطر نیفتد، خودش را روی آن انداخت تا مشک، زیر سینه و شکمش پنهان باشد. کلاه‌خودش افتاد، ولی مدام متوجه مشک بود. یا رب! مددی کن که آب را به خیمه‌ها برسانم. یک مرتبه با تیر زندن و مشک پاره شد. آب ریخت. دیگر امیدی برایش نبود. به خیمه‌ها هم برنگشت. متوجه مانده بود که ناگهان از پشت نخلستان، نه با نیزه و شمشیر، بلکه با عمود آهنی که وزنش سنگین بود (۲۵-۳۰ کیلو بود)، به فرق قمرینی‌هاشم عليه السلام زدند!

من فقط همین قدر برایتان بگویم این عمود، با سر کاری کرد که وقتی سر شهدا را می‌بریدند، سری برای قمرینی‌هاشم عليه السلام باقی نمانده بود و سر با سینه یکی شده بود! این قدر این داغ روی ابی عبداللہ عليه السلام اثر گذاشت که وقتی بدن قطعه قطعه را دیدند، صدا زدند: برادر! «أَلَانَ إِنْكَسَرَ ظَهْرِيْ وَ قَلَّتْ حِيلَتِي». <sup>۱</sup> حضرت یک جمله دیگر هم فرمودند

۱. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۴۱-۴۲.

## اوج ارزش‌های انسانی در کربلا

که نمی‌دانم شنیده‌اید یا نه! فرمودند: «الْكَمْدُ قاتِلٍ» اگر مرا تا امروز غروب نکشند، داغ تو من را می‌کشد!

«اللَّهُمَّ اغْفِرْ لَنَا وَ لِوَالدِّينَا وَ لِوَالدِّينِ وَ لِمَنْ وَجَبَ لَهُ حَقٌّ عَلَيْنَا اللَّهُمَّ بِحَقِّ الْعَبَادِ اشْفِ مَرْضَانَا اشْفِ مَرْضَانَا وَ اجْعَلْ عَاقِبَةَ أَمْرَنَا خَيْرًا اِيَّدْ وَ احْفَظْ وَ انصُرْ أَمَامَ زَمَانِنَا».



جلسه دهم

پیاری های درونی انسان



## بیماری‌هایی درونی انسان

روان‌شناسان مهم دنیا می‌گویند که ریشه خلافکاری‌ها و جرم‌ها و گناهان، بیماری درونی است. علت اینکه پاکان عالم، اهل گناه، ستم، خلاف، جرم و خیانت نبودند، این بود که بیماری درون نداشتند. ۱۵۰۰ سال پیش، قرآن مجید و روایات اهل بیت علیهم السلام، پیش از نظر روان‌شناسان، این معنا را اعلام کردند.

### گناه، نشانه بیماری باطن

در ابتدای سوره بقره، حدود سیزده آیه درباره اهل خلاف، اهل گناه، اهل جرم و معصیت است که پروردگار عالم، علت آن را بیماری باطن می‌داند. «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ»<sup>۱</sup> این همه انحراف، بدکاری، بداخلاقی، بدعملی و بدرفتاری، برای این است که باطن اینها بیمار است؛ یعنی در باطن، حالات بد و حالات ابلیسی و شیطانی دارند. این حالات هم رشته‌های مختلفی دارد؛ مثلاً یک ثروتمند در اقوامش، شخص گرفتار واقعی و مشکل‌دار هست و خیلی راحت می‌تواند گره از گرفتاری آنها باز کند و مشکلات آنها را حل کند، اما تماشاگر است. دلش هم نمی‌سوزد و تحت تأثیر مشکلات و گرفتاری‌های اقوام و یا همسایه‌ها قرار



## اوج ارزش‌های انسانی در کربلا

نمی‌گیرد. بی‌تفاوت است و برایش مهم نیست. دلش هم نمی‌سوزد. به این خاطر، دست به پوش نمی‌برد. خیلی از مشکلات و گرفتاری‌ها با پول برطرف می‌شود.

## واژه اتفاق در قرآن کریم

من نکتهٔ خیلی مهمی از قرآن برایتان عرض کنم. از ابتدای سورهٔ بقره تا جزء سی‌ام قرآن، لغتی با مشتقاش به کار گرفته شده است: «اتفاق»، «نَفَقَهُ»، «يُنْفِقُونَ» و «أَنْفَقُوا». آیه سوم سورهٔ بقره، اولین آیه اتفاق است: **﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَبَّ لَهُ هُدَىٰ لِمُتَّقِينَ؛ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْعَيْنِ وَقَيْمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَا هُمْ يُنْفِقُونَ﴾**.<sup>۱</sup> ذات و ریشهٔ لغوی اتفاق چیست که پروردگار، این آیه را به کار گرفته و این لغت را تا جزء سی‌ام قرآن، زیاد به کار برده است.

## معنای لغوی واژه اتفاق

برادرانی که قبل از تعطیلی حج و عمره، به مکه رفته‌اند، می‌دانند که مکه سطح صاف ندارد. شهری نیست که یک‌جا باشد. مکه کوهستان است و مسجدالحرام نیز در دل کوهستان قرار دارد؛ یعنی کوه، مسجدالحرام را دایره‌وار احاطه کرده است. قبلًا شهر را با خیابان‌ها به‌هم اتصال داده بودند. یک خیابان کشیده بودند که دور کوه می‌چرخیدیم و چیزی غیر از کوه نبود تا به یک قطعه از شهر می‌رسید. همین‌طور قطعه قطعه بود. بعد از مدتی، تعداد زیادی تونل زدند. حالا تعدادش را نمی‌دانم. تمام شهر را با تونل به‌هم نزدیک کردند.

شاید دیده باشید یا یادتان باشد که بالای تونل نوشته بود: «النَّفَقُ الْأَوَّلُ» جای خالی اول. جایی که کوه را کنده و خالی کرده‌اند. لغت عرب به عمل خالی کردن، «نَفَقَ» می‌گوید. خدا در قرآن، کلمه «نَفَقَ» را با مشتقاش آورده است. از نظر ادبیات عرب، کلمه «نَفَقَ» ثلاثی مجرد و سه حرفی است: «ن» و «ف» و «ق». عرب برای اینکه معنای دیگری را



بگیرد، ده‌دوازده باب علمی درست کرده است: باب افعال، استیفال، افعیلال، تَعْلُل و... . اینها ابواب عربی است. اگر یک لغت را از ثلاشی مجردش در یکی از این ابواب بیاورند، معنی آن عوض می‌شود.

«نَفَقَ» در باب افعال آمده و «أَنْفَقَ» شده است؛ یعنی یک «الف» و یک «نوں» به آن اضافه شده که مصدر باب افعال آن، «إِنْفَاقٌ» می‌شود، فعل مضارع آن «يُنْفِقُونَ»، مفرد فعل ماضی آن، «أَنْفَقَ» و جمع آن هم، «أَنْفَقُوا» می‌شود. انفاق یعنی پرکردن خلا. اگر با ماشین آلات جاده، گودال بزرگی را پر کنند، عرب می‌گوید انفاق انجام گرفته است؛ یعنی یک گودال و خلا پر شد.

## حق نیازمندان در مال ثروتمندان

کار قرآن خیلی زیباست! می‌فرماید: «وَمَمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ» پول و جنس و کشاورزی و کارخانه و تجارت خانه به تو داده‌ام و واقعاً پول اضافه داری. خانه و مرکب داری؛ خورد و خوراک و پوشاش داری؛ برای طول سال، پول مسافرت داری؛ پول مهمانی گرفتن داری؛ پول عروسی گرفتن برای دختر و پسرت داری. با وجود این‌همه پول که خرج کرده‌ای، چهار یا پنج یا ده‌میلیارد پول اضافه هم داری. قرآن مجید می‌فرماید که به این پول، حق الله تعلق دارد. نه اینکه تعلق می‌گیرد؛ بلکه تعلق دارد. حق مردم هم در این پول موج می‌زند.

## سخن قرآن با اهل قدرت و ثروت

قرآن به ثروتمنداها می‌گوید: «وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومٌ»<sup>۱</sup> حق یعنی یک چیز ثابت که نمی‌شود آن را تغییر داد. اینکه یکی از اسامی پروردگار حق است، یعنی وجود او ثابت و غیرقابل تغییر است.

۱. معارج: ۲۴ و ۲۵

## اوج ارزش‌های انسانی در کربلا

«فِي أَمْوَالِهِمْ» در اموال، «حَقٌّ» یک مسئله ثابتی هست، «لِلسَّائِلِ وَالْمُخْرُومِ» برای آبروداری که می‌آید و دردش را می‌گوید و برای کسی که فعلاً از درآمد محروم شده است. اداری بوده و بازنشسته شده است. حالا پنج میلیون حقوقش، سه میلیون شده است. نه می‌تواند کرايه خانه بدهد، نه می‌تواند دختر شوهر بدهد و نه می‌تواند خرج زندگی را تأمین کند. این شخص، محروم قرآنی است. معنای سائل هم که معلوم است. آن کسی که آبرو خرج می‌کند و نیازش را به تو می‌گوید.

پول و آبرو و قدرت و علم به تو داده‌ام. اگر عالم هستی، خلاً جامعه را که جهل است، با علمت پر کن. اگر آبرومند هستی، کسی که دچار مشکل است و با آبروی تو خلاً او پر می‌شود، با خرج این آبرو، خلاً او را پر کن. اگر خلاً با قدرت تو پر می‌شود، با قدرت آن را پر کن. اگر با مال تو پر می‌شود، با مالت آن خلاً را پر کن.

## غفلت، نتیجه ثروت‌اندوزی

چرا بعضی از ثروتمندان، اصلاً به حرف خدا گوش نمی‌دهند و به قرآن و خدا محل نمی‌گذارند؟ خیلی هم پول دارند و عاقبت هم می‌میرند. اگر وصیت داشته باشند، ورثه می‌توانند کاری بکنند؛ اما صدمیلیارد از او مانده و وصیت هم نکرده است. از نظر فقه اهل بیت علیهم السلام، در این صدمیلیارد، حتی حق یک کفن ندارد، مگر ورثه اجازه بدهند. اگر دختر و پسرش گفتند که پدر ما وصیت ندارد، ما به او کفن هم نمی‌دهیم. او را بهشت زهرا ببرید تا شهرداری او را کفن کند. این عیبی ندارد، چون هیچ حقی به کفن ندارد. بزرگوار! صدمیلیارد گذاشتی و رفته، برای چه؟ الان زیر خاک می‌خواهی با این صدمیلیاردت چه کار بکنی!

بعد از خانه ده هزار متری در شمران، تجریش، قیطریه و پونک و جاهای دیگر، حالا در یک خانه دو متر در یک متر یا کمتر رفته‌ای. بهشت زهرا در زمین هم صرفه‌جویی می‌کند! اگر آدم یک خُرده چاق باشد، قبرگن لگدش را روی شانه میت می‌گذارد و



فشار می‌دهد تا پایین برود. شب اول در آن خانه، سوسک و مار و عقرب و رتیل و کرم، سر سفره بدنست هستند. قیامت برای این صدمیلیارد، می‌خواهی جواب خدا را چه بدهی که این همه سائل و محروم در جامعه و قوم و خویش‌هایت بود و تو کاری نکردی. جوابی ندارد که بدهد.

## کیفر ثروت‌اندوزان در قرآن

قرآن در سوره توبه برای این گونه ثروتمندان، عذاب سختی را بیان کرده است: **﴿يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي تَارِيْخَهُ﴾**<sup>۱</sup> تمام صدمیلیاردش را به صورت فلز وارد قیامت می‌کنم و در دوزخ می‌گذازم و **﴿فَتُكْوَىٰ بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظَهَوْرُهُمْ﴾** تمام این فلزهای سرخ را به پیشانی اش می‌چسبانم؛ چون این شخص برده پول بود و به پول سجده می‌کرد. به پشت و سینه‌اش می‌چسبانم؛ چون پول مانند یک معشوقه در آغوشش بود و او را رها نمی‌کرد. به پشتیش می‌چسبانم؛ چون حمال پول بود و دیگر کارهای نبود. این عذاب قیامت اوست!

## بیماری بخل

چرا در دنیا دلش برای مشکل‌داران و خلأداران و گرفتاران نسوخت؟ چون بخیل بود و بیماری باطنی داشت. **﴿فِي قُلُوبِهِمْ مَرْضٌ﴾**<sup>۲</sup> چشم و دست و شکم و قدمش بیمار نبود؛ با اینها که خیلی جان کند و صدمیلیارد روی هم ریخت. دلش بیمار بودا!

## اثری از فیض کاشانی در باب امراض باطنی

امراض دیگری هم وجود دارد که این امراض و زشتی‌های باطن را وجود مبارک مرحوم علامه خبیر، محدث کبیر و انسان کمنظیر، فیض کاشانی که پانصد سال پیش، در

۱. توبه: ۳۵.

۲. بقره: ۱۰.

## اوج ارزش‌های انسانی در کربلا

گوشاهای از کاشان می‌زیسته، بیان کرده است. ایشان سیصد جلد کتاب دارد که اگر الان بخواهند همه آن را چاپ کنند، به شماره آن روزگار، پانصد جلد می‌شود. ایشان در یکی از کتاب‌هایش، امراض درونی را دانه‌دانه و از طریق قرآن و روایات بیان کرده و طبق قرآن و روایات هم اعلام کرده که قابل علاج است؛ چون این امراض، از شکم مادر با انسان در دنیا نیامده است. این امراض پیش آمده است و می‌شود بیرون‌ش کرد. این بیماری را که از اول نبوده است، ولی حالا آمده، می‌شود بیرون کرد. فیض کاشانی، این امراض، عوارض و راه علاجش را در چهارهزار صفحه بیان کرده است.

## برداشت غلط مردم از مفهوم دین‌داری

مردمی که در ایران دین را نمی‌شناسند، وقتی لغت دین به گوششان می‌خورد، فکر می‌کنند دین، فقط همین نماز و روزه است. خیلی از آنها هم می‌گویند که خدا به نماز و روزه ما نیازی ندارد، پس نه نماز می‌خوانیم و نه روزه می‌گیریم. دیگر نمی‌دانند این وجود توست که به نماز و روزه نیازمند است. چرا مسئله را طرف خدا می‌بری؟! خیلی از این اشتباهات است که مسائل مربوط به انسان را طرف خدا می‌برند. خدا به نماز ما نیاز ندارد، بنابراین نمی‌خوانیم؛ یعنی مهم نیست. پس چرا ۱۲۴ هزار پیغمبر، نماز خوانند؟ چرا امیرالمؤمنین علیه السلام در حال نماز شهید شدند؟ چرا ابی عبدالله علیه السلام ظهر عاشورا، آن هم به جماعت نماز خوانند؟ آنها نمی‌دانستند که خدا محتاج به نماز ما نیست؛ تنها تو فهمیدی که خدا نیازی به نماز ندارد، اما ۱۲۴ هزار پیغمبر و دوازده امام این را نفهمیدند! تو عالیم‌تر از همه انسان‌های عالم هستی؛ از ابراهیم علیه السلام، نوح علیه السلام، موسی علیه السلام و عیسی علیه السلام هم عالیم‌تری! طبق قرآن، همه آنها اهل نماز بودند. آنها نفهمیدند خدا به نماز نیاز ندارد و جاهلانه نماز خوانند؟ بعضی از مردم، چه حرف‌های باطل و بیهوده‌ای می‌گویند!



## گستردگی معارف دینی

دین، فقط نماز و روزه نیست. تنها یک بخش از بیماری‌های باطن و یک بخش از عوارض این بیماری‌ها، در چهارهزار صفحه به نام اخلاق بیان شده که این یک گوشۀ دین است؛ اما فقه شیعه، فقط در یک کتابش که «وسائل الشیعه» بیست جلدی و هر جلدی هم هفتصد صفحه است، نزدیک پنج هزار روایت از اهل‌بیت<sup>علیهم السلام</sup> برای ازدواج زن و شوهر دارد. بیشتر از چهارهزار روایت برای بهداشت است. شما اینها را نمی‌دانید. ما طلبها که قم هستیم، اینها را می‌دانیم.

کتاب شریف «کافی» که در عصر غیبت صغیری نوشته شده، ده جلد است که نزدیک هفده هزار روایت اهل‌بیت<sup>علیهم السلام</sup> در این کتاب وجود دارد. این کتاب سه بخش است: اصول، فروع و روضه. روضه نه به معنای ذکر مصیبت، بلکه به معنای باستان و گلستان. اسم یک جلد این کتاب، روضه است. هفت جلدش فروع و دو جلدش اصول است که این دو جلد اصولش، معجزه اندیشه ائمه<sup>علیهم السلام</sup> در بیان حقایق عالم است. من این را در پنج جلد ترجمه کرده‌ام و سه‌چهار بار هم چاپ شده است؛ چون ترجمه خیلی به دردباری برای امروز نداشت. همین دو جلد را که در پنج جلد ترجمه کرده‌ام، اصلاً آدم را ماتزده می‌کند که ۱۵۰۰ سال پیش، ائمه ما از چه خردی برخوردار بودند!

## راه درمان بیماری‌های باطنی در کلام ابی عبدالله<sup>علیه السلام</sup>

حالا کسی دچار این بیماری است و به قول قرآن مجید، «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ». آیا قابل علاج است؟ قرآن می‌فرماید که قطعاً قابل علاج است.

سؤال علاج از طبییان دین کن توسل به ارواح آن طبیین کن

یکی پیش ابی عبدالله<sup>علیه السلام</sup> آمد و گفت: «أَنَا رَجُلٌ عَاصٍ»<sup>۱</sup> من بیمار گناه هستم. من را معالجه کن. ابی عبدالله<sup>علیه السلام</sup> یک نسخه به او داده‌اند که این نسخه غوغای کرده است! وقتی این

۱. بحار الانوار(ط-بیروت)، ج ۷۵، ص ۱۲۶.

## اوج ارزش‌های انسانی در کربلا

شخص گفت که من بیمار گناه هستم. شب و روزی نمی‌گذرد، مگر اینکه گناه و معصیتی مرتکب می‌شوم، امام علی علیه السلام چند نکته فرمودند:

### الف) نکته اول

«لَا تَأْكُلْنَ رِزْقَ اللَّهِ وَ أَذْنِبْ مَا شِئْتُ» از امروز به بعد، روزی خدا را نخور؛ چون روزی خدا به تو انرژی می‌دهد. آب و غذا به تو انرژی می‌دهد. وقتی می‌خواهی گناه کنی، باید قدرت و قوت و انرژی داشته باشی. از امروز، روزی خدا را نخور و «أَذْنِبْ مَا شِئْتُ» هر گناهی که دلت می‌خواهد، انجام بده؛ ولی از انرژی خدا در گناه‌کردن استفاده نکن. دلت می‌خواهد گناه بکنی، بکن؛ اما زور و انرژی و قدرت گناه‌کردن را از خدا هزینه نکن. از امروز آب نخور، نان نخور، میوه نخور، هوا را استشمام نکن و از خورشید استفاده نکن و «أَذْنِبْ مَا شِئْتُ».

### ب) نکته دوم

«اَخْرُجْ مِنْ وَلَايَةِ اللَّهِ» از زیر چتر حکومت خدا بیرون برو و در سرزمین خدا و زیر چتر حکومت خدا گناه نکن. اگر می‌خواهی گناه کنی، من به تو اجازه می‌دهم؛ فقط از ملک خدا و از زیر چتر حکومت خدا بیرون برو و هر گناهی که دلت می‌خواهد، انجام بده. روی زمین و در ستاره‌ها و کهکشان‌ها گناه نکن و جایی برو که ملک خدا نباشد و آنجا گناه کن. ملک خدا را نجس نکن. اگر دلت می‌خواهد گناه کنی، برو و هر گناهی که دلت می‌خواهد، مرتکب شو؛ اما نه روی زمین خدا و زیر چتر حکومت خدا. عجب نسخه‌ای است! اصلاً ابی عبدالله علیه السلام، آدم را دست و پابسته گیر انداخته است.

### ج) نکته سوم

می‌خواهی گناه کنی، برو جایی که پنهان باشد و خدا تو را نبیند و «أَذْنِبْ مَا شِئْتُ». جایی را پیدا کن که خدا تو را نبیند و هر گناهی که می‌خواهی، مرتکب شو «اطْلُبْ مَوْضِعًا لَا



بِرَّاكُ اللَّهُ». حالاً جایی که خدا نمی‌بیند، کجاست؟ **﴿إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾<sup>۱</sup> **﴿إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾<sup>۲</sup> **﴿قَدْ أَحَاطَ لِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا﴾<sup>۳</sup>** برای ما پنهان و آشکار یک چیز درستی است؛ ولی در عالم برای خدا، غیبی وجود ندارد. **﴿وَإِنْ كُلُّ مَا تَأْتِي مُجَمِّعٌ لَّذِينَ أُحْضِرُونَ﴾<sup>۴</sup>** همه‌چیز کف دست دید خدادست. اصلاً پنهان برای خدا معنی ندارد.****

#### د) نکتهٔ چهارم

«إِذَا جَاءَ مَلَكُ الْمَوْتِ لِيُقْبِضَ رُوْحَكَ فَادْفَعْهُ عَنْ نَفْسِكَ وَ أَذْبِبْ مَا شِئْتُ». وقتی ملک‌الموت آمد تا جانت را بگیرد و به عالم بعد انتقالت بدهد، «فَادْفَعْهُ» محکم به سینه‌اش بزن و پرتش کن! به او بگو که من به تو جان نمی‌دهم؛ برو دنبال کارت! نمیر و هر گناهی که می‌خواهی، مرتكب شو.

ما هر روز می‌بینیم که فقط کرونا، پانصد تا ششصد نفر را می‌کشد. نمی‌دانیم که در کل کشور، روزی چندصد بیمار می‌میرند. چه کسی می‌تواند نمیرد؟! صدام مرد. شاه مرد. ریگان و رستم و افراسیاب مردن. نوح ﷺ از دنیا رفت، ابراهیم ﷺ رفت، موسی ﷺ رفت، عیسیٰ ﷺ رفت، پیغمبر ﷺ هم رفت. مثل چنین روزی، ابی عبدالله ﷺ با ۷۲ نفر رفت. چه کسی می‌تواند نمیرد؟ مگر نمردن دست خود آدم است. حضرت فرمودند: نمیر؛ ملک‌الموت را کنار بینداز و هر گناهی دلت می‌خواهد، انجام بد.

#### ه) نکتهٔ پنجم

«إِذَا أَدْخَلَكَ مَالِكُ فِي النَّارِ فَلَا تَدْخُلْ فِي النَّارِ» روز قیامت، کارگردان جهنم که می‌خواست تو را در جهنم بیندازد، تو نزو و در برابر مالک دوزخ ایستادگی کن. بگو نمی‌روم. حالاً چه کسی می‌تواند جهنم نزود؟ آنجا آدم در کمال ناتوانی و محکوم است.

۱. عنکبوت: ۶۲

۲. حشر: ۱۸

۳. طلاق: ۱۲

۴. یس: ۳۲

## اوج ارزش‌های انسانی در کربلا

مرد بلند شد. دید که این پنج پیشنهاد ابی عبدالله<sup>ع</sup>، اصلاً قابل عمل کردن نیست. گناهش را ترک کرد، توبه کرد و درست شد.

## توبه، راه درمان بیماری‌های باطنی

عامل گناه، بیماری است که این بیماری هم قابل معالجه است. امیرالمؤمنین<sup>ع</sup> می‌فرمایند که از گنهکار، نالمید نباشد. با او حرف بزنید و معالجه‌اش کنید. درست می‌شود. هیچ وقت نگو که آب از سر من یا از سر این گذشته، حالا چه یک نی، چه صد نی؛ اصلاً آب از سر هیچ کس نمی‌گذرد. کسی که بخواهد توبه کند، در باز است. ﴿أَنَّ اللَّهِ يَفْجُحُ لِعَبْدَكَ بَابًا إِلَى عَفْوِكَ سَمَيْتَهُ التَّوْهِ فَقُلْتَ "تُرُوا إِلَى اللَّهِ قَوْنَةً نَصْوَحَأَ»<sup>۱</sup> «فَمَا عُذْرٌ مِنْ أَغْفَلٍ دُخُولُ الْبَابِ». <sup>۲</sup> وقتی که در توبه را تا قیامت باز گذاشته‌ای، کسی که توبه نکند، چه بهانه‌ای پیش تو دارد؟ اگر بگوید نمی‌توانستم، خدا می‌گوید که به تو توان دادم. اگر بگوید در توبه بسته بود، خدا می‌فرماید که دروغ می‌گویی! در توبه تا روز قیامت باز بود.

## کلام آخر؛ حمله سپاه دشمن به خیمه‌ها

آن روز، چه عصر سنگینی بود! برادرانم، خواهرانم، دخترانم، جوانان عزیز! از چهار بعدازظهر تا هفت شب، در سه ساعت، این لشکر تمام بالای عالم را سر این زن و بچه درآوردن. روز دوم، ابی عبدالله<sup>ع</sup> دور خیمه‌ها را خندق کنده بودند که لشکر با اسب به خیمه‌ها هجوم نیاورد. حضرت برای رفت‌وآمد، یک راه باریک گذاشته بودند و آنجا را نکنده بودند که بشود پیاده یا با اسب، از این راه باریک بیرون آمد. خانم‌ها و دخترها و بچه‌ها، حمله سی هزار مسلح را ندیده بودند. چه اضطراب و وحشتی در این خیمه‌ها ایجاد شده بود! یکی از جهت

۱. تحریم: ۸

۲. بحار الانوار(ط-بیروت)، ج ۹۱، ص ۱۴۲.

حمله لشکر و یکی اینکه به فرموده امام هشتم علیه السلام، دانهدانه خیمه‌ها را آتش زند. کل خیمه‌ها در حال سوختن بود.

تمام زن و بچه، باید از این باریکه فرار می‌کردند. چند بچه در این باریکه گرفتار دشمن شدند و مردند. لشکر که کنار رفتند، این دوشه تا بچه را آوردند. زین العابدین علیه السلام فرمودند: عمه! اینها را جلوی پای من بگذار تا بر آنها نماز بخوانم و دفنشان کنیم. به زین العابدین علیه السلام گفتند که آقا، بهتر نیست آنها را فردا دفن کنیم؟ حضرت فرمودند: نه؛ مگر این بچه‌ها چه بدندی دارند که اسب روی بدن‌هایشان بتازانند!

حادثه عجیب دیگری که اتفاق افتاد و گفتنش برای من سخت است، این بود که دو نفر از بچه‌های مسلم بن عقیل در کربلا کشته شدند و دو نفر دیگر از فرزندان او در کوفه و به دست حارث به شهادت رسیدند. تنها یک دختر از او مانده بود. این بچه‌ها، نوه امیر المؤمنین علیه السلام بودند. همسر مسلم، دختر امیر المؤمنین علیه السلام بود. این بچه در دست‌وپای لشکر گیر افتاد. لشکر هم می‌خواست راه باز باشد تا اسب بتازاند. یک نفر از اینها خم شد و با شمشیر بچه را از وسط نصف کرد. نمی‌دانم به این زن و بچه چه گذشت! خبرنگار لشکر می‌گوید: من دیدم خانمی از این راه باریک، مدام داخل آتش می‌رود و بیرون می‌آید. به او گفتم: خانم! لباست آتش می‌گیرد. آن خانم گفت:

از آن ترسم که آتش شعله گیرد      میان خیمه بیمارم بمیرد  
از آن ترسم که آتش برپروزد      میان خیمه بیمارم بسوزد

### دعای پایانی

خدایا، به حقیقت این زن و بچه، بیماری‌های باطن ما را شفا بده.  
بیماران ما، خصوصاً بیماران کرونایی را به حق زینب کبری علیه السلام شفا عنایت کن.  
ریشه این ویروس را از شیعه و غیرشیعه ریشه کن کن.  
امام زمان علیه السلام را دعاگوی ما و زن و بچه‌ها و نسل ما قرار بده.

## اوج ارزش‌های انسانی در کربلا

خدایا، شوق عمل به دین را در ما قوى کن.

خدایا، ترک گناه را در ما قوى کن.

خدایا، عاقبت همه ما را ختم به خير بگرдан.

